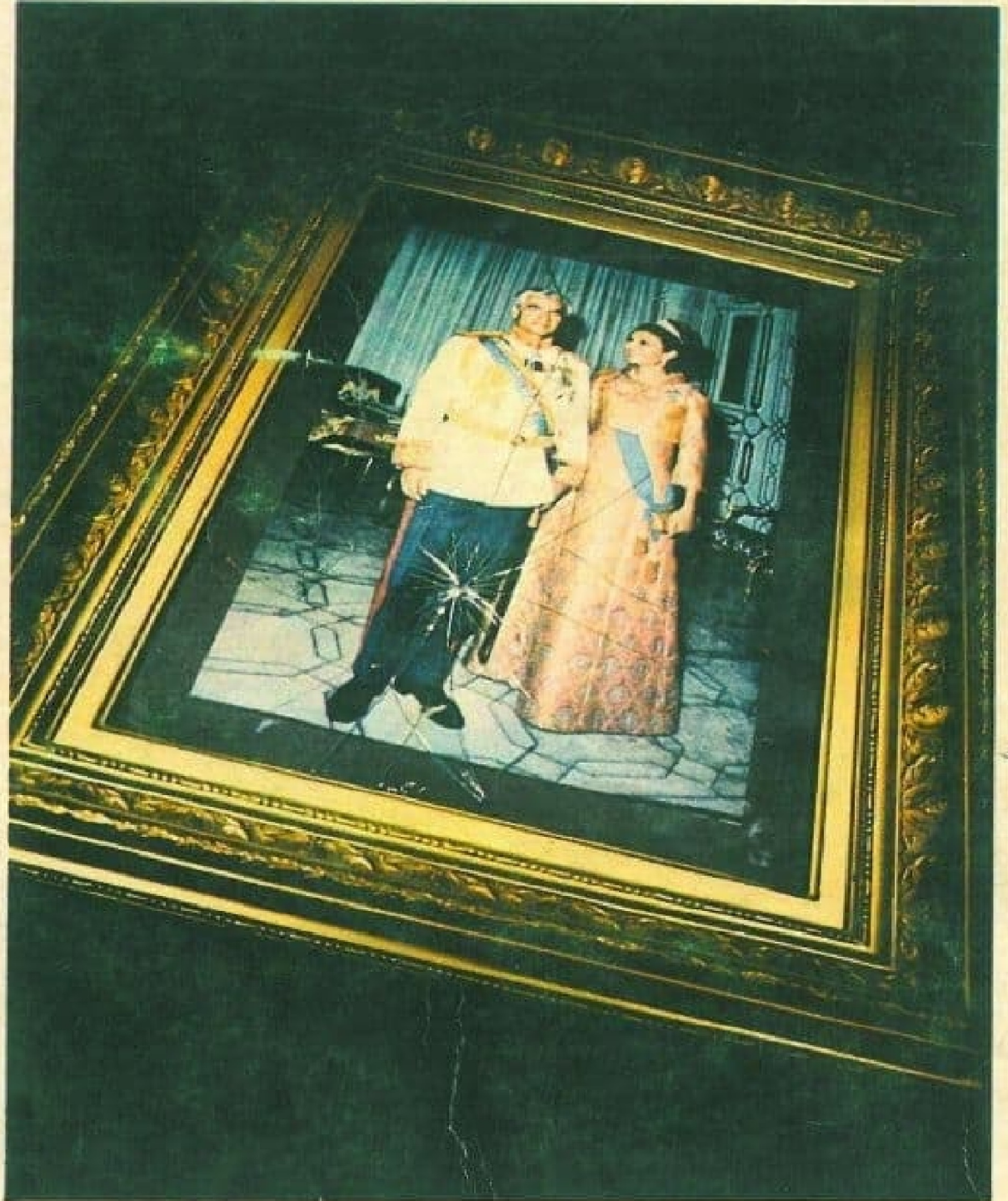


# ایران برضد شاه

ترجمہ مہدی نراقی

احمد فاروقی  
ژان - لو روریہ



ایران بر ضد شاه



# ایران بر ضد شاه

نوشته احمد فاروقی  
ژان-لوروریه

ترجمه مهدی نراقی



مؤسسه انتشارات امیرکبیر  
تهران، ۱۳۵۸



فاروقی، احمد — لوروریه، ژان

ایران بر ضد شاه

*L'Iran contre le chah*

ترجمه مهدی نراقی

چاپ اول: ۱۳۵۸

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

حق چاپ محفوظ است.

## فهرست

۵

پیشگفتار

### فصل اول

۹

مجتمع کودوش

۱۱

تبلیغات هزار ساله

۱۲

از آریاییها تا امریکاییها

۳۱

پیدایش افسانه خدایان

۳۵

من و کوروش

### فصل دوم

۴۳

آغاز گرمسنگی

۴۷

آغاز اصلاحات ارضی

۴۸

ملوك الطوائفی

۵۰

طوائف قربانی اصلاحات شدند

۵۵

اسید واهی دهقانان

۵۷

از قنات تا سدهای بزرگ

۶۰

شرکتهای تعاونی بدون فایده زیادی

۶۲

هدیههایی برای خدمات کشاورزی

۶۴

شرکت سهامی زراعی کشاورزی

۶۶

قطبهای گسترش خطرناک

۷۰

وارداتی که ضروری شده است

۷۱

بهاجرت دسته جمعی روستاییان

- ۷۳ چه نتایجی به بار آورده است  
 ۷۴ شبح گرسنگی و قحطی

### فصل سوم

- ۷۷ کشوری در حال توسعه  
 ۷۸ تجدید سازمان و نوسازی با دلار نفتی  
 ۸۰ اقتصادی در خدمت شرکت‌های چند ملیتی  
 ۸۷ سیاست وارداتی  
 ۹۲ انفجار جمعیت  
 ۹۴ شهرهای آسیب‌پذیر  
 ۹۷ فرهنگ پهلوی  
 ۱۰۲ مقاومت بازار  
 ۱۰۳ فساد و انحطاط اخلاقی  
 ۱۰۶ بهتر است متمول و سالم بود...

### فصل چهارم

- ۱۱۳ اکتشی ساخت آمریکا  
 ۱۱۳ خرید اسلحه از آمریکا عامل وابستگی بود  
 ۱۲۱ ماهیت سلاح‌های آمریکایی عامل وابستگی و اتحاد نظامی است  
 ۱۲۲ سلاح‌های آمریکایی  
 ۱۲۳ اسلحه کشورهای دیگر  
 ۱۳۴ مستشاران نظامی آمریکایی عامل کنترل

### فصل پنجم

- ۱۴۱ چشم‌وگوش شاه  
 ۱۴۳ نقش سیا  
 ۱۴۶ دستگاه کنترل و تعقیب  
 ۱۵۲ شکنجه زندانیان  
 ۱۶۳ عدل شاه!

### فصل ششم

- ۱۶۷ دولت یعنی من

## فصل هفتم

۱۶۹	ملتی در حال مبارزه
۱۷۰	مارکسیست‌ها
۱۷۰	حزب توده
۱۷۷	مارکسیست-لنینیست‌های انقلابی
۱۸۲	ناسیونالیست‌ها یا ملی‌گرایان
۱۸۲	جبهه ملی
۱۸۵	شیعیان انقلابی
۱۸۹	مقاومت توده‌های مردم





## پیشگفتار

در کشوری مثل ایران که در آن اصول و مبانی دموکراسی رعایت نمی‌شود اراده ملت راههای مختلفی برای بیان درون خود انتخاب می‌کند. تظاهرات خیابانی یکی از بزرگترین و چشمگیرترین راههایی است که مردم آنچه در دل دارند بوسیله آن بیان می‌کنند. بزحمت می‌توان پی برد که اعتصابات و کم‌کاریهایی که در سراسر کشور شروع شد چه اثرات وخیمی در اقتصاد و تزلزل رژیم سلطنتی داشت و بالاخره مبارزه مسلحانه کم و بیش شدید در طول سالهای مختلف در نواحی و محافل و مشاغل اجتماعی مربوطه بندرت توانست از سدهای محرمانه و مخفی طرفداران آن و همچنین سانسور رسمی عبور کند.

بین این سه طرز عمل، دیکتاتوری و استبداد حکومت پهلوی مخصوصاً دو عمل اول را خوب شناخته است و با آن دست و پنجه نرم کرده است. نهضت ملی مردم ایران بر ضد شاه بیان عمیق نارضایتیهای عمومی است که از نظر سیاسی، اجتماعی، دینی و فرهنگی اعلام می‌گردد و سال ۱۳۵۷ نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران است که رژیم را به لرزه درآورده و آنرا از پای درانداخت.

سالهای دراز رژیم ایران به کمک ارتش و پلیس سیاسی و پشتیبانی دولتهای بزرگ غربی، کشورهای عربی، اسرائیل، چین، و حتی در بعضی از موارد، اتحاد جماهیر شوروی، قدرت‌نمایی می‌کرد ولی امسال با همان عوامل در مقابل اراده ملت به‌انزوا و شکست کشانیده شد. اگر بخواهیم به ریشه حوادثی که منجر به وقایع سال ۱۳۵۷ گردید پی ببریم باید از شرکت جیمی کارتر در انتخابات امریکا در نوامبر ۱۹۷۶ یاد کنیم. کارتر می‌خواست پیشرو اجرای حقوق بشر باشد و برای راه یافتن به کاخ سفید خود را نامزد حزب دموکرات کرد و تجاوز به حقوق بشر در ایران را مورد حمله قرار داد و بعضی اینکه به ریاست جمهوری امریکا انتخاب گردید رعایای شاه عقیده پیدا کردند که وزنه‌اشینگتن، تهران را مجبور خواهد کرد که حداقل دموکراسی را در کشور رعایت کند.

انجمنهای مختلفی که بعضی نیمه‌مخفی بودند، مثل کانون نویسندگان ایران، تأسیس شدند و اجرای کامل قانون اساسی سال ۱۹۰۶ را که در زیر پای شاه لگد کوب شده است، خواستار شدند. بدبختانه حقیقت‌جویی پرزیدنت کارتر

برآرمانخواهی نامزد ایالت جورجیا<sup>۱</sup> غلبه کرد و در این وقت تضادهایی در ایران بوجود آمد که در اثر حمایت و پشتیبانی ناخ سفید از شاه ایران منجر به خونریزی در این کشور گردید؛ زیرا برای حفظ منافع کامل امریکا در ایران کارتر مجبور شد موضع خود را عوض کند. سران روحانیان تشیع تحت رهبری آیه الله خمینی برای چهل روز تظاهرات وسیعی را در سراسر کشور بیاد شهیدان تظاهرات گذشته برپا کردند.

در مقابل این تظاهرات منظم و عمیق روحانیان، رژیم متوحش و سرگشته، در مرداد ۱۳۵۷ به مانوور ترسناک و احمقانه ای دست زد و سینما رکس آبادان را با جمعیت کثیری که در آن بود آتش زد، ولسی افکار عمومی درباره عاملین حقیقی این سوء قصد که منجر به مرگ صدها زن و مرد و بچه بیگناه گردید اشتباه نکرد.

ایرانیان همچنین این توطئه مرگ خیز را با حریق رایشتاگ آلمان مقایسه کردند و وجوه شباهتی بین آن دو یافتند.

در ماه شهریور جعفر شریف اماسی به نخست وزیری انتخاب شد و جانشین جمشید آموزگار گردید تا خشم عمومی را فرونشاند. حکومت شریف اماسی خیلی زود برنامه و هدفهای خود را اعلام داشت و یادآوری کرد که با فساد مبارزه می کند و انتخابات آزاد را تدارک می بیند و این موضوعی بود که چند هفته پیش شاه وعده انجام آن را داده بود. دولت جدید همچنین اعلام داشت از یک میاست «آشتی ملی» پیروی خواهد کرد.

در مقابل توسعه و افزایش اعتصابات و مخصوصاً در حوضه های نفتی، دولت جدید این اعتصابات را برای حفظ موازنه در مقابل تقاضای مردم بحال خود گذاشت. اعتصابات روز بروز افزایش یافت و بهیچوجه تقلیلی پیدا نکرد. شریف اماسی همچنین مجبور شد سانسور مطبوعات را لغو کند و زندانیان سیاسی را آزاد سازد مخالفین رژیم هرگونه توافقی را با ابتکار نومیدانه حفظ سلسله پهلوی رد کردند و بر سینه حکومت جدید که بوسیله یکی از دوستان قدیمی شاه — رئیس مجلس سنا و مدیرعامل بنیاد پهلوی — اداره می شد، دست زدند.

ادامه تظاهرات در سراسر کشور، شریف اماسی را مجبور به اعمال خشونت کرد و روز جمعه هفدهم شهریور ارتش به روی انبوه جمعیت مردم که بارامی در میدان ژاله جمع شده بودند، و تظاهرات می کردند آتش گشود و موجب مرگ بیش از چهار هزار نفر مردم بیگناه شد. از آن پس این روز به «جمعه سیاه» معروف شد و

۱. جیمی کارتر از ایالت جورجیا نامزد و انتخاب شده است. م.

مردم میدان ژاله را «میدان شهدا» نام گذاشتند. برای جلوگیری از شورش مردم، حکومت نظامی که از یک‌ماه پیش در اصفهان برقرار شده بود برای شش‌ماه در بیشتر شهرهای مهم و اصلی ایران برقرار شد. اما با وجود برقراری حکومت نظامی در ایران حکومت شریف‌امامی از ادارهٔ مملکت عاجز بود و نتوانست نظم را در مملکت مستقر سازد و جای خود را در اوائل ماه آبان به کابینهٔ نظامی تحت ریاست ارتشبد ازهارى واگذار کرد. رژیم با انتخاب دولت نظامی نقاب از چهره برگرفت و نظامیان متعهد شدند که نظم را هرچه زودتر در کشور برقرار کنند و بلافاصله به قرارگاه‌های خود برگردند.

یک‌ماه واندی بعد، در روزهای تاسوعا و عاشورا—نوزدهم و بیستم آذر—چندین میلیون ایرانی در تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران به راه‌پیمایی پرداختند و علیه رژیم شعار دادند: «سرگ بر شاه»؛ «جنایتکاران امریکایی گم-شوید»؛ «الله اکبر»؛ «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی»... جمعیت انبوه تظاهر-کنندگان بستگی خود را به آیه‌الله خمینی و کریم سنجابی دبیرکل حزب مخالف (جبههٔ ملی) که روز نوزدهم آذر بواسطهٔ تظاهرات خود پیروز شده بود اعلام می‌داشتند.

تمام طبقات اجتماعی با افکار سیاسی و مذاهب گوناگون بایکدیگر پیوند و همبستگی و یکپارچگی پیدا کرده و تنها راهی را که برای رفراندوم در دسترس داشتند انتخاب کرده بودند و آن تظاهرات خیابانی بود. سال ۱۳۵۷ سال نمونه و روشنی بود که ضمن آن حیات سیاسی ایران دستخوش تحول و انقلاب گردید. باید دانسته شود که چگونه پس از بیست و پنج سال—ربع قرن—عمر سلطنت مطلقهٔ ایران با وجود وسایل بيشمارى که در اختیار داشت بسر رسید و شاه اینچنین در تنگنا افتاد؟

کتاب حاضر هدفی جز بیان آن ندارد.



## فصل اول

### مجتمع کوروش

برای ایرانیان، تاریخ ربع قرن اخیر در بامداد چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آغاز می‌شود در این روز، ژنرال زاهدی<sup>۱</sup> با کمک یک مشت دزد و آدمکش حرفه‌ای محلات پست تهران برضد حکومت دکتر مصدق کودتای نظامی کرد.

پس از نه ساعت جنگ شدید خیابانی حکومت دکتر مصدق سقوط کرد و در این زمان درست هفده ماه از استقرار حکومت ملی و دموکراتیک ایران می‌گذشت. مردم ایران تاکنون چنین حکومت دموکرات و ملی را ندیده بودند. با سقوط حکومت دکتر مصدق امید مردم ایران در دریای خون غوطه‌ور گردید و از میان رفت.

در تمام شب بیست و نهم مرداد آتش مسلسل و تانکهای سنگین بسوی بقیه مقاومت کنندگان بی‌سلاح گشوده شد و آنان را از پای درآورد. در سپیده دم آن شب نظامیان، تهران را از چهار طرف محاصره کردند و مقاومت کنندگان را در جاکشتمند و زندانها را پر از زندانی کردند. سکوت وحشتناکی ناگهان برپایتخت چیره شد و مردم در خانه‌های خود پنهان شدند و منتظر نتیجه شدند و اینها فوراً دست به کار شدند و ظرف سه روز ارتش و آدمکشان و دزدان حرفه‌ای تهران از یک طرف هرکس را که فکر مترقی داشت کشتند و بازداشت کردند و از طرف دیگر به تبعید اشخاص ادامه دادند.

در صبح چهارمین روز، محمدرضا پهلوی، شاه ایران که به ایتالیا فرار کرده و پناهنده شده بود با راسی به تهران برگشت و ملت را مات کرد. نوشته‌اند که هنگامی که شاه از شورش ارتش و مردم برضد حکومت مصدق آگاه شد در هتل اکسلسیور رم باتفاق ملکه ثریا مشغول صرف صبحانه بود. با صدای بلند گفت:

۱. ژنرال زاهدی یکی از افسران فاسدی بود که در جنگ جهانی دوم به نفع نازیهای آلمان کار می‌کرد. نگاه کنید به:

Fitzroy Maclean, *Eastern approaches*, London, 1949.

«من می‌دانستم که آنها مرا دوست دارند!»<sup>۲</sup>  
 بی‌احتیاطی این «زندگی‌نامه نویسان» اینست که حقا. را فاش نکرده‌اند و مشخصات دوستداران شاه را تصریح ننموده‌اند—و این موضوع نباید ما را دچار شگفتی سازد. سرانجام سیا خودش در سال ۱۹۵۴ پرده از اسرار این واقعه برگرفت و گفت که شاه با نقشه و اطلاع قبلی در وقایع مرداد ۱۳۳۲ از ایران فرار کرد و این موضوعی است که ایرانیان از کم و کیف آن چندان آگاه نیستند. مخصوصاً از وقتی که دوایت آیزنهاور به ریاست‌جمهوری رسید موضوع «کودتای نظامی و مردم» علیه دکتر مصدق بوسیلهٔ جان فاستردالس وزیر امور خارجهٔ امریکا فاش گردید و در روزنامه‌ها و مطبوعات امریکا منتشر شد و تصریح گردید که این کودتا بوسیلهٔ سیا طرح‌ریزی و اجرا شده و عاملین آن فرستادگان مخصوص امریکا به ایران بودند: کرسیت روزولت (پسرعموی فرانکلین روزولت)، ژنرال نورمن شوارتسکوف (رئیس سابق پلیس نیوجرسی)، لوی هندرسون سفیر کبیر امریکا در ایران، و اعضاء زیردست آنان.

هرچند همه چیز تحت عدد و رقم درآمده است «کودتای نظامی و مردم ایران» برای امریکا بطور رسمی سیصد و نود هزار دلار و بطور غیررسمی ده میلیون دلار خرج برداشت و بیش از پنج هزار نفر از مردم ایران را قربانی کرد.

مطبوعات ماوراء اقیانوس و همچنین کتابهایی که در وصف سرویس‌های محرمانهٔ امریکایی مطلب نوشتند بتفصیل ماجرای کودتا و گردانندگان آنرا تشریح کردند و وسایلی را که سازمان جاسوسی و ضداطلاعات امریکا (سیا) علیه دکتر مصدق بکار برده بود تعریف کردند.<sup>۳</sup> ده میلیون دلاری که بین شاه‌پرستان ارتش و مردم محلات پایین تقسیم شد گرچه محرمانه و مخفی بود ولی خیلی زود علنی و فاش گردید. حتی شمارهٔ چک بانکی ۳۹۰،۰۰۰ دلاری و اسم ادوارد ج. دانلی عامل امریکایی مأمور پخش آن و همچنین تفصیل و چگونگی این تصمیم در روزنامه‌ها و مطبوعات منتشر گردید و هرگز مقامات دولتی واشینگتن این

2. Margaret Laing, *The Shah*, London, 1977.

۳. دربارهٔ نقش سیا در کودتای ایرانی باید مخصوصاً به کتابهای عملیات محرمانهٔ سیا اثر فرد کوک، سیا نوشتهٔ آندروتالی در مجلهٔ فیشن ۲۴ ژوئن ۱۹۶۱، سازمان جاسوسی مرکزی تألیف مایکل پاریش؛ چهرهٔ امریکای متفق در شمارهٔ ۲۸ مه ۱۹۶۳ مجلهٔ کریشن ساینس مونیخود؛ حکومت نامرئی اتازوئی اثر توماس راس و دیوید وایزا؛ امپراتودی امریکایی تألیف کلود زولین؛ ایران نوشتهٔ بهمن نیرومند، مراجعه کرد.

خبرها را تکذیب نکردند و کسانی که نامشان بعنوان عاملین این ماجرا بر سر زبانها افتاد هیچوقت در مقام ردهمت و افترا و تعقیب آن در مراجع دادگستری برنیامدند.

برعکس، آلن دالس، برادر جان فاستردالس رئیس سازمان سیا در زمان کودتای ایران، در سوئیس با اشرف خواهر دوقلوی شاه قرار ملاقات داشت و چندی بعد اعتراف کرد که «طرفداران شاه از خارج مورد حمایت و پشتیبانی بودند.»<sup>۴</sup> این اعتراف در خاطرات آیزنهاور درباره خصومت امریکا نسبت به مصدق تأیید گردیده است و آیزنهاور در این باره نوشته است: «در طول ادامه بحران ایران امریکا مساعی و کوششهای خود را برای حمایت و پشتیبانی از شاه بکار برد.»<sup>۵</sup> خود شاه هم این موضوع را کتمان نکرده و درباره نقشی که امریکاییها در کودتا بازی کردند گفته است: «من نمی گویم امریکاییها آنچه توانسته اند در مقابل رژیم مصدق نکرده اند زیرا اگر چنین حرفی بزنم منکر حقیقت و واقع شده ام.»<sup>۶</sup>

در اینجا بحثی از امیدهای مردم درباره حکومت مصدق بمیان نمی آوریم و بتفصیل درباره آنچه که بعد از سقوط و سرنگونی حکومت او در ایران پیدا شد بحث خواهیم کرد.

### تبلیغات هزارساله

جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که غریبان از ایران بی خبر هستند و این کتاب با بی اطلاعی و ناآگاهی آنها از اوضاع و احوال ایرانیان برخورد می کند. چطور غریبان می توانند ابعاد جنایاتی را که بر ضد ملت ایران از مرداد ۱۳۳۲ انجام شده است بدون کوچکترین آگاهی درباره ایران اندازه گیری کنند و بدون دانستن آنچه مردم ایران کشیدند و کوچکترین خبری در غرب از آن منتشر نشد داوری نمایند؟ در کتمان و نگهداری بیخبری از حقایق اوضاع ایرانیان، تبلیغات قدرتهای بزرگ به نفع شاه در نسل تاریخ نویسان از بیست و پنج قرن باین طرف نهفته و پایدار مانده است. تحقیر فرهنگ مردم ایرانی مانع از الحاق ایران به دنیای غرب شده است. آیا نباید سرچشمه و ریشه این تحقیر را در خصومت دیرینه تمدنهای یونانی، رومی و بعد مسیحیت نسبت به جهان ایرانی شناخت؟

4. Allen Dulles, *The Craft of Intelligence*, New York, p.224.

5. Dwight D. Eisenhower, *Mandate for Change 1953-1956*, New York, 1963, p.164.

6. Mohammad Reza Pahlavi, *Le Lion et le Soleil*, (شیر و خورشید) Paris, 1976.



این موضوع حقیقت دارد که ایران در روابط خود با غرب با بسیاری از کشورهای جهان سوم اختلاف و تمایز دارد، وضع ایران را نمی‌توان نه با افریقا، نه با کشورهای آسیائی خاور دور و نه با امریکای لاتین مقایسه کرد و برابر دانست. مردم ایران مثل مردم امریکای لاتین و دریای کارائیب از قاره‌های دیگری نیامده‌اند و در کشورهای آن که اطراف آنرا گرفته‌اند مستحیل نشده‌اند و تسلیم حکومت‌های استعماری نگردیده‌اند. در حقیقت، ایران مثل چین یکی از کشورهایی است که از دیرباز شکل یافته است و یکی از کشورهای نادر آسیاست که چون ژاپن در تمام دوره قرن نوزدهم مستقیماً زیر بار نفوذ و سلطه دولت‌های استعماری اروپائی نرفته است هر چند که گاهی بسختی دچار نفوذ بیگانگان و بی‌ثباتی گردیده است.

وجود دولت ایران در مرزهای خویش و در شکل کنونی حکومتی‌اش شباهتی به مستعمرات قدیمی ندارد و تاریخ حکومت آن به بیش از هزار سال پیش از حکومت مستعمره‌گران می‌رسد. رژیم سلطنتی ایران که انگلیسها و امریکایی‌ها در نوسازی دستگاه انتظامی آن شرکت کرده‌اند و شاه را در بازیافتن تاج و تخت خود کمک کرده‌اند نمایش و صحنه یک مبارزه دوهزار و پانصد ساله بین مردم ایران و دولت است که سلطنت مطلقه تظاهر نهائی آن است. قدرتهای غربی، مخصوصاً کشورهای نفت‌خواه جز تقویت استبداد دولت‌ها در سرکوبی مردم ایران برای حفظ منافع خویش کاری نکرده‌اند. در طول قرون گذشته، امپراتوریهای یونانی، رومی، و مسیحی نیز هرگاه از شورشهای مردم مطلع شده‌اند برای سرکوبی آنان از دولت سلطنتی ایران پشتیبانی کرده‌اند. وقتی تبلیغات دولت‌های بزرگ غربی و روشی را که غرب در روابط خود با ایران بکار برده است در نظر مجسم می‌سازیم اداسه همان روش‌های قدیمی در مقابل دیدگان ما هویدا می‌شود. در اینجا ضروری بنظر می‌رسد تا بلوئی از بیست و پنج قرن تاریخ سلطنت ایران ترسیم کنیم و تنها از زاویه روابط سیاسی با غرب به آن بنگریم تا اصول تبلیغات بیست و پنج ساله اخیر سلطنت پهلوی روشن گردد.

### از آریاییها تا امریکایی‌ها

ایران وسعتی باندازه دوبرابر وسعت مجموع عراق و سوریه و اردن و لبنان دارد و بعد از عربستان سعودی بزرگترین کشور خاور نزدیک است. جمعیت ایران در سال ۱۹۷۸ سی و پنج میلیون نفر است که معادل جمعیت منطقه خاور نزدیک است و برعکس کشورهای دیگر این منطقه، جمعیت ایران از نژاد هندو اروپائی است.

در طول دوهزار سال قبل از ظهور مسیح دسته‌ای از مردم هندواروپائی از دشتهای روسیه سرزیر شدند و به دو شاخه تقسیم گردیدند. شاخه‌ای بطرف غرب رهبری شد و به درون آسیای صغیر راه یافت و امپراتوری فراغنه را تشکیل داد. و شاخه دیگر که عموماً بنام هندو ایرانی شناخته شده است بسوی شرق روانه گردید و به دودسته تقسیم شد: دسته‌ای آهسته آهسته بسوی هند روان گردید و دسته دوم خود را به کناره‌های رود فرات رسانید. خانواده‌های بزرگ هند و اروپائی در ازمنه ماقبل تاریخ تمام شمال آسیای باختری را اشغال کردند.

مردم هندوایرانی با مردم محلی اختلاط و آمیزش نزدیکی پیدا کردند و متدرجاً در نواحی دریای خزر تا خلیج فارس استقرار یافتند که ارتفاع متوسط بعضی از مناطق آن ۱،۳۰۰ متر است. ایران در صحرای وسیعی که بین رشته کوههای بلند قرار گرفته واقع شده است و زندگی و توسعه آبادیها جز در جلگه‌های کوهستانی که از آسیب صحرا مصون است ممکن نیست. صحرای ایران که بنام کویرلوت خوانده می‌شود خشک‌ترین و بدپذیرترین صحرای دنیاست که نزدیک به نصف مساحت ایران را دربر گرفته است. صحرای ایران در شمال دارای چاله‌هائی پر از گل و نمک است که هیچ چیز در آن نمی‌روید و زندگی نمی‌کند و بنام دشت کویر معروف است و در جنوب دریاچه بزرگی بوده است که اکنون خشکیده است و به دشت لوت معروف است. اولین مراکزی که جمعیت را به خود جلب کرد بشکل دایره‌ای است که بردور این دو صحرا کشیده شده است و اغلب شهرهای کنونی ایران هم همانجاهائی است که علائم و نشانه شهرهای قدیمی در کنار آن بجای مانده است.

در گذشته‌های خیلی دور، تا قبل از مهاجرت اولین اقوام هندو اروپائی منظره عاری از مواهب طبیعی ایران دارای منابع زمینی گرانبها و سرشار از ثروت بوده است. سنگ مرمر سفید و چوبهای ساختمانی ایران در بین‌النهرین خریدار بسیار داشته و در بناهای قدیمی بکار می‌رفته است. چوبهای ساختمانی ایران از درختان جنگلی که سراسر کوههای این سرزمین را پوشانیده بود بدست می‌آمده است و امروز بدبختانه این جنگلها، جز در کوههای البرز در شمال کشور، بکلی از بین رفته است.

در این زمان ثروت زیرزمینی این سرزمین: عقیق، مروارید، فیروزه، لاجورد اصل و سنگ یشم بود که بوفور از معادن آن استخراج می‌گردید. ایران از نظر ثروت‌های روی زمینی نیز غنی بود و بکمک سیستم ابتکاری حفرقات که کانالهای زیرزمینی بود آب را به سطح زمین آورده و برای زراعت استفاده می‌کردند و همه محصولات زراعتی را از زمین آن برداشت می‌کردند. در

همان حال مراتع و چراگاههای کوهستانی به گله‌ها و چهارپایان اجازه می‌داد در آن بچرند و ذخیره گوشت خوراکی مردم را فراهم آورند، وانگهی وجود چهار منطقه سرسبز در چهار فصل مختلف چوپانان و گله‌های آنان را وادار به کوچ کردن به آن نواحی می‌کرد و این کار عامل مهمی در تاریخ ایران است زیرا در کنار یک دنیای اسکان یافته و شهری که دهقانان و شهروندان هستند طوائف کوچ‌نشین و سیار در تولید و تربیت چهارپایان و مواشی فعالیت می‌کردند. بعضی از این طوائف هنوز هم در شرق کشور و در کناره‌های کویر لوت و دشت لوت وجود دارند و بهمان طرز سابق زندگی می‌کنند.

با بهره‌برداری از ثروت‌های طبیعی، اقوام هندوایرانی نیرومند شدند و در طول بیش از هزار سال تمدن درخشانی را بوجود آوردند. عیلامی‌ها، لولوبی‌ها،<sup>۷</sup> گوتها، کاسی‌ها، سومریها، اکدیها، بابلیها و آشوریها اقوام هندوایرانی بودند که بمرور ایام و در طول ده قرن بین آنها جدائی افتاد. اینان دارای فرهنگی غنی بودند که سازمان سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی، معماری، فلزکاری، علوم، مخصوصاً نوشتن خط را بوجود آوردند و باعث تقویت و غنای تمدن نواحی مختلف مدیترانه گشتند.

بین روابط فلات ایران با آسیای غربی در مدت دوهزار سال، همانطور که امروز محسوس است، اختراع مفرغ موجب شد تقاضای روزافزونی از ایران برای خرید مواد اولیه بعمل آید و این کشور یکی از تولیدکنندگان مهم طلا، آهن، مس، قلع و سرب شد و آسیای غربی یکی از مصرف‌کنندگان مهم این مواد بود. اکنون چهل قرن است ثروت‌های زیرزمینی ایران در توسعه صنایع گوناگون کشورها، از جمله خود کشور، نقش عمده‌ای بازی می‌کند.

در آغاز هزاره اول قبل از میلاد مسیح هجوم دوم اقوام هندواروپائی تاریخ اروپا و آسیا را بطور قطعی مشخص ساخت و موج جدید حمله هند و اروپائی در آسیای صغیر گسترده شد و اسپراتوری هیت‌ها را که اجداد فینیقی‌ها بودند از بین برد و بطرف غرب گسترش یافت، به ایتالیا و اروپای جنوبی حمله برد، و انگلستان

۷. لولوبی، قبایلی بودند که ظاهراً بخش وسیعی از کوهها و کوهپایه‌های قسمت علیای دیاله تا دریاچه ارومیه را اشغال کرده بودند. ریشه اکدی و عیلامی کلمه لولوبی نشان می‌دهد که این قبایل ظاهراً با عیلامیان قرابت داشته‌اند. (از دایرة المعارف فارسی). م.

را اشغال کرد. این هندواروپائی‌ها که امروز ایتالیائی‌ها و سلت‌ها هستند به لهجه‌های مختلفی تکلم می‌کنند که شباهت به نهجۀ عموهای آریائی خود، یا ایرانیان، دارد که در همان زمان به فلات ایران رسیدند و بعدها اعقاب آنها این کشور را آریانا (کشور آریاییها) نامیدند که کلمه ایران از آن بوجود آمد. در طول قرن‌ها، آریاییها رفته‌رفته در کنار دره‌های صحرائی سکونت‌گزیدند. چهارصد سال از ورود آنها به این سرزمین گذشته بود که به دو طایفه بزرگ مستقل و نیمه اسکان‌یافته تقسیم شدند: مادها در شمال و غرب فلات ایران ساکن شدند و پایتخت خود را اکباتان انتخاب کردند که امروز معروف به همدان است و پارسها در جنوب و مشرق استقرار یافتند و پایتخت خود را در پاسارگاد نزدیک شیراز کنونی برگزیدند.

بعد از یک جنگ طولانی و خونین که بین ایرانیان و امپراتوری آشور و بابل درگرفت ایرانیان در این جنگ پیروز شدند و سلطنت را به کوروش دادند. کوروش مؤسس سلسله هخامنشی در ایران است. کوروش که در پانصد و پنجاه سال قبل از تولد مسیح اولین شاهنشاه ایران گردید. از طرف مادر با مادها و از طرف پدر با پارسها قرابت داشت. کوروش اولین دولت متحد ایران را بوجود آورد که اساس آن بر سیستم مرکزی سلطنتی بود که قدرت نظامی آن مطلقه بود و مخصوص پادشاه بود و رژیم محمدرضا پهلوی هم پس از دوهزار و پانصد سال می‌خواست از آن پیروی کند و آنرا ادامه دهد. آیا بهمین جهت نبود که به خود لقب شاهنشاه آریامهر را داد که به معنی «شاه شاهان، نورآریاییها» است؟

همچنین، از همان زمان تأسیس دولت سلطنتی ایران بسویله کوروش، جوانه‌های استبداد و خودکامگی شکفت و مبدل به غده بدخیمی شد که در طول قرن‌ها سلولهای حیاتی کشور را فاسد کرد. از زمان کوروش، و در مدت بیش از هزار سال، قدرت سیاسی در ایران متعلق به ارتش بود که بر جامعه‌ای طبقاتی، درجه‌بندی شده و تحت حکومت پلیسی و، در یک کلمه، زیر فشار و تسلط قوای مسلح، حکومت می‌کرد. اگر این جامعه را به هرمی تشبیه کنیم در رأس آن ثبات و استواری است ولی هرچه به طبقات پائین می‌رسد بعلت فشار و خفقان بی‌ثباتی و ناآرامی زیاد می‌شود تا اینکه با الهام از نیروی اسلام این اصول را درهم می‌پاشد و سرنگون می‌سازد.

مبدأ یک گردهم‌آئی داخلی از ملت‌های ایرانی، شاهان هخامنشی را ملزم

۸. سلت‌ها اقوام هند و اروپائی بودند که در دوهزار سال قبل از میلاد از آلمان به سرزمین‌های اروپا مخصوصاً فرانسه سر ازیب شدند. م.

می ساخت نخستین وظیفه یک رئیس خانواده را از نظر دفاع از جامعه ملی در مقابل حمله های خارجی انجام دهد. از نظر ملت شکست در انجام این وظیفه شاه را از اولین حق خود محروم می کند، و بهمین علت است که محمدرضا پهلوی، هیچوقت نخواسته است این قدرت خود را به مرجعی ملی واگذار کند. شاه با توسل به زور و سازش با قدرتهای خارجی بصورت یک عامل خارجی درمی آید - ملت ایران هیچوقت در طول این بیست و پنج قرن دست از مقابله و مبارزه با غریبان برنداشته - و در نتیجه شاه از انجام اولین وظیفه خود غافل می گردد.

کوروش از همان زمان تأسیس امپراتوری جوان خود با خصوصت های غریبان دست و پنجه نرم کرد و این همان است که رژیم ایران در طول بیست و پنج قرن عامل آن بوده است و امروز بنام امپریالیسم معروف شده است و شمشیر دو دمی شده است که به خود او هم تحمیل گردیده است یعنی رژیم باید ظاهراً تسلط سیاسی داشته و بیش از پیش رحیم و رئوف باشد و در پشت سر خود یک نیروی نظامی ترسناک و مسلح آماده داشته باشد که در هر لحظه ای وارد عمل شود، به رژیم های وابسته کمک های نظامی کند، بیش از پیش از سربازان مزدور استفاده کند، یک پلیس سیاسی و شبکه جاسوسی وسیع در تمام دنیا تأسیس کند و بازرگانی سرزمین های متصرفه را بواسطه کنترل بازار در تصرف خود داشته باشد. روش های گوناگونی که امروز قدرتهای بزرگ اجرا می کنند در زمان حکومت کوروش برای گسترش و اداره امپراتوری پذیرفته شده بود و انجام می گرفت. بدون اینکه وارد تفصیلات شویم جنگهای پی در پی که در مدت دوازده قرن، تا ظهور اسلام در ایران پیش آمد دوران گذشته ایران را به پنج دوره بزرگ تقسیم کرد: ۱. دوره هخامنشیان (از ۵۵۰ تا ۳۳۰ سال قبل از میلاد مسیح) ۲. حمله اسکندر کبیر (از ۳۳۰ تا ۳۲۳ قبل از میلاد) ۳. سلوکی ها (از ۳۰۱ تا ۱۴۱ قبل از میلاد) ۴. پارتها (از ۱۴۱ قبل از میلاد مسیح تا ۲۲۶ میلادی) ۵. و بالاخره طولانی ترین ادوار تاریخ ایران که همان دوره ساسانیان است که (از ۲۲۶ تا ۶۵۱ میلادی) باقی بوده است. هر یک از این ادوار نتیجه مستقیم جنگهایی بوده است که با قدرتهای قبلی غربی زمان خود در محاصره و مجادله بوده اند.

و بلافاصله در این جا باید تصریح کنیم که از زمان کوروش، بنیاد سیستم سلطنتی بوجود آمد و به سرزمینی که بر آن حکومت می کرد. نام ایران یا پارس را داد.

ایران نامی است که ساکنین آن به آن داده اند و از تغییر کلمه آریانا که بر مردم

این سرزمین اطلاق می‌شده است گرفته شده است. نام (پرس) که ریشه یونانی دارد به سیستم سیاسی سلطنتی گفته می‌شده و بر سرزمینی اطلاق می‌گردیده است که کوروش پادشاه آن بوده است و امپراتوری سلطنتی کوروش کهن‌ترین سیستم‌های سلطنتی است که دوهزار و پانصد و سی هفت سال از تأسیس آن می‌گذرد. امروز در ایران تنها زبان ملی فارسی است و مسلم است که وقتی از «ایران پارسی‌ها» مثل «ایران پهلوی‌ها» گفتگو می‌کنیم درست مثل اینست که از (فرانسé والواها)<sup>۹</sup> یا از (فرانسé بوربونها)<sup>۱۰</sup> صحبت کنیم. چگونه یک کشور، یک جامعه یا یک ملت را می‌توان مرادف کلماتی دانست که نام حکومت‌های آنست؟ از سال پانصد و چهل و هشت قبل از میلاد که کوروش آسیای صغیر را تصرف کرد سرزمین‌هایی که امروز افغانستان است نیز متصرف گردید و ترکمنستان و ازبکستان را هم به امپراتوری خود منضم ساخت و قلاع و حصارهایی بردور صحرای تاتارها ایجاد کرد و بعد در سال ۵۲۷ با پیروزی به بابل وارد شد. چند سال بعد، در حالیکه آرزو داشت قلمرو سلطنت خود را به ماوراء صحرای آسیای مرکزی برساند از دنیا رفت.

برای اولین بار در تاریخ، کوروش کسی بود که پول را رایج کرد و آنرا وسیله فتح و پیروزی بر کشورهای متصرفه خود قرار داد. کوروش متوسل به زور نمی‌شد مگر اینکه چاره آخرین بود. اغلب چهره کوروش را مظهري از گذشت و مهربانی در مقابل مغلوبین و شکست خوردگان ترمیم می‌کنند و با این صفات بود که بهتر می‌توانست ثروت کشورهای مفتوحه را بدست آورد. کشورهایائی که به تصرف کوروش درمی‌آمدند سازمان دولتی خود را حفظ می‌کردند و کوروش به این ملل اجازه می‌داد زبان و فرهنگ و اصول اجتماعی و سازمانهای سیاسی و مذهبی اصلی خود را حفظ کنند. باین ترتیب کوروش اصول جهانگیری با گذشت و رحیمانه‌ای را بنا نهاد. این ملل نسبت به شاهان هخامنشی احترامی بیش از اندازه قائل می‌شدند و آنها اجتماع این ملت‌ها را بهر طریقی که میل داشتند تحت حکومت خود درآورده و بر آنها ریاست می‌کردند. این ملل مجبور به پرداخت مالیات بودند و شاهان هخامنشی نوعی مالیات را بطور تساوی بر همه امپراتوری خود تحمیل کرده بودند و این نخستین روش دریافت مالیات و

۹. France des Valois، ایالت مرکزی حوزه پاریس است که بعدها به فرانسه ملحق

گردید و در سال ۱۴۰۶ ملک شخصی دوک‌های اورلئان بود. م.

۱۰. France des Bourbons: نام خانواده سلطنتی فرانسه است که شاهان آن بر ناوار،

فرانسه، اسپانیا، ناپل و ایتالیا می‌گزید (پارم) حکومت کردند. م.

عوارض بود که در آن زمان وضع گردیده بود. شاهان هخامنشی مخصوصاً اوین سیستم پولی را ایجاد و پول را اختراع کرده بودند که از دو فلز طلا و نقره ساخته می‌شد و آنرا وسیله مبادله و تجارت کالا در سراسر امپراتوری تعیین کرده بودند.

باین روش و باین ترتیب امپریالیسم<sup>۱۱</sup> اقتصادی بوجود آمد، خرابه‌های بیشمار تخت جمشید که یکی از پایتخت‌های هخامنشیان بود شاهی است از تبعیت ملت‌هایی که اسیر استبداد سلطنتی متکی بر ارتش و پول بوده‌اند. بعد از کوروش، شاهان هخامنشی پی‌درپی با توطئه‌ها و قتل‌ها و کودتاها گوناگون حتی در عمق کاخ بلورین خود مواجه شدند و سربازان ایرانی در فتح مصر، لیبی، حبشه و بعدها اسپارت و آتن حوادثی با خوشیهای گوناگون دیدند.

داریوش سوم، آخرین شاه هخامنشیان که قاتل فیلیپ مقدونی پدر اسکندر بود یونان را فتح کرد ولی پسر فیلیپ (اسکندر کبیر) بجای پدر بر تخت نشست و در مدتی کمتر از شش سال سربازان ایرانی را نابود ساخت و ایران را در ۳۳ سال قبل از میلاد مسیح فتح و در هفت سال سلطنت کوتاه خود با ازدواج‌های اجباری بیست و چهار نفر از فرماندهان و ده هزار نفر از سربازان خود با زنان ایرانی خواست شرق و غرب را در دل امپراتوری خویش بهم آمیزد و در این آمیزش، با تحمیل زبان یونانی در تمام امپراتوری خود و حتی به امپریالیسم اقتصادی به کشور ایران، امپریالیسم فرهنگی را بر امپریالیسم اقتصادی و نظامی کوروش افزود ولی این الزام یونانی شدن فقط در طبقه بندی شهرنشین مؤثر شد و سایر مردم ایران، زبان و اصول اقتصادی و سبانی اجتماعی و اعتقادات مذهبی، و بعبارت دیگر فرهنگ اصیل خود را حفظ کردند.

با مرگ اسکندر امپراتوری او به سه قلمرو تقسیم شد که عبارت از یونان، مصر و ایران بود. کشور ایران، هم در زمان سلسله سلوکی‌ها تجزیه شد تا آنکه دو بیست سال پیش از میلاد مسیح پارتها که ایرانیان قسمت شمال شرقی ایران بودند دوباره کشور را جمع کردند و اتحاد را برقرار ساختند. در اینوقت، در غرب، دولت نیرومند جدیدی پیدا شد و رم جانشین یونان گردید و مدت سه قرن با ایران دست و پنجه نرم کرد و جنگهای زیادی براه افتاد. در زمان سلطنت ساسانیان که آخرین سلسله پادشاهی قبل از حمله اعراب به ایران است وسعت سرزمینهای مفتوحه

۱۱. امپریالیسم اصطلاحی است که از اواخر قرن نوزدهم رواج یافته است و آن سیاست گسترش و سلطه جوئی ملتی بر ملل مختلف است که آن ملل را در تنگنا می‌گذارد تا گردن به اطاعت و بندگی اقتصادی و مذهبی و فرهنگی و غیر آن بگذارند. -م.

بیش از زمان هخامنشیان گردید ولی حملهٔ بیزانس<sup>۱۲</sup> مسیحیان را به قلب ایران راند و بعد از قتل خسرو دوم بدست پسرش بیش از دوازده نفر از پادشاهان ساسانی یکدیگر را کشتند تا جای شاه قبلی را که مدت کمی سلطنت کرده بود بگیرند و باین ترتیب امپراتوری ساسانیان روزبروز ناآرامتر و کوچکتر می‌شد و رفته‌رفته شبیحی از آن برجای می‌ماند. در زمانی که تفرقه و تشتت در سرزمین ساسانیان حکمفرما بود و کشور راه ضعف و ناتوانی را می‌پیمود، در سال ۶۳۴ میلادی اعراب بادیه‌نشین به ایران حمله کردند و در مدت نه سال آنرا از پا درآوردند و ایران در آن زمان نخستین کشور غیرعربی بود که اسلام را پذیرفت و کشوری اسلامی گردید. سقوط ایران بدست اعراب شاید در اثر ضعف و ناتوانی ناشی از جنگ‌هایی بود که با غرب کرده بود، نبردهای پی‌درپی و هدر دادن قوای داخلی مردم ایران، برای حفظ بقای سلسلهٔ سلطنتی یکی از علل شکست ایران در جنگ با اعراب بود.

برای ادامهٔ چنین جنگ‌هایی جامعهٔ سلطنتی باید مسلح و طبقاتی باشد در رأس هرم جامعه بدون اینکه امکان عبور از طبقه‌ای به طبقهٔ دیگر باشد قدرت سلطنتی همیشه متکی بر شاهزادگان جنگجو، ساتراپها و دیگر پادشاهان ایالات امپراتوری بود. چون شاه‌شاهان سرزمین‌های وسیعی در اختیار داشت فتودالهایی که بر آن حکومت می‌کردند حق مرگ و زندگی مردم و ساکنین آنرا در دست داشتند و هرطور دلشان می‌خواست مالیات می‌گرفتند و یا لشکریان را جمع می‌کردند و برای ادارهٔ چنین امپراتوری متمرکزی مدیر و کارپرداز تعیین می‌کردند. در زیر این طبقهٔ دیوانسالار خسرده مالکین اراضی نقش واسطه را بین حکومت مرکزی و دهقانان به عهده داشتند.

این رعایا که زمین کوچکی داشتند و در آن کشت می‌کردند با همان زمین خرید و فروش می‌شدند و بارسنگین پرداخت مالیات را به تنهایی بردوش داشتند و روزبروز در اثر جنگ‌های متوالی بی‌چیزتر و فقیرتر می‌گشتند و عدهٔ زیادی از آنها در جنگ‌ها کشته می‌شدند. این رعایا و دهقانان در سال ۹۰۵ میلادی دست به شورش زدند و علم طغیانی را برافراشتند که رژیم را به لرزه درآورد. آنها تساوی و برابری طبقات را تقاضا کردند، خلع یدنجبا را از زمین‌هایی که در تصرف داشتند خواستار شدند و مالکیت تمام اموال طبیعی و مصنوعی را بطور اشتراکی و دسته‌جمعی طلب کردند. حق استفاده از آب و چراگاه و آتش را عمومی دانستند و اعلام داشتند که باید به جنگ و خونریزی پایان داده شود، انحلال ارتش‌ها، و

۱۲ شهری که در قدیم، یعنی هفت قرن قبل از میلاد مسیح، یونانیها در کنار بسفر ساختند و بعدها به قسطنطنیه تبدیل گردید و مرکز حکومت روم شرقی شد. م.



عبارت دیگر پایان حکومت نظامیان و انقراض سیستم سلطنتی را تقاضا کردند. در این مورد عکس العمل رژیم سلطنت مطلقه ترسناک بود. شورش دهقانان به کمک حکومت بیزانس (روم شرقی) در خون غوطه ور گردید زیرا امپراتوری روم شرقی از آن ترس داشت که چنین افکاری در آن سرزمین هم رسوخ و رواج یابد و باعث سستی و نابودی حکومتش شود.

با وجودیکه نوشته های این شورشیان نابود گردید ایدئولوژی آنها پایدار ماند؛ زیرا این اصول ناشی از نظریه های مذهبی بود و مخصوصاً از تعالیم مزدک الهام گرفته بود و مزدک هم در صف مانوی پرستان بود و مانوی گری طریقه ای بود برضد مزداپرستی، یعنی مذهب دولتی که بوسیله زردشت پیغمبر اصلاح شده بود. مذهب اولیه مزداپرستی، اهورامزدا را خدائی بزرگ و برتر از همه خدایان می داند و او را خالق و آفریدگار انسان و زمین می داند ولی این خدا واحد نیست و مزداپرستی اولیه از چهار عنصر طبیعی و همچنین ماه و خورشید ستایش می کفد.

از قرن هفتم قبل از میلاد مسیح، زردشت به اهورامزدا، ثروت، روشنائی، عذاب، اهریمن و تاریکی ها را افزود، مبارزه بین این عوامل شرط زندگی موقت انسان در دنیا است که بعد از مرگ او در این باره داوری می شود؛ کسی که از نیکی پیروی کرده است به بهشت می رود و آنکس که از اهریمن تبعیت نموده است عذاب الیمی را تحمل خواهد کرد و در پایان دنیا اهورامزدا پیروز خواهد شد و داوری آخرین او آتشی خواهد بود که کائنات را خواهد سوزانید. طبیعتاً این نظریه بقدری پیچیده است که نمی توان باسانی خلاصه آنرا شرح داد. مذهب زردشت در کتاب اوستا تنظیم گردید و مذهب زردشتی دین رسمی امپراتوری زمان ساسانیان گردید. ولی این مذهب عمیقاً نژادپرست است و تنها آریائیهای ایرانی ملت برگزیده زردشت بودند. بهمین جهت بود که الهام و وحی اصلی آن بزودی مورد حمله قرار گرفت و واژگون گردید، زیرا در اینوقت «مانی» مذهب جهانی جدید را که در آن به روی تمام مردم دنیا باز بود اعلام کرد. مذهب مانوی زائیده مزداپرستی بود که زیر نفوذ مذهب بود، مسیح، بودا و فلسفه ادیان، مخصوصاً نظریه تکوین عالم بود. مانوی مورد توجه و عنایت شاپور اول قرار گرفت ولی در دوره جانشین بعدی او، روحانیون زردشتی او را به اتهام «جنایت علیه خدا» محاکمه کردند و مورد شکنجه و عذابی سخت قرار دادند و وی سرانجام بسال ۲۷۷ میلادی در زیر شکنجه درگذشت.

با وجود این، دوستان سال بعد از مرگ مانوی، مزدک از اصول مانوی الهام گرفت ولی یک نظریه کاملاً سیاسی ابداع کرد که مورد حمله روحانیون زردشتی

و نظام حاکم آن زمان واقع گشت<sup>۱۳</sup>. مذهب مزدک انقلابی کلی و بطلان امتیازات طبقاتی را تبلیغ می کرد. جنبش وی هم بزودی سرکوب گردید زیرا این امتیازات در رژیم سلطنتی آن زمان وجود داشت و هیچ گونه برابری و تساوی طبقاتی بین مردم نبود و بهمین جهت وقتی اعراب چند قرن بعد به ایران حمله کردند و اسلام را با خود به این سرزمین آوردند چون اسلام دارای مبانی آزادی روحی و سیاسی بود مورد استقبال ایرانیان قرار گرفت.

مذهب مانی و زردشت و مزدک در ایران بوجود آمده و رشد یافت ولی محدود به ایران نبود و با وجود جلوگیری و مجازات سخت مزدکیان از مرزهای این سرزمین خارج شد و در آسیای مرکزی رواج یافت و باعث ترس و وحشت خلفاء عرب در قرن دهم گردید و موجب جنگهای سختی بین جمهوریهای مسلمان آسیا شد که هنوز هم بقایای آن در رشته کوههای یمن وجود دارد.

افکار انقلابی مانی از قرن سوم تا قرن پانزدهم در دنیا اشاعه و فزونی یافت، نشانه‌هایی از آنها از چین تا افریقا و حتی جنوب فرانسه می توان یافت، کاتارها (Cathares) که در قرون وسطی در شمال ایتالیا و مرکز فرانسه می زیستند، در بعضی از موارد وارثان مذهبی طریقت مانی هستند که مذهب آنها از نفوذ اسلام و مسیحیت مصون نمانده است. و اما زردشتیان که در ایران اسلامی گاه مورد آزار و شکنجه و گاه مورد لطف و عنایت قرار گرفته اند، اکنون در ایران بیش از هزار نفر نیستند و در قرن هشتم میلادی دسته‌ای از این زردشتیان که نتوانستند کاپیتولاسیون و مذهب اعراب را نسبت به امپراتوری آریانها تحمل کنند و در این باره مقاومت سختی از خود نشان دادند، به هندوستان مهاجرت کردند و آنها امروز در بمبئی جمعیتی دارند که بنام «پارسیان» خوانده می شوند و تعداد آنها به صدهزار نفر می رسد. بیشتر آنان ثروتمند و روشنفکرند و به آئین پیشینیان خود عمل می کنند و آداب آنها بجا می آورند.

بعد از فتوحات اعراب در ایران دوران جدیدی پیش آمد که سیزده قرن طول کشید و ایران سرنوشت خود را وابسته به خلفای اسلامی دانست که بردنیای اسلام حکومت می کردند. بعدها، در قرن دوازدهم و سیزدهم میلادی، حمله و یورش فاجعه آمیز مغول ایران را از پای در آورد. خرابیها آنقدر بود که چهارصدسال طول کشید تا ایران دوباره سربلند کند. در زمان سلسله صفویه، بعد از حمله های

۱۳. نوشته های مزدک را سوزانیدند و امروز هیچ اثر جدی از او باقی نمانده است، فقط بعضی از تاریخ نویسان ایرانی و عرب هم زمان وی قسمتی از مطالب آنها در کتابهای خود نقل کرده اند.

پی‌درپی از طرف مغولها و ترکها و افغانها، ایران اتحاد و یکپارچگی خود را بازیافت و کشوری قدرتمند و مستقل گردید. عظمت و قدرت ایران در زمان شاه‌عباس اول به اوج خود رسید. شاه‌عباس که معاصر لوئی چهاردهم، پادشاه فرانسه، بود مساجد باشکوهی در اصفهان برپا کرد که هنوز هم باقی است و موجب تعجب و شگفتی بیننده می‌شود. سلسله صفویه در سال ۱۷۲۲ میلادی با حمله افغانها منقرض گشت و ایران در وحشت و هراس غرق شد. نادر در سال ۱۷۳۶ میلادی بر تخت سلطنت ایران نشست. وی فاتحی بود که با هزاران نفر از سربازان برگزیده خویش به افغانستان و هندوستان حمله کرد و دهلی، پایتخت هند را به تصرف درآورد و جواهرات و ثروت آنجا، از جمله الماس دریای نور و کوه نور و تخت طاوس را با خود به ایران آورد. نادرشاه در سال ۱۷۴۷ میلادی بدست رئیس نگهبانان خویش به قتل رسید و ایران دوباره دستخوش برخورد و جنگ قدرت‌ها و نبرد داخلی و شورش گردید تا آنکه در سال ۱۷۹۶ با یک رشته جنگها و مقاومت‌ها، آغامحمدخان که خواجه بیرحمی بود و ریاست طائفه ترک قاجارها را داشت تاجگذاری کرد و تهران را که قصبه‌ای بیش نبود، بعنوان پایتخت برگزید. سلاطین قاجار تا سال ۱۹۲۵ برای ایران سلطنت کردند و در این سال رضاخان پدر محمد رضا پهلوی سلسله قاجاریه را با کمک انگلیسی‌ها برانداخت.

در حالیکه ایران قبل از اسلام با غرب دست و پنجه نرم می‌کرد تا بردنیا تسلط یابد وقتی اسلام در ایران رواج یافت این کشور حالت دفاعی به خود گرفت و با شرق که می‌خواست بر ایران مسلط گردد درگیر شد. ولی حضور غرب در این کشور افزایش یافت.

از قرن شانزدهم، انگلیسیها و هلندیها و پرتغالی‌ها و فرانسوی‌ها و دانمارکی‌ها در هندوستان که همسایه ایران بود با یکدیگر به رقابت برخاستند تا این سرزمین را تصرف کنند و بالاخره در سال ۱۷۹۷ لرد ولزلی شبه‌قاره هند را تصرف کرد و بعدها که اقتدار بیشتری یافته بود و نفوذ خود را در این قطعه عالم گسترانیده بود با ایران روابطی ایجاد کرد. این روابط برای تصرف ایران و مستعمره کردن آن نبود بلکه وی می‌خواست این کشور در مقابل روسیه تزاری، غول روبه‌گسترش شمالی، نقش بیطرفی را پیشه سازد.

از آغاز قرن هجدهم، بر جنگهای ایران و روسیه افزود. پطرکبیر، تزار روسیه، در وصیت‌نامه خویش بحر خزر را (دریای وسیع روسیه) نام برده است. و گفته است که «با انحطاط ایران دورتر بروید و خود را به خلیج فارس و سوریه که بندرگاه قدیمی بازرگانی شرق است برسانید و به هندوستان وارد شوید تا

دیگر به طلای انگلستان نیازی نداشته باشیم!« جانشینان پطر کبیر وصیت او را با دقت و مویه‌سو اجرا کردند و هنوز هم از آن غافل نیستند.

بعد از سی سال جنگهای بدون وقفه بین ایران و روسیه، در سال ۱۸۲۸ بعلت برتری نظامی روسیه، عهدنامه «ترکمان‌چای» به ایران تحمیل گردید. سیزده سال بعد از عهدنامه «گلستان» که بموجب آن گرجستان و شهرهای مهمی چون گنجه، شیروان، دربند و مخصوصاً باکو را به حکومت سن پترسبورک واگذار شده بود اکنون شاه ایران می‌بایست سرزمینهای خود در شمال رودخانه ارس، مخصوصاً ارمنستان را به روسیه انتقال دهد. تزار روسیه همچنین امتیازهای مهم بازرگانی بدست آورد و ایران موافقت کرد که به فاتح خود حق استفاده از اصل «دولت کامله الوداد»<sup>۱۴</sup> را بدهد!

از طرف دیگر انگلیسی‌ها برای پشتیبانی از شورش شاهان و اسپران افغانی و مالکان فئودال آنجا از ضعف و ناتوانی شاه ایران استفاده کردند. انگلیسها می‌خواستند افغانستان را بصورت یک دولت مانع از برخورد بین ایران و هند درآورند. در سال ۱۸۵۷ عهدنامه پاریس باعث رضایت و خوشحالی انگلیسها شد زیرا بموجب این عهدنامه ایالت هرات در مشرق ایران را از این کشور جدا کردند. بعلاوه انگلیسها در داخل کشور از امتیازات و مزایای مهم بازرگانی برخوردار شدند. همچنین در سال ۱۸۶۲ یک عهدنامه بازرگانی بین لندن و تهران منعقد و امضا شد که مزایای بسیاری برای انگلستان داشت. در سال ۱۸۷۰ تلگراف هند و اروپا به انگلیسی‌ها واگذار شد که بوسیله آن اطلاعات گرانبهائی از وقایع و حوادث ایران بدست می‌آوردند، در همان سال «بانک شاهنشاهی ایران» تأسیس شد. این بانک انگلیسی یکی از دو بانک نیرومند ایران بود. بانک دیگر بانک استقراضی روس بود که از طرف روسها در ایران گشوده شده بود. بعدها، انگلیسی‌ها امتیازات گرانبهائی از معافیت حمل کالا از راه دریا در سال ۱۸۸۸ و انحصار تنباکو در سال ۱۸۹۱ بدست آوردند که با

۱۴ دولت کامله الوداد که به فرانسه «Nation la plus favorisée» و بانگلمسی Most Favoured Nation می‌باشد اصطلاحی است که در قراردادهای تجارتي بین‌المللی بکار می‌رود. در بعضی از قراردادها ماده‌ای گنجانده می‌شود که به موجب آن دوطرف مشمول امتیاز «دولت کامله الوداد» می‌شوند؛ به این معنی که هر گاه هر یک از طرفین دولت سومی را مشمول کاستن تعرفه‌های گمرکی یا امتیازهای تجارتي قرار دهد، طرف دیگر خود به خود مشمول آن امتیازها خواهد شد. -م.

قیام مردم تحت رهبری یکی از پیشوایان روحانی امتیاز آن لغو شد.<sup>۱۰</sup> شاهان قاجار که بین دو قدرت بزرگ امپریالیسم گیر کرده بودند نقش سیاست موازنه را، بد یا خوب، بازی کردند و نگذاشتند ایران در قرن نوزدهم بصورت یک کشور مستعمره درآید وگرنه باید ایران قیمت گرانتری را می پرداخت و زیانهای بیشتری می برد.

روحانیان، بازرگانان بازار و مردم بیش از پیش این وضع را تحمل کردند. در همان زمان که انگلیسی ها این مزایا را بدست می آوردند، تزار روسها، امتیاز شیلات دریای خزر و تأسیس خط تلگراف از تهران به آلکساندر وویسکی (Alexand Rowiski) و ایجاد راه آهن تهران و رشت و افتتاح بانک استقراضی ایران را بدست آوردند، این بانک وامهائی به شاه و خاندان سلطنتی، وزیران و اشخاص بانفوذ پرداخت تا روسها بتوانند از شدت فشاری که طرفداران انگلیسی ها در دربار ایران وارد می آوردند بکاهند. بزرگترین مزایائی که روسها بدست آوردند در سال ۱۸۷۹ بود که اجازه یافتند «بریگاد قزاق ها» را بوجود آورند که ظاهراً در اختیار شاه بود ولی باطناً بفرمان فرستاده سن پترزبورگ در تهران عمل می کرد. مزیت مخصوص دیگری که انحصاراً به انگلیسها داده شد امتیاز شصت ساله استخراج نفت جنوب ایران بود که شاه ایران در سال ۱۹۰۱ به بهای بسیار نازلی، به دارسی یکی از اتباع استرالیا واگذار کرد. هیچکس پیش بینی نمی کرد و حدس نمی زد که امتیاز آنقدر مهم شود که در دست انگلیسی ها بیفتد، چنانکه انگلیسی ها در سال ۱۹۱۲ پنجاه و یک درصد سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را بدست آوردند.

۱۵. آیه الله طالقانی اخیراً بر مزار دکتر محمد مصدق راجع به نهضت تنباکو در آن زمان چنین گفت: «یک مرد عالم هشیاری تمام جریانهای آنروز ملت ایران را زیر نظر گرفت و با وجود آنهمه دوری روابط، وقتی قرارداد «رزی» در دربار ناصرالدین شاه امضاء شد همه خواب بودند ولی او فهمید دنبال این قراردادها چه اسارتها بود، چه فریبهها بود، چه ذلتها بود. با سه کلمه که (امروز استعمال تنباکو در حکم معارضه با امام زمان است) تمام ملت از جا بلند شد، زن و مرد ایرانی علیه این قرارداد قیام کردند، قلیانها را شکستند؛ وقتی زنان ناصرالدین شاه از بردن قلیان برای شاه خودداری کردند، ناصرالدین شاه به آنها گفت: «شما زن من هستید، شما چرا بخاطر حریف یک شیخ آخوند قلیان را تحریم کردید؟» گفتند: «ما زن تو هستیم ولی بحکم همان شیخ آخوند بر تو حلال شدیم و اکنون او حرام کرد ما هم به تو قلیان نخواهیم داد.» این نهضتی بود که در عمق خانه ها، در دهات و در گوشه و کنار، دربار ناصرالدین شاه را با همان تظاهرات دینی اسلامی اش متزلزل کرد. -م.

دخالت بیگانگان و استبداد شاهان قاجار دست‌به‌دست هم داد و در سال ۱۹۰۵ جنبش بزرگ آزادیخواهی و اصلاحات را بوجود آورد. طبقات روشنفکران و رؤسای طوائف و ایلات و روحانیان متحد شدند و خواهان آزادی و نابودی استبداد گردیدند. شورش مشروطه‌خواهی بزودی پدیدار شد و شاه به‌عبث خواست از آن جلوگیری کند ولی در مقابل قیام ملت تسلیم شد و قوانین اساسی مملکت در سال ۱۹۰۶ تنظیم گردید. طبق این قوانین، دموکراسی، با تأسیس پارلمان برقرار شد و آزادی عقاید سیاسی و بیان و نوشته و عمل براساس قانون اساسی ایران تا حدی محدود شد.<sup>۱۶</sup> قوانین اساسی ایران از قانون اساسی بلژیک مصوب سال ۱۸۳۱، الهام‌گرفته است که مملکت بادموکراسی پارلمانی اداره می‌شود و شاه سلطنت می‌کند و حکومت نمی‌کند و سلطنت در خانواده او موروثی است، سانسور رسماً لغو شده است، احزاب سیاسی، آزادند تأسیس شوند. در سال ۱۹۰۶ که اولین انتخابات مجلس در تاریخ کشور بعمل آمد ۱۳۳ نماینده برای مجلس شورای ملی انتخاب گردید که همگی علیه خارجیان غاصب قیام کردند.

انگلیسی‌ها و روسها از این قیام ملت به‌فکر افتادند و در سال ۱۹۰۷ بایکدیگر مصالحه کردند که قسمت جنوب را انگلیس و قسمت شمال را روسیه متصرف شود. با پشتیبانی سن پترزبورگ، محمدعلی‌شاه که بتازگی بر تخت سلطنت نشسته بود اساس استبداد را در سلطنت هدف قرار داد و مجلس را بوسیله بریگاد قزاقها به توپ بست و جنگ سختی بین مشروطه‌خواهان و مستبدین درگرفت تا بالاخره محمدعلی‌شاه به نفع پسرش احمدشاه، آخرین پادشاه قاجار، از سلطنت کناره‌گیری

۱۶. متمم قانون اساسی ایران مصوب هفتم اکتبر ۱۹۰۷ است که تصریح دارد، «مذهب رسمی ایران اسلام و طریقه حقه جمعیه اثنی‌عشریه است که باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد»، و چنین در این قانون تصریح می‌کند: «در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع از مقتضیات زمان می‌باشند انتخاب می‌شوند تا موادی که در مجلسین عنوان می‌شود به‌دقت مذاکره و غور و بررسی نموده هر یک از مواد که مخالفت با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند تا عنوان قانونی پیدا نکنند.» در ماده بیستم این قانون چنین خوانده می‌شود: «عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به‌دین مبین آزاد و ممیزی در آنها ممنوع است. ولی هر گاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات می‌شود. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند.»

کرد و دوباره دموکراسی پارلمانی برقرار گردید ولی بزودی جنگ جهانی نظم مشرق زمین را بهم زد.

در پایان جنگ اول جهانی که امپراتوری عثمانی برچیده شد و اتحاد جماهیر شوروی<sup>۱۷</sup> که در اثر انقلاب بلشویکها بوجود آمد بر آن فشار آورد، انگلستان تحریک شد که نقش برتری جوئی خود را در خاورمیانه افزایش دهد و در نتیجه خواست یک تسلط درازمدت را بر ایران تحمیل کند. میدان نفتی جنوب از نظر اقتصادی مرتب بزرگ و وسیع می شد و انگلستان به فکر افتاد جنوب ایران را تحت الحمایه خود سازد. در سال ۱۹۱۹ قرارداد بین بریتانیای کبیر و حکومت وثوق الدوله به امضاء رسید که طبق مفاد این قرارداد، اداره امور اقتصادی، اداری و مالی ایران به مستشاران انگلیسی سپرده می شد. ولی مجلس شورای ملی مانع از تصویب آن شد و خصومت روزافزونی نسبت به اینگونه سیاست از طرف مردم ظاهر گردید. انگلیسی ها به عبت خواستند احمدشاه را تحت نفوذ خود گیرند و او را بترسانند تا مجلس قرارداد را تصویب کند. چون احمدشاه زیر بار نرفت تصمیم گرفتند رژیم ایران را که مانع انجام کارشان است از بین بردارند و بجای آن یک قدرت نظامی بگذارند تا در خدمت آنان باشد.

برای انجام این کار روی یک افسر جاه طلب که با کمک و پشتیبانی آنها فرمانده بریگاد قزاقها شده بود. دست گذاشتند. بیست سال بعد از بمباران مجلس و تصمیم به برقراری سلطنت مطلقه بابتکار سن پترزبورگ، بریگاد قزاقها در سال ۱۹۲۱ به خواست لندن به سلطنت سلسله قاجاریه پایان داد.

۱۷. ایران یکی از اولین کشورهایی است که رژیم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را برسمیت شناخت و عهدنامه ای با این دولت جدید در سال ۱۹۲۱ امضاء کرد که نوعی پیمان عدم تعرض است. این عهدنامه امروز ایرانیان را متزلزل ساخته است زیرا در سال ۱۹۴۱ که رضاشاه می خواست به هیتلر نزدیک شود روسها از شمال کشور به ایران حمله کردند. ماده پنجم این عهدنامه خیلی باعث نگرانی است آنجا که می گوید «اگر ثالثی بخواهد از سرزمین ایران بعنوان پایگاه عملیاتی علیه جماهیر شوروی استفاده کند و یا مرزها را مورد تهدید قرار دهد و به تقاضای شوروی دولت ایران نتواند از این تهدید جلوگیری کند دولت اتحاد جماهیر شوروی حق دارد ارتش خود را برای حفظ نظم و امنیت وارد ایران کند و اقدامات لازم را بعمل آورد و همینکه خطر برطرف گردید فوراً نیروهای مسلح خود را از ایران خارج کند.» تصور نمی شود شورویها با عقیده محمد رضا پهلوی که در یکی از مصاحبه های اخیرش گفته بود، «این عهدنامه مشمول مرور زمان شده است.» موافق باشند.

اصل و نسب رضاپهلوی که در پانزده سالگی پدر و مادر نداشت و یتیم بود به خانواده خیلی فقیری می‌رسد که افراد آن با سختی و فقر و بدون پناه زندگی می‌کردند. رضاخان در وجود خود جوهر نظامی و سپاهگیری داشت و از هوش و نبوغ سازمان‌دهی سرشاری برخوردار بود و در این مورد به یکی از انگلیسی‌ها گفته بود: «من پسر شمشیرم».

در سال ۱۹۲۱، وقتی رضاخان کودتا کرد و حکومت را برانداخت، یکی از روزنامه‌نگاران انگلوفیل که سید ضیاء نامیده می‌شد به نخست‌وزیری منصوب گردید و رضاخان وزیر جنگ کابینه وی شد. رضاخان در وزارت جنگ دست به تصفیه‌های دامنه‌داری زد. نمایندگان مجلس سکوت کردند و پول انگلیس‌کار خود را کرد و رضاخان در سال ۱۹۲۳ با نقض قانون اساسی خواست خود را رئیس دولت کند.

در این وقت احمدشاه بلندن رفت. در آنجا به او اختیار دادند که یا تسلط انگلیسی‌ها را بپذیرد یا سلطنت انگلستان از رضاخان حمایت کند و او را بمقام عالی مملکت برساند. سلطان احمدشاه به فرانسه تبعید شد و در سال ۱۹۳۰ در سن سی و دو سالگی از دنیا رفت.

در اکتبر سال ۱۹۲۵ مجلسی که طبق میل رضاخان نوسازی شده بود انقراض سلسله قاجاریه را اعلام داشت و پس از تردید و دودلی در اعلام حکومت جمهوری، برعکس آنچه دو سال پیش در ترکیه عمل شده بود، در تاریخ پانزدهم آوریل ۱۹۲۶ رضا پهلوی تاجگذاری کرد و شاه ایران شد. نام پهلوی که بوسیله رضاخان انتخاب گردید مبین زبان و ادبیات ایران در زمان سلطنت ساسانیان است؛ یعنی مربوط به دوره قبل از اسلامی شدن ایران می‌باشد. رضاخان با وابستگی به دوران قبل از اسلام در ایران، نشان داد که چه عقیده‌ای به مذهب شیعه دارد.

از این زمان دیکتاتوری نظامی رضاخان دست به کار شد و روحانیان و قبایل و طوایف کوه‌نشین و اعضای احزاب سیاسی و حتی روشنفکرانی را که به تشویق خود شاه برای تحصیل به اروپا اعزام شده و در بازگشت از دیدن این دیکتاتوری و استبداد متوحش شده بودند، از میان برداشت. انگلیسی‌ها در این وقت در ایران فقط تسهیل کارهای خود را می‌خواستند تا به میل خود صد هزار کیلومتر مربع میدانهای نفتی خوزستان را استخراج کنند. در سال ۱۹۵۰ تولید نفت به سی میلیون تن رسید و پالایشگاه آبادان اولین پالایشگاه نفت جهان گردید ولی آنچه انگلیسی‌ها بابت حق امتیاز استخراج نفت به تهران می‌پرداختند در هر حال از ده میلیون لیره انگلیسی تجاوز نمی‌کرد و این مبلغ بزحمت معادل یک سوم



مبلغی بود که شرکت نفت انگلیس و ایران (آیووک) بابت مالیات بردرآمد خود به خزانه داری انگلستان می پرداخت. انگلیسی‌ها در این زمان دارای پلیس مخصوص و سرویس اطلاعاتی همه جا حاضر بودند و با انتخاب نخست وزیران و وکلای مجلس مستقیماً در تصمیمات سیاسی بسیار مهم ایران دخالت می کردند. وقتی جنگ دوم جهانی در گرفت رضاشاه برای خلاصی از فشاری که انگلیسها بر او وارد می کردند تصمیم گرفت به هیتلر بپیوندد تا از قیمومیت خفقان آور بریتانیا خلاصی یابد. ولی نفت برای ماشین جنگی انگلستان ضروری بود و چنین شد که انگلیسی‌ها و روسها در سال ۱۹۴۱ بدون اینکه با مانعی برخورد کنند به ایران حمله کردند، در مقابل شانزده سال سلطنت دیکتاتوری رضاشاه، پانزده لشکر ارتش ایران بفاصله چند ساعت بوسیله دو لشکر انگلیسی و روسی تارومار شدند. رضا شاه با استقبال و رضایت عموم مردم از سلطنت کناره گیری کرد و به افریقای جنوبی تبعید گردید و در آنجا به سال ۱۹۴۴ از این دنیا رفت. چرچیل و روزولت در کنفرانس تهران در تاریخ ۱۹۴۳ درباره رضاشاه گفته اند:

«We brought him, We took him» (خودمان او را آوردیم و خودمان او را برداشتیم).

پس از رضاشاه، پسر ارشد او محمدرضا با موافقت انگلستان به جای او نشست. احزاب سیاسی از نو اجازه فعالیت علنی یافتند و دموکراسی پارلمانی حقوق خود را بدست آورد و آزادی بازیافته اجازه بیداری مطبوعات را داد. در این دوره طبق آماري که گرفته شده است ۶۴ روزنامه و مجله منتشر شد و در دوره مصدق ۱۰ مجله و روزنامه نیز به این تعداد اضافه شد. در کشوری که نود درصد آن بیسوادند انتظار اینهمه روزنامه و مجله دلیل بر «استقبال محافل روشنفکر از موضوعات مربوط به مسائل داخلی کشور است که با آزادی تمام در مطبوعات از آن صحبت می شد. در اینوقت در تمام زمینه های زندگی ملت، مسائل باید بوسیله نمایندگان منتخب مردم حل گردد و مطبوعات منتشره اهمیت وظایف نمایندگان را گوشزد می کردند. مسائل سیاسی و اقتصادی حق تقدم داشتند، تشکیل احزاب، تشکیل و سقوط کابینه وزیران، نقش سلطنت، غولهای دیوانسالاری، وضع تغذیه، خطرات و حقایق تورم، ایلات و اقلیتها، مسائلی بود که از آن بحث می کردند. اغلب روزنامه ها، صاحب امتیازشان هر موضع اجتماعی که داشت، از انقلاب اجتماعی ولی با عبارات و جملات کلی بحث می کردند و آنرا تبلیغ می نمودند و تقریباً همه مطبوعات این هدف را داشتند که به دولت حمله کنند.»<sup>۱۸</sup>

18. Elwell - Sutton, «The Iranian Press, 1941 - 1947» *Journal of Persian Studies*, London, vol. VI, 1968.

جهش‌های ناگهانی پایان جنگ دوم جهانی را در شمال غرب ایران اعلام می‌داشت. شورویها در دسامبر ۱۹۴۵، در منطقه تحت اشغال خود، ایجاد یک جمهوری دموکراتیک آذربایجان را که پایتخت آن تبریز بود تشویق کردند. بدنبال این امر جمهوری مستقل کردستان که پایتخت آن در مهاباد بود تشکیل شد. انفصال موقت این جمهوریها از سرزمین ایران یکسال بعد پایان یافت. در اینوقت کشورهای متحده آمریکا، شمالی روسیه شوروی را وادار به تخلیه ایران کرد.

نفت یا طلای سیاه که نقش بزرگی در سیاست داخلی ایران و روابط بین‌المللی داشت فقط شرکت نفت انگلیس و ایران را ثروتمند کرده و مملکت ایران که در اینوقت، یعنی در آغاز سال ۱۹۵۰ با فجایع اقتصادی گرانی دست‌بگریبان بود از این ثروت طبیعی سرزمین خود استفاده‌ای نمی‌برد و بنظر می‌رسید که این بحران اقتصادی مدتها لاینحل خواهد ماند زیرا قرارداد نفت در زمان رضاشاه با دیکته انگلیسی‌ها تمدید شده بود. فرستادگان شاه به انگلیسیها پیشنهاد می‌کردند قرارداد نفت با تغییر میزان کمی از حق امتیاز تجدید نظر شود ولی انگلیسی‌ها جواب صریح و قاطعی نمی‌دادند و وقت‌گذرانی می‌کردند. در اینوقت، احزاب مترقی و پیشرو تصمیم گرفتند غده را بشکافند و جراحی کنند. آنها در یک جبهه ملی جمع شدند و دکتر مصدق را که در اینوقت ۷۲ سال داشت در بیست‌وهشتم آوریل ۱۹۵۱ به نخست‌وزیری انتخاب کردند. دکتر محمد مصدق در طبقه سیاستمداران بسیار مورد احترام بود و به هیچ حزب و دسته‌ای بستگی نداشت و تبارش از طرف مادر به خانواده قاجار می‌رسید و در جمع کردن مال طهارت کامل داشت و از فساد و رشوه‌خواری بیزار و متنفر بود. عنوان دکترای او از دیپلمی است که در علم حقوق از دانشگاه نوشاتل گرفته بود و دوره دبیرستان را در دیژون فرانسه طی کرده بود، به زبان فرانسه آشنائی و تسلط کامل داشت و سخنرانی برجسته و ممتاز با روحی قاطع و مؤدب بود که توجه غرب را به سوی خود جلب نمود.

وقتی برای اولین بار مصدق، بدون اطلاع شاه تصمیم گرفت و روز اول مه، ملی شدن صنعت نفت را به‌رأی گذاشت و شرکت ملی نفت ایران را جانشین شرکت نفت انگلیس و ایران ساخت و تمام انگلیسی‌ها را بدست قوای مسلح بیرون کرد، غریبان شگفت‌زده شدند و برخود لرزیدند. تا آن زمان هرگز کشوری در خاور نزدیک جرأت نکرده بود بنحوی به منافع غریبان حمله کند و آنها را از سرزمین خود خارج، خلع ید و اسوا و دارائی آنان را ملی کند. در لندن، حکومت انگلیس از بیزاری ایرانیان نسبت به انگلیسی‌ها خبر داشت و از بکار

بردن نیروی نظامی در ایران که همسایه اتحاد جماهیر شوروی است حذر می کرد. انگلیسی ها به امریکائیهها متوسل شدند و آنها وعده کمک دادند زیرا امریکائیان نخست از مصدق می ترسیدند که مبادا او مکتبی در کشورهای دیگر جهان سوم تأسیس کند و دیگر آنکه می خواستند جای پای انگلیسیها را در منطقه ای بگیرند که تا آنروز آنان به تنهایی در آن حکومت و آفائی کرده اند و در این مورد یک فرصت استثنائی پیش آمده بود که شرکت های نفتی خود را جانشین شرکت نفت انگلیس و ایران که طرد شده بود بکند. از طرف دیگر اتحاد جماهیر شوروی که چشم طمع به معادن نفتی شمال ایران دوخته بود از ملی شدن آن می ترسید و این بود که نسبت به مصدق وضع مشروط پیش گرفت و مصدق از حمایت «توده» که حزب کمونیست ایران است و مجذوب مسکو بود بهره مند نگردید؛ زیرا فعالیت حزب توده از سال ۱۹۴۹ که به حیات شاه ایران سوء قصد کرد ممنوع شناخته شد و از فعالیت آن جلوگیری گردید. در مورد اختلاف انگلیسی ها با مصدق در موضوع ضبط و توقیف دارائی شرکت نفت انگلیس و ایران، دادگاه بین المللی دادگستری لاهه قرار عدم صلاحیت خود را در تاریخ ۲۲ ژوئیه ۱۹۵۲ صادر و اعلام داشت. در نتیجه انگلیسی ها و امریکائیهها نفت ایران را بایکوت و تحریم کردند و از عناصر ارتجاعی و طرفدار غرب در داخل کشور پشتیبانی نمودند. عملی شدن مبارزه مصدق علیه فساد و اقداماتی که به نفع دهقانان و کشاورزان و اصلاحات اجتماعی تدارک می شد اقلیتی را که به دور شاه جمع شده بود بشدت نگران کرد و شاه با این اقلیت علناً علیه دولت به توطئه پرداخت.

مصدق از پشتیبانی وسیع و بلاشرط اکثریت ملت برخوردار بود و مردم از سیاست مترقی و استقلال کشور خشنود بودند و به نظر می رسید که مصدق بتواند موانعی را که در راهش بود از پیش پای بردارد. بهره برداری از نفت، بسیار کاهش یافته بود چنانکه اگر در سال ۱۹۵۰ سی میلیون تن استخراج شده بود در سال ۱۹۵۳ استخراج و تولید نفت یک میلیون تن بود و در نتیجه قسمت اعظم پالایشگاه آبادان از کار افتاده بود. در بحبوحه مشکلاتی که پیش آمده بود مصدق خیلی ساده و عادی تقاضای استرداد چهارده تن طلای ایران را از شوروی ها کرد و این طلاها تا پس از سقوط حکومت او به ایران مسترد نگردید. مصدق با همه مشکلاتی که داشت دست تنها و با هیچ فقط با توسعه و پیشرفت کشاورزی موازنه بازرگانی را که سالها بود بهم خورده بود و همیشه صادرات بر واردات فزونی داشت تأمین و برقرار کرد.

امریکائیهها چون با توسل به اقدامات سیاسی به هدف خود نرسیدند تصمیم گرفتند به قوه قهریه توسل جویند. روز شانزدهم اوت ۱۹۵۳ شاه در حالیکه

محرمانه ژنرال زاهدی را به نخست‌وزیری برگزیده بود به‌رم‌گریخت. سه‌روز بعد از آن، سپهبد زاهدی با کمک مالی سیا دست به کودتا زد و این‌چنین بود که امریکائیان برای پسر آن کردند که انگلیسها در سال ۱۹۲۱ برای پدرش کرده بودند. مصدق تحت نظر قرار گرفت و بعد از یک محاکمه جنجالی دوازده سال بعد فوت کرد. سلسله پهلوی که از یک کودتای نظامی خارجی بوجود آمد نشان داد که برای ادامه بقای خود باید بهمان نحو ادامه دهد.

ماجرای ایران دلیلی بردگفته‌کسانی است که می‌گویند تاریخ هیچوقت تکرار نمی‌شود. در طول پنجاه سال دو بار ملت ایران بصراحت خواستار نوعی حکومت شد که شبیه دموکراسی‌های آزادیخواه غربی باشد و هر بار این خواسته بوسیله همان دموکراسی‌های غربی و بزور کودتای نظامی فنا شد. اگر کارهایی که رضا شاه کرد محمدرضا هم کرد باید گفت چنین پدری را چنین پسری شاید؛ وانگهی، سیاست جهانی اجازه می‌داد که ایندو چنین بیدادگرهایی را مرتکب شوند. کشورهای امپریالیست می‌خواهند حکومت‌های دست‌نشانده‌ای داشته باشند که با دستگاه منتخبه خود در خدمت آنان باشد.

وقتی موضوع دخالت‌های امریکا را در ایران تجزیه و تحلیل می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم که کودتای سیا در مرداد ۱۳۳۲ (اوت ۱۹۵۳) هدفی جز باز دادن نقش استبدادی به شاه نداشت، همانطور که کودتای انگلیسی سال ۱۹۲۱ همین هدف را برای رضا خان داشت و وقتی شاه مستبد شد واشینگتن با کنترل او می‌تواند باسانی کشور را کنترل کند. ولی این فشارها بجائی نمی‌رسد و ملت قیام می‌کند و با دست خالی در جلو مسلسلها و تانکها و زره‌پوشها می‌ایستد و پایه‌های حکومت جابرانه را سرنگون می‌سازد و همانطور که انقلاب اسلامی ایران چنین کرد.

### پیدایش افسانه خدایان

سلطنت پهلوی را خارجیان به ملت ایران تحمیل کردند. عقیده عمومی بین‌المللی نیز بر اینست که علاوه بر حمایت سیاسی، تبلیغات دامن‌داری در این باره بعمل می‌آید<sup>۱۹</sup> و گرنه چگونه ممکن است دولتهای غربی که مدافعان آزادی و

۱۹. آیه‌الله خمینی در یکی از سخنرانیهای اخیر خویش به این تبلیغات رژیم آریامهری در خارج کشور اشاره کرد و گفت حداقل سالی صد میلیون دلار خرج می‌شد. -م.

دموکراسی هستند از رژیم سلطنتی مستبد ایران پشتیبانی کنند؟ مبلغان خارجی و بیگانه در تفسیرهای غرض‌آلود خود نسبت به تاریخ ایران کوشیده‌اند محمدرضا پهلوی را چهره‌ای پر قدرت و توانا نشان دهند. این طرفداری و پشتیبانی دولتهای غربی از یک پادشاه ایرانی چیز تازه‌ای نیست و در طول تاریخ دراز این کشور از همان آغاز تأسیس سلطنت، بوسیله کوروش آثاری در این زمینه باقیمانده است که کافی است خلاصه‌ای از نوشته‌های تاریخ‌نویسان را که مربوط به ایران باستان است در اینجا نقل کنیم:

ما پی برده‌ایم که دوران قبل از اسلام در ایران با جنگها و نبردهای فراوان این کشور با یونان و بعد با امپراتوری روم، چشمگیر و نمایان است. هرودوت و تاسیت<sup>۲۰</sup> دو نفر از تاریخ‌نویسان بزرگ عصر قبل از اسلام و اولین کسانی هستند که در نوشته‌های خود متوجه روح مبارزه‌جویی مردم ایران در حفظ و گسترش دموکراسی و علیه قدرت استبدادی پادشاهان این سرزمین شده‌اند. در این باب دلایل و مدارک دیگری هم بوده است که بدبختانه این مدارک تاریخی در آتش‌سوزی تخت جمشید و شوش و تیسفون - پایتخت‌های شاهان ایران - از بین رفته است. از مطالعه نوشته‌های مورخین خارجی قبل از اسلام درباره ایران، سه نظریه بدست می‌آید که پایه حکومت هخامنشی بوده و باعث گسترش امپراتوری آنها گردیده و همان نظریات کاملاً بعنوان سنگ زیربنای سلطنت شاهان پهلوی بکار رفته است:

۱. استبداد سلطنتی یا سلطنت مطلقه تنها سیستم سیاسی با ارزش برای ایران است.
۲. طبیعتاً مردم ایران مستعد پذیرش دموکراسی نیستند.
۳. بالنتیجه زبان حال یا تنها سخنگوی قانونی ملت، پادشاه و یا اطرافیان او هستند.

۲۰. هرودوت مورخ یونانی است که به «پدر تاریخ» معروف است. وی بسال ۴۸۴ قبل از مهلاد مسیح در شهر هالیکارناس متولد گردید و سفرهای طولانی به کشور های مختلف کرد بطوریکه به مسافر کبیر موسوم شد. هرودوت در «تاریخ» خود حوادث، افسانه‌ها و حقایق کشورهای مصر، مادها، پارسیها، و پارتها را شرح می‌دهد.

تاسیت، مورخ رومی بود که پنجاه و پنج سال پیش از ظهور مسیح در رم بدنیا آمد. وی علاوه بر تاریخ نویسی، هنرمندی نقاش بود که وقتی این دو استعداد باهم ترکیب می‌شدند تاریخ را تغییر شکل می‌داد و بیشتر به عبارت پردازی می‌پرداخت. - م.

با این سه مفهوم را بعنوان عقیده قطعی در آثار مورخین قدیمی و هم‌چنین در نوشته‌های امروزی بعضی از روزنامه‌نگاران می‌خوانیم.

هرودوت، در «تاریخ» خود، پس از اینکه به وقایع داخلی ایران اشاره می‌کند و از فحوای آن معلوم می‌شود مردم، آزادی را می‌خواستند ولی شاهان ایرانی با قدرت و استبداد خود چون دیواری در مقابل آن می‌ایستاده‌اند، می‌نویسد: «مردم ایران چون ارتش سورچه‌ها دنبال پادشاه خود می‌روند!...»

تاسیت، مورخ دیگر رومی که قبل از ظهور اسلام وقایع ایران را به رشته تحریر درآورده است. جنگهای دائمی امپراتوری رم را برضد پارتها شرح می‌دهد و چون پروکسول رم در آسیا بود؛ آزادیخواهان ایران را تحقیر می‌کند و علاقه خود را به قدرت پادشاه که از طرف رومی‌ها پشتیبانی می‌شده است مخفی نمی‌سازد. از نظر تاسیت، کسانی که گسترش روم را در ایران تسهیل می‌کردند حاملان تمدن بودند و تمام آنهایی که برضد روم می‌جنگیدند وحشیان بیرحمی بودند که از آزادی چیزی نمی‌دانستند.

اکنون هفده قرن از آن زمان می‌گذرد. ملت ایران در مقابل رژیم سلطنتی قیام کرده است و آزادی را می‌طلبد. ولی تبلیغاتی که از طرف رژیم پهلوی می‌شود به همان هدف است و همان اتهامات را متوجه آزادیخواهانی می‌کند که با گسترش فرهنگ غربی در ایران مخالفند. وقتی ایران به دنیای اسلام ملحق گردید تبلیغات خصمانه غربیها علیه اسلام و حضرت محمد(ص) شروع شد و این دشمنی بقدری شدت یافت که باعث فرار مسلمانان اروپا، جنگهای صلیبی و نبرد با ترکها گردید. سران اروپا از فتوحات اسلام که دین رقیب آنها بود در حوضه مدیترانه به ترس و وحشت افتادند.

اروپا، ایران را از قرن هجدهم به بعد کشف کرد و این بعلت مسافرت جهانگردان و بازرگانانی بود که در جستجوی بازارهای تازه‌ای به مشرق سفر می‌کردند. از جهانگردانی که ایران را بازشناختند باید از شوالیه شاردن نام ببریم که شرح مسافرت خود را به ایران بنام سفرهای شوالیه شاردن به ایران و دیگر نقاط مشرق زمین در ده جلد نوشت و منتشر ساخت. سفرنامه شاردن در سال ۱۶۸۶ منتشر شد. شاردن یکی از نجیب‌زادگان و توانگرانی بود که مسافرت را دوست داشت و این سفرها را بخاطر توسعه بازرگانی انجام می‌داد ولی فقط با دربار و طبقه اشراف که در موفقیت کارهای او مؤثر بودند ارتباط داشت. شاردن در آثار خود از نرمی شاه سخنی به میان نمی‌آورد و برعکس می‌گوید: «شاه ارباب مطلق حیات و اموال رعایای خود می‌باشد.» و هیچ پادشاهی در دنیای امروز مثل پادشاه ایران قدرت مطلقه ندارد و مردم مجبورند از فرمان او پیروی

کنند و مخصوصاً وقتی مست باشد و فرمان دهد حوادث فاجعه آمیزی پیدا می شود. و مردم ایران؟ «آنها زشت رو، بد کردار و دارای پوست زبر و رنگ آفتاب سوخته هستند. مردم غیرنظامی به میل و رغبت کار نمی کنند و این صفت در مشرق زمین ناشناخته است. چون مال و جان مردم زیر قدرت استبدادی و مطلقه است. روحیه و جرأت آنان نیز همینگونه است! هیچ کاری را جز بخاطر منفعت انجام نمی دهند، یعنی هرکاری را بخاطر امید و یا ترس انجام می دهند. آنها بخاطر کوچکترین سودی بدروغ سوگند می خورند و شهادت می دهند (...تظاهر و دورویی جزء زندگی آنهاست. بندرت ممکن است یک ایرانی پیدا کنید که آدمی درست و صادق باشد.» و خلاصه، آیا چنین مردمی شایسته حکومتی که دارند نیستند؟

این استنباط غلط از روحیه مردم ایران در قرن نوزدهم رواج داشت. حتی شاعر بزرگی چون ویکتور هوگو که علاقه فراوانی به اصل آزادی داشت، وقتی جنگ های سادها را در افسانه قرون شرح می دهد تفاوت زیادی بین (آسیای غول آسا و وحشی) و یونان می بیند و آنرا موجب تأثر خاطر خود می داند. در باب «تاریخ ایران» کتابهای زیادی در قرن نوزدهم در انگلستان منتشر شده است که بسیاری از آنها بوسیله خاورشناسان و افسران ارتش های هندوستان یا کارمندان وزارت امور خارجه بریتانیا که استراتژی امپریالیسم داشته اند، نوشته شده است. نویسندگان این آثار در عمق نوشته های خود مردم کشورهای خاور نزدیک را تحقیر کرده اند و از سلطنت استبدادی و مطلقه ایران و نظام اشرافی ارتش آن تعریف کرده اند. ملت ایران، آداب و سنن اخلاقی اش، و مذهب شیعه که سدی در برابر استعمار روس و انگلیس بوده است، مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفته است. برای اثبات این دلائل مخصوصاً لازم است به کتاب حاجی بابای اصفهانی نوشته جیمز موریه مراجعه شود.

در این تبلیغات ضد ایرانی اواسط قرن نوزدهم، نظریات ضد مردمی راجع به نژادپرستی که بعدها هیتلر با آن وارد عمل شد اضافه شده است. کنت دوگوبینو<sup>۲۱</sup> در طول اقامت طولانی خود در ایران، از استبداد که برگزیده نژاد آریائی است تحسین کرده است. نژاد آریائی واقعی که ایرانیان باستان هستند در اثر اختلاط

۲۱. کنت دوگوبینو دیپلمات و نویسنده فرانسوی است که در سال ۱۸۱۶ در «ویل داوری» متولد گردید و بسال ۱۸۸۲ از دنیا رفت؛ نویسنده کتاب تحقیقی درباره نابرابری نژادهای انسانی است که اصول عقاید او در آلمان درباره برتری نژادها طرفداران زیادی پیدا کرد و هیتلر و دستیاران او مجری آن گردیدند و فجایع جهانی بزرگی برپا کردند. -م.

با نژادهای پست‌تر از بین رفته است. زردشت پرستی بوسیلهٔ نیچه مورد سوءاستفاده قرار گرفته و شورش برضد دین یهود و نصارا تلقی گردیده است.

نیچه، فیلسوف آلمانی در کتاب معروف خود، چنین گفت (زُدشت، با فصاحت و بلاغت بیان از زبان پیغمبر اشرافی ایرانی، ناسیونالیسم، ییزاری از بیگانگان، تعصب و نژادپرستی را برای (انسان برتر) مورد ستایش و تحسین قرار می‌دهد. ولی در کجای این آثار می‌توان کوچکترین نشانه‌ای از حقیقت زندگی روزانه و الهامات عمیق ملت ایران بدست آورد؟

تمام این افسانه‌های خدایان، به افکار عمومی بین‌المللی تحمیل می‌شد تا تصویری از یک استبداد هزارساله ترسیم کنند حاکی از آنکه شاهانی که در این سرزمین سلطنت می‌کنند مردم عقب افتاده‌ای را بسوی تمدن و ترقی رهبری می‌کنند.

### من و کوروش

با الهام از منافع قدرتهای مالی رژیم های سرمایه‌داری و باخرج کردن دلارهای نفتی در رسانه‌های همگانی، تبلیغات فریبنده‌ای به افتخار محمدرضا پهلوی پخش می‌گردید و اظهارات مصممانه و بی‌پایان شاه، برای مدتی طولانی، صدای کسانی را که بعد از سقوط مصدق دربارهٔ مشکلات و الهامات یک ملت محروم وزیر سرنیزه فریاد می‌کشیدند در گلو خفه می‌کرد. آیا در این ماجرا چیزهایی مخصوص ایرانیان وجود داشت؟ آری، رژیم استبدادی شاه فرقی با انواع رژیم‌های استبدادی نداشت مگر در مورد تبلیغاتی که در خارج می‌کرد و این تبلیغات یکی از عوامل حیاتی دوام سلطنت او بود.

بعد از اینکه در سال ۱۹۷۳ قیمت نفت چهار برابر گردید، با ازدیاد دلارهای نفتی ایران، تبلیغات شاه در خارجه و تبلیغات خارجه به نفع شاه افزایش یافت. این تبلیغات ما را از این جهت به‌شگفتی وامی‌دارد که در همان حال کشورهای عربی تولیدکنندهٔ نفت در رسانه‌های همگانی، مورد تحقیر و استهزاء قرار می‌گرفتند؛ چگونه محمدرضا پهلوی موفق شده است چهرهٔ خویش را در افکار عمومی بین‌المللی طور دیگری نشان دهد و برخلاف سران عرب در رسانه‌های عمومی بین‌المللی مورد تحقیر قرار نگیرد؟

مقاومت مردم برضد رژیم از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هرگز قطع نشده است. ده‌ها هزار نفر کشته شدند و صدها هزار نفر از زندانیان سیاسی درگذشتند؛



ولی از مقاومت خود در مقابل رژیم دست نکشیدند و تظاهرات سال ۱۳۵۷ که منجر به خلع شاه از سلطنت و روی کار آمدن حکومت اسلامی شد یکی از جدیدترین تظاهرات خون‌آلود و گسترش همان مقاومت مردم در مقابل رژیم گذشته است که با وجود دستگاه ترسناک نظامی و پلیسی که ایران را زیر پوشش خود قرار داده بود مردم ناراضی ایران یکپارچه قیام کردند و اساس رژیم را سرنگون ساختند. محمدرضا پهلوی بعد از آنکه با کودتای سیاتاج و تخت خود را بازیافت و قبل از آن، قیام مردم، او را وادار به فرار از کشور کرده بود از سه تکیه‌گاه سنتی سلطنت در ایران، محروم گردید و این سه تکیه‌گاه چیزهایی است که، بدون حمایت از خارج، هیچیک از شاهان ایران نتوانسته‌اند بدون آن مدتی طولانی سلطنت کنند.

سه رکن اساسی که موجب دوام و بقای سلطنت در ایران است عبارتست از:  
 ۱. موافقت مسلمانان شیعه ۲. هم‌آهنگی سیاسی ۳. همبستگی طوایف و قبایل.

در طول سه قرن اشغال اعراب، یک نهضت مذهبی اسلامی، یعنی مذهب شیعه بر ضد تسلط بیگانگان در ایران گسترش یافت. مذهب تشیع در مقابل تسنن که مذهب مهاجمین به ایران بود شکل مخصوصی به خود گرفت و هنوز هم مذهب اکثریت مسلمانان جهان است. هانری کوربن فرانسوی که درباره مذهب شیعه تحقیق و بررسی کرده است در کتاب خود نوشته است «مذهب تشیع در عین حال اسلام ایرانی و ایران اسلامی است.» مسلمانان شیعه اثنی‌عشری، دوازده امام، از فرزندان مستقیم حضرت محمد (ص) بواسطه دخترش فاطمه و دامادش حضرت علی (ع) را با امامت می‌شناسند. تمام این دوازده امام مورد احترام هستند زیرا هر یک از آنها از موهبت الهی در مورد علم کامل خدائی و نور پاکی و طهارت در روی زمین برخوردار بودند. شیعیان منتظر ظهور امام غائب دوازدهم (ع) هستند که امام زمان است و هزارسال است ناپیدا شده است و با ظهور خویش دوران جدیدی را می‌آورد که آن دوره پر از سعادت و صلح و عدالت در دنیا خواهد بود.

به‌سبب اصل اسلام تسنن که توحید، نبوت، و معاد است، اسلام تشیع، دو اصل دیگر را اضافه نموده است که آن عدل و امامت است. شیعیان نمی‌توانند در مقابل ستمگری بی‌تفاوت بمانند زیرا وصیت امام اول آنان اینست که: «نه ستمگر باشید، نه ستمکش؛ با تمام ستمگران دشمن باشید و با تمام ستمکشان دوست...»

از همان آغاز پیدایش، تشیع که امروز هم با اختلاف کمی در لبنان، عراق، افغانستان و یمن و جاهای دیگر وجود دارد، مذهبی بوده است سیاسی و دینی

و همیشه با قدرت استبدادی خلفای عرب در جنگ و مبارزه بوده است. مخالفت دائمی مذهب تشیع با مقامات غیر روحانی، پیروان این مذهب را بنام انقلابیون اسلامی معروف کرده است.

در دوران سلطنت قاجاریه در ایران، مخالفت‌ها و اعتراضاتی که شده و نهضت و جنبش‌هایی که پدیدار شده است بوسیله روحانیان و مذهب‌یون بوده است. همین روحانیان، دشمنان قسم‌خورده هرنوع مداخله خارجی بوده‌اند و در سال ۱۸۹۰ که ناصرالدین‌شاه امتیاز تنباکو را به تالبوت انگلیسی واگذار کرد قیام کردند و آیه‌الله شیرازی استعمال تنباکو را برای پیروان خویش تحریم کرد تا امتیاز نامه مذکور لغو شود و در اثر این تحریم همه طبقات مردم ایران قیام کردند و در آن شرکت نمودند تا این امتیازنامه باطل شد. ناصرالدین‌شاه در مقابل تقاضاها و تهدیدات انگلیسی‌ها نتوانست این تحریم را برطرف سازد و بالاخره مجبور شد امتیازنامه را فسخ و نیم‌میلیون لیره به انگلیسی‌ها غرامت بدهد. در تاریخ ایران شواهد بسیاری هست که همیشه روحانیون در صف اول انقلابیون و آزادیخواهان بوده‌اند. در انقلاب مشروطیت که منجر به تصویب قانون اساسی شد، روحانیون و علمای ایران سهمی بسیار مؤثر داشتند و در این عصر طبقه تازه‌ای از علمای مذهبی در ایران پیدا شدند که با هرگونه حکومت استبدادی مخالفت کردند و در همان وقت در قانون اساسی مواد آمرانه‌ای برای اجرای حکومت شرع یا اصول اسلامی گنجاندند. از نظر این علمای مذهبی مشروطه‌خواه، ملت، امانت‌دار اراده الهی است که در وجود او ظاهر می‌شود و در نتیجه سلطنت ودیعه‌ایست که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص پادشاه واگذار شده است. و سلسله پهلوی از همان اوان تشکیل خود مورد بدگمانی و مخالفت روحانیون شیعه قرار گرفت و روشن‌فکران و توده مردم نیز با این مخالفت هم‌آواز شدند. رضاشاه هم نفرت و کراهت خود را درباره آنان پنهان نمی‌کرد. رضاخان وقتی با یک کودتا که از طرف انگلیسی‌ها پشتیبانی می‌شد به قدرت رسید و خواست مملکت را غربی کند و تمدن غرب را به ایران وارد سازد موافقت علمای شیعیان ایران را بدست نیآورد و در حقیقت هوس و اراده بی‌ثبات رضاخان برای مدرنیزه کردن کشور چون پیوندی از غرب‌زدگی بود که دچار آفت گردید. رضاخان روزی تصمیم گرفت حجاب را برای زنان ایرانی ممنوع کند زیرا در این زمان زنان ایرانی در چادر بودند و فقط صورت آنها و گاهی فقط یک چشم خود را ظاهر می‌کردند. مأمورین پلیس دستور یافتند که اگر در کوچه و خیابان به زنان چادری برخوردند چادر را از سر آنها بگیرند و پاره پاره کنند. نتیجه این خشونت چیزی بود که انتظارش را نداشتند و آن این بود که زنان ایرانی از خانه خارج

نشدند و دختران جوان ایرانی که محصل بودند دیگر به مدرسه نرفتند و در خانه ماندند و ترک تحصیل کردند و آنقدر به ترک تحصیل خود ادامه دادند تا دوباره اجازه یافتند چادر بر سر کنند.

موافقت‌های بی‌حدی که رژیم پهلوی با انگلوساکسون‌ها نشان داد تانهادهای کشور غربی‌گردد از یک طرف، و تحقیر سنت‌های دیرینه ایرانی و ارزشهای مذهبی، از طرف دیگر موجب شد که علمای شیعه ایران همیشه این سلسله را بخاطر توهین به اصول مشروطیت مورد مذمت و سرزنش قرار دهند.

این علل، آثاری بوجود آورد که محمدرضاشاه هم با علمای روحانی و مذهب تشیع درگیری پیدا کرد و این درگیری بالاخره به انقراض سلطنت او انجامید. در مبارزه دائمی حکومت مصدق با شاه، روحانیان یکپارچه از مصدق پشتیبانی کامل کردند. در این زمان آیه‌الله کاشانی یکی از روحانیون بانفوذ ایران بود ولی وقتی از صف مصدق برید تا به صف شاه پیوندد، نفوذ خود را از دست داد و برعکس آیه‌الله خمینی از زمانی که شروع به مخالفت و ضدیت با شاه کرد همه مردم ایران در تمام شهرها و روستاها از رهبری او پیروی کردند و با اینکه از کشور دور بود بقدری نفوذش در گوشه و کنار مملکت افزایش یافت که به دستور او تمام تأسیسات دولتی و ملی دست از کار می‌کشیدند و اعتصاب می‌کردند و بر ضد شاه قیام می‌نمودند.

آغاز مخالفت آیه‌الله خمینی به سالهای ۱۹۶۱ می‌رسد. دو سال بعد، رژیم شاه شروع به قلع و قمع مخالفان کرد و موجب بحران اقتصادی شد که هزاران نفر از پیشه‌وران و بازرگانان مکتب قرآن مورد شکنجه و کشتار قرار گرفتند. آیه‌الله خمینی طی اعلامیه‌ها و نطق‌های انقلابی گفت: «شاه‌پرستی، قتل نفس است. شاه‌دوستی، غارتگری و چپاول است. شاه‌دوستی، یعنی تجاوز به حقوق مردم و کوییدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت.»

در مقابل این مخالفت و مقاومت آیه‌الله خمینی و پیروان او، سازمانهای سرکوبی، از ارتش و پلیس، وارد عمل شدند و سازمان امنیت (ساواک) بیش از حد از قدرت خود در سرکوبی مستمیدگان، سوء استفاده کرد.

مصوبیتی که طبق قانون به مستشاران امریکائی داده شده بود تا در دادگاههای ایران تعقیب نشوند مورد مخالفت شدید آیه‌الله خمینی قرار گرفت و طی نطقی از آن بسختی انتقاد نمود و در اثر این مخالفت، شاه، آیه‌الله خمینی را در سال ۱۹۶۳ به خارج از ایران تبعید کرد.

از این تاریخ خمینی از ایراد نطق و خطابه و تشویق مردم به قیام بر ضد رژیم شاه دست برنداشت و رفته رفته موضوع خلع شاه را از سلطنت در پیش گرفت

و او را سرزنش کرد که قانون اساسی را لگد کوب کرده است. خمینی در بیانات خود مخصوصاً تصریح می‌کرد که «مسلمانان آزاد و خوشبخت نخواهند شد مگر وقتی که این ریشه بدبختی و فساد (شاه) کنده شود. ایران مستقل نخواهد شد مگر وقتی که خود را از شر سلسله پهلوی خلاص کند.» توانائی و قدرت جنبش ضدشاه برهبری آیه‌الله خمینی بقدری شدید و عمیق بود که در مدت زمان کمی در سال ۱۳۵۷ تمام طبقات مردم به این ندا گوش دادند و به تظاهرات و راه‌پیمائی پرداختند و به اعتصاب طولانی دست زدند تا رژیم را از پای درآوردند.

علت اصلی اینکه تمام دسته‌ها با آهنگ آیه‌الله خمینی در مخالفت باشاه همصدا شدند این بود که در طول بیست و پنج سال هر اعتراض و انتقاد و مخالفتی را از سوی هر دسته سیاسی، اگر با نظام شاهنشاهی مخالفت داشت بشدت سرکوبی می‌کردند و صداها را خفه می‌ساختند.

بعد از موج سرکوبی سال ۱۹۶۳، فعالیت‌های ساواک بقدری گسترش یافت که فعالیت آشکار تمام دسته‌ها و احزاب را تقریباً از بین برد. از سال ۱۹۵۷ که حزب واحد رستاخیز جای احزاب «ایران‌نوین» و «مردم» را گرفت و سیستم تک‌حزبی فراگیر شد، سانسور شدیدی بروسایل خبری یا بیان فرهنگی حکمفرما گردید و دستگاه قضائی به تصرف نظامیان درآمد و دادگاهها بوسیله نظامیان اداره می‌شد.

پسر هم مثل پدر در سرکوبی عشایر و ایلات دست به کار شد. در کشورهای که مسائل عشیره‌ای در میان است این مسائل را با قدرت نظامی و زور حل می‌کنند و سعی دارند این عشایر کوچ‌نشین را اسکان دهند تا بتوانند آنان را تحت کنترل و نظارت داشته باشند. قشقائی‌ها در سال ۱۹۶۵ شورش کردند ولی شورش آنها با بمبارانهای هوائی خوابانیده شد. همچنین وقتی کردها و زنان و مردان سایر ایلات مثل بختیارها و لرها و بلوچ‌ها و اعراب در جنوب کشور سربه‌طغیان برمی‌داشتند با نیروی نظامی سرکوب می‌شدند و عده زیادی در طی این سرکوبی‌ها کشته و تبعید و زندانی یا از مالکیت اموال و املاک خویش محروم می‌شدند. در دوران سلطنت سلسله پهلوی صدها هزار نفر از افراد عشایر و ایلات ایران به‌چنین سرنوشتی گرفتار شدند و آنها که ماندند دچار ظلم و ستم نمایندگان شاه گردیدند.

بدین ترتیب رژیم پهلوی که خالی از نهادهای ملی است همیشه در معرض دشمنی و خصومت با روحانیان و توده مردم و طوایف و ایلات بوده است و با

شناسائی دولت‌های بزرگ توانسته است بزور بر مردم حکومت کند. در داخل کشور، با اینکه حمایت ملت از این رژیم، بسختی مورد انکار قرار گرفته است تبلیغات دائمی وسیعی در خارج کشور به نفع شاه شده است تا افکار عمومی بین‌المللی را موافق این رژیم سازد.

وقایع اخیر ایران نشان داد که محمدرضا پهلوی با همه تبلیغاتی که در داخل و خارج کشور از رژیم قانونی خود کرده بود تا وقتی از حمایت خارجیان برخوردار بود توانست تاج و تخت خود را نگهداری کند و در این حمایت، اتحاد عجیبی بچشم می‌خورد زیرا پس از جمع‌سیاه که مردم در میدان ژاله بر ضد شاه قیام کردند، کشورهای متحده آمریکا، شمالی، اتحاد جماهیر شوروی، چین کمونیست، مصر، عربستان سعودی و اسرائیل، حمایت خود را از شاه اعلام داشتند. در نتیجه حکومت نظامیان در ایران روی کار آمد و در بسیاری از شهرهای مهم ایران حکومت نظامی برقرار گردید.

جشن‌های دوهزار و پانصد ساله محمدرضا پهلوی در سال ۱۹۷۱ دلیل دیگری است برای تحقق این حمایت خارجیان. این جشنهای پرشکوه و جلال، و هزینه‌های گزافی که شاه به ملت تحمیل کرد در تخت جمشید باد کوراسیون جانسن (JANSEN) و غذای ماکزیم (MAXIM'S) برگزار شد و سناریوی آنرا آبل گانس (ABEL GANCE) کارگردانی کرده و به روی صحنه آورده بود و هدفی جز تحصیل حمایت خارجیان نداشت. در آغاز مراسم که همه حضار در آرامگاه کوروش در تخت جمشید گردآمده بودند شاه با طمطراق زیاد، و بدون اینکه پلک بهم‌بزند، در مقابل میلیونها نفر شنونده و تماشاگر رادیو و تلویزیون در دنیا چنین گفت: «کوروش، ما ۲۲ در برابر آرامگاه ابدی تو هستیم تا به تو، باطمینان بگوییم که آسوده بخواب ما بیداریم؛ ما حق داریم با غرور تمام بگوئیم که بعد از بیست و پنج قرن پرچم ایران با افتخار و سعادت در اهتزاز است و نام ایران آنچنان حیثیتی دارد که تو به آن دادی و کشور تو، همیشه در دنیائی که پراز وحشت و اضطراب است حامل پیام ابدی تو از بشر دوستی و انسانیت است...»  
با این مقدمه که بسیاری از ایرانیان آنرا مسخره کردند شاه می‌خواست به خارجیان نشان دهد که دنباله‌رو کوروش است و این جشن‌های دوهزار و پانصدساله نشانه دوام و همیشگی بودن استبداد ایرانی است!...

۲۲. محمدرضا پهلوی همیشه در نطق‌ها و فرمانها، به خود «ما» خطاب می‌کند و هیچوقت اول شخص مفرد را استعمال نمی‌کند. حتی برای اظهار نظر شخصی نیز می‌گوید «ما شاهنشاه آریامهر چنین عقیده داریم» و یا می‌گفت: «عقیده شخص اعلیحضرت چنین است.»

بدعوت آیه‌الله‌خمينی، مردم ایران این جشن‌ها را تحریم کردند، خیابان‌ها خالی شد و بسیاری از مغازه‌ها در تمام دوره جشن‌های دوهزاروپانصدساله بسته شدند و این چیزی است که نمایندگان مطبوعات خارجی که برای شرکت در این جشن‌ها دعوت شده بودند، دیدند و شنیدند و در اخبار و گزارشهای خود منعکس کردند.

بعلاوه، در این جشن‌ها از ملت ایران دعوت نشده بود و سه‌مرکز نظامی و سازمان مهمی از نیروی هوایی اطراف تخت‌جمشید را بدقت حفاظت می‌کردند. در شروع این جشن‌ها، عده زیادی، محض احتیاط، بازداشت شده بودند و تا شعاع صدویست کیلومتری تخت‌جمشید هیچگونه مزاحمی وجود نداشت. حتی فقر را در دهات خرابه نزدیک تخت‌جمشید با دیوارهای آجری بلند محبوس ساخته و از چشم بینندگان مخفی کرده بودند. شهر شیراز در نزدیکی تخت‌جمشید تحت حکومت نظامی بود. بدون شک، هزینه‌ای که شاه برای جلال و شکوه این جشن «پانصد میلیون دلاری» مصرف کرده بود، به یک دهم بودجه دولت در این سال می‌رسید و این امر بعضی از صاحب نظران باوجدان خارجی را به تعجب و شگفتی و بهت واداشت و نتوانستند از اظهار آن خودداری کنند. ولی بعد از اینکه پول نفت ایران چهاربرابر شد و بهمان نسبت تبلیغات خارجی شاه افزایش یافت بیشتر غریبان به تعریف و تحسین پرداختند و این تملقات و تعریف‌ها را از سراسر رسانه‌های همگانی خود به گوش و چشم مردم جهان رسانیدند.

ولی با همه تبلیغات، کوشش و مساعی محمدرضا پهلوی برای نگهداری تخت و تاجش به‌جائی نرسید و با همه آرزوهائی که داشت نهضت مردم به رهبری آیه‌الله‌خمينی به سلطنت سلسله پهلوی پایان داد.



## فصل دوم

### آغاز گرسنگی

«اگر برای دیدن روستائیان به دهات می‌روید حرفهای آنها را طابق النعل بالنعل، حقیقت ندانید. در ایران، مثل همه جا، روستائیان طبیعتاً بدگمان و بی‌اعتمادند و با پاسخ‌های خود آنچیزی را می‌گویند که فکر می‌کنند شما در نظر دارید. بعلاوه، سازمان امنیت (ساواک) در کوچکترین روستاها شعبه‌ای دارد که مرکز کسب اطلاعات در آنجاست و شما نباید آنچه را در آغاز دیدید خوش‌باور کنید و از حقیقت بدور افتید.»

حسین‌ملک، متخصص مسائل کشاورزی ایران این سخنان را به ما گفت و به ما هشدار داد و ما را به روستائی در پنجاه کیلومتری شمال شرقی زنجان برد که دویست نفر جمعیت دارد. برای رفتن به این روستا باید جادهٔ زنجان تبریز را طی کرد و از جاده خارج شد و راهی پر از گرد و خاک را بمسافت سه کیلومتر طی کرد. اغلب فصول در این ده باران نمی‌بارد و گرمای تابستان در سایه به پنجاه درجهٔ سانتیگراد می‌رسد. در نظر اول خانه‌های مربعی‌شکل این ده که با خاک قرمز ساخته شده در منظرهٔ طبیعی آفتاب و کوهها و صخره‌سنگهای پررنگ ناپدید می‌شود. زمین سخت آنرا ییل زده‌اند و آب داده‌اند ولی از شدت گرما زمین چاک‌چاک شده است. معلوم است که چه شجاعتی می‌خواهد تا در این خاک چیزی برویاند.

در طول جادهٔ اصلی ده، اینجا و آنجا باریکهٔ آبی جاری است که بستر خود را در فصولی که باران نمی‌بارد آبیاری می‌کند. کشت‌زارها، مزارع خربزه و هندوانه و بچه‌هائی که عقب‌گله‌های گوسفند روانند بچشم می‌خورد و در پائین دره کمی فضای سبز دیده می‌شود که دست و تلاش انسانی آنرا بوجود آورده است. جزاینها که ذکر شد دیگر هیچ چیز نیست ولی باوجود این در آخر ده مردم به فعالیت مشغولند. تراکتوری که برای چندروز اجاره کرده‌اند روی ساقهٔ گندم‌هائی که تازه چیده‌اند می‌چرخد. در دوطرف معبر تراکتور، دهقانان با چنگک گندمها را هوا می‌کنند. در اثر این عمل، گاه به هوا می‌رود و دانه‌های گندم در همانجا



می‌افتد و جمع می‌شود. گرد و غبار خرمن باگرما دست بهم داده و قانع‌ترین شتران را به عطش می‌آورد ولی این دهقانان، با مقاومت شایان تحسینی در این وضع کار می‌کنند و در انجام کار خود پایداری و بردباری نشان می‌دهند. منظره خرمن-کوبی آنها با داسی که گندمها را درو کرده‌اند قدیمی و سنتی است ولی در این حال در برنامه‌ای رادیویی برای دهقانان طرز استفاده از ماشین‌های خرمن‌کوبی تبلیغ می‌شود و بنظر می‌رسد که این دهقانان باید سالهای دراز در انتظار استفاده از چنین ماشین‌هایی باشند.

خوشبختانه در مقابل آب و هوا و محیط زیست مخالف و استفاده از وسائل بسیار ابتدائی، دهقانان ایرانی از جرأت و مهارت کامل برخوردارند.

از کدخدای ده<sup>۲۲</sup> که نوعی رئیس روستاست و ما را در بازدید این روستا راهنمایی می‌کرد پرسیدیم این ساختمانهای مخروطی شکل که از دور شباهت به چاه دارد چیست؟ او در حالیکه می‌خندید در جواب ما گفت: «اینها چاه نیستند بلکه طویله‌های گوسفند و بزهای ما هستند که در زمستان در آنجا نگهداری می‌شوند زیرا در زمستان هوای اینجا گاهی بیست درجه و شاید بیشتر زیر صفر می‌رود. ما زمین را کنده‌ایم و این طویله‌ها را برای گوسفندان ساخته‌ایم. آنچه شما را متعجب کرده و شما آنرا چاه می‌دانید نورگیر و هواگیر طویله‌هاست.» ما نزدیک طویله‌ها شدیم و آنرا دیدیم. بعمق سه متر زمین را کنده و شش طویله گرد درآورده‌اند که قطر دایره هر کدام پنج متر است. سقف آن گنبدی است و دارای هواکش و آخور در اطراف آنست. تابستانها گوسفندان در حیاط که فضایی باز است و اطراف آنرا دیوارهایی با خشت خام فراگرفته است نگهداری می‌شوند ولی زمستانها گوسفندها و بزها در این طویله‌های زمستانی که دارای هوای ملایمی است بسر می‌برند. روستائیان هیچ چیزی را مفت از دست نمی‌دهند. پشگل گوسفندان را با کاه مخلوط می‌کنند و آنرا به صورت گلوله‌هایی درمی‌آورند و سوخت خود را از آن تأمین می‌کنند. قطر این گلوله‌ها گاهی دو متر است و در جلو هر خانه‌ای بچشم می‌خورد.

در کشوری که نفت مثل اقیانوس می‌جوشد و استخراج می‌شود و دومین کشور

۲۳. کدخدایان روستاهای ایران گاهی بوسیله مالکین برای نظارت در منافع آنها و گاهی بوسیله روستائیان و گاهی بوسیله دولت انتخاب می‌شوند و به مسائل کشاورزی، مشکلات اجتماعی، منازعه و اختلافات و مسائل خانوادگی و موضوعات دیگر که مربوط به زندگی در ده است رسیدگی می‌کنند. به استثنای مسائل مذهبی که مخصوص آخوند و ملایان دهات است، کدخدای دهی که ما دیدیم قبل از اصلاحات ارضی ۱۹۶۱ از طرف مالک ده تعیین شده بود.

دارنده ذخایر گاز طبیعی است، هنوز روستائیان وسائل گرم شدن و پخت و پز خود را با این وسائل اولیه سنتی تهیه می کنند. برعکس، این ده از تکنیک قدیمی آبیاری، یعنی قنات، استفاده نمی کند. در ایران که ماهها ممکن است یک قطره باران نبارد باستانهای کمربند سرسبز دور بحر خزر در شمال و رشته کوههای البرز در جنوب دریای خزر، گرمای آفتاب یک چهارم مقدار آبهای جاری را بخار می کند و این مسئله ای است که همیشه فکر روستائیان را به خود جلب کرده است. با ۲۴ میلی متر باران سالانه، مقدار باران ایران بزحمت به یک سوم مقدار متوسط باران دنیا می رسد. بعلاوه، تقسیم آن برحسب مناطق و نواحی و فصول سال چندان رضایت بخش نیست. بدون آب، هیچ آبادی و دهی بوجود نمی آید. برای حل مشکل آب، قناتها این موضوع را در ایران حل کرده اند. قناتها، چاههای زیرزمینی است که به یکدیگر وصل هستند و گاهی درسی و یا پنجاه متری عمق زمین کنده می شوند. طول قناتها متفاوت است و بطور متوسط پانزده کیلومتر طول دارد و گاهی صد کیلومتر را طی میکند تا به آبادی برسد و دهی را آبیاری کند. وقتی با هواپیما در ایران سفر می کنیم و از بالا به زمین می نگریم، مخصوصاً در اطراف اصفهان، چاههای قنات را بخوبی می بینیم که اغلب در بیابانهایی بطول صدها کیلومتر حفر شده اند. حفر قنات در ایران روشی است که هزاران سال است بدان عمل می شود و باینوسیله آبهای زیرزمینی را بالا آورده و زمین را با آن آبیاری می کنند. قناتهایی که در سرایشی کوهها حفر شوند آبشان در هیچ موقع ارسال تقلیل نمی یابد و چون چشمه ای جاویدان جاری است.

اما همه مزارع و کشتزارها از آب قنات و یاسیستم دیگر آبیاری استفاده نمی کنند. چنانکه  $\frac{7}{2}$  میلیون هکتار زمین که سالانه کشت می شود شصت درصد آن دیمی زراعت می گردد و ما آنرا در بازدید از دهات ایران مشاهده کردیم. از کدخدای ده پرسیدیم: «از هر کیلو بذر که می کارید چقدر گندم برداشت می کنید؟» جواب داد: «ده یازده کیلو.»

و چون تعجب ما را دید توضیح داد که این مقدار محصول برحسب سالهای کشت فرق می کند ولی بطور متوسط از هر کشته ای که در می شود هشت تانه برابر آنچه که کاشته اند بدست می آورند. با وجودیکه کدخدا گفته خود را اصلاح کرد باز هم به او گفتیم که ما باور نمی کنیم؛ این مقدار محصول بدست آید. کمی بعد یک دهقان این ده به ما گفت که صحبت ما را شنیده است و در آن دخالتی نکرده است ولی حقیقت این است که محصول بیشتر از پنج یاشش برابر کاشته نیست. بعلاوه، او از قیمت پایین خرید گندم که هر کیلو ۱۱ تا ۱۲ ریال بود شکایت داشت و می گفت قیمت جو از اینهم پائین تر است.

کدخدا در خانه‌اش این ارقام را تأیید کرد. خانه کدخدا مثل سایر خانه‌های این ده دارای حیاط و دیوارهای گلی است و در حیاط و اطراف چاه آب چند مرغ زارونزار می‌پلکند. در گوشه حیاط، ساختمان کوچکی است که تنور نان‌پزی درون زمین آن ساخته شده است و زن کدخدا در سرتنور نشسته است و اطراف او را یک دسته بچه قد و نیم‌قد فرا گرفته‌اند و او مشغول پختن نان است. نانی که او می‌پزد از نوع لواش است که غذای اصلی روستائیان، غذای همه ایرانیان متوسط، را تشکیل می‌دهد.

ما در اطاق بزرگی در منزل کدخدای ده نشسته‌ایم و سفره‌هایی که در طاچه اطاق گذاشته شده نشان می‌دهد که این اطاق در عین حال مهمانخانه و اطاق خواب کدخدا هم هست. ائانه این اطاق چیز زیادی نیست، چراغ نفت‌سوز که روشنایی را تأمین می‌کند، یک ساعت که به دیوار نصب شده، چند عکس از افراد خانواده، یک رادیوی ترانزیستوری، عکسی رنگین از امام حسین، ردیف گیره لباس بر پشت درها، سه‌قالی متوسط، و سفره‌ای که روی زمین و کف اطاق انداخته‌اند. زن کدخدا و دختر بزرگتر او از ما پذیرائی کردند. غذا عبارت بود از نان که باید با دست پاره کرد، و آش سبزی که وقتی با ملاغه مسین در پشقاب ما می‌ریختند بخار مطبوعی از آن برمی‌خاست. به‌عنوان نوشابه، دوغ درست کرده بودند.

بعد از شام، چای خوردیم، چای نوشابه‌ای است که ایرانیها با آن از میهمانانشان پذیرائی می‌کنند و در همه ساعات شب و روز آنرا با استفاده از سماور تهیه می‌کنند. در هر خانه و اداره‌ای از شما با چای ایرانی پذیرائی می‌شود و اشخاصی که از رفاه بیشتری برخوردارند این چای را با شیرینی و آب‌نبات می‌آورند. شب که فرا می‌رسد هوا سرد می‌شود و حال آنکه درجه حرارت در روز به‌سی درجه سانتیگراد می‌رسد. کدخدای ده که استکان چای را در دست دارد، بنظر می‌رسد که استراحت کرده است و آزادتر صحبت می‌کند. به زبان محلی خود که ترکی است حرف می‌زند. از فقری که در ده حکمفرماست شکایت دارد و می‌گوید: «هیچ کاری برای ما نکرده‌اند، قیمت خریدگندم و جو خیلی پائین است و ابداً این نرخ را تغییر نمی‌دهند و نمی‌توان از آن تجاوز کرد.» بعد ژستی به خودش می‌گیرد و جرعه‌ای چای می‌نوشد و می‌گوید: «حالا دیگر روح همبستگی و تعاون در مردم این ده دارد از بین می‌رود. من می‌خواستم یک چاه عمیق برای آبیاری این دهکده تهیه کنم که خرج آنرا مردم ده بپردازند و در آن شریک باشند ولی بعضی مخالف بودند و بالاخره من صرف‌نظر کردم.» جرعه دیگری از استکان

چای خود را می نوشد و ما را از اشتباه درمی آورد و می گوید: «بهرترتیب، دهاتیها امروز ترجیح می دهند ده را ترک گویند و برای کارگری به شهرها بروند. ببینید، در این ده کوچک، بیست نفر از جوانان ده به شهر رفته اند. عموماً آنها برای چند ماه زمستان به ده برمی گردند و در شهرها عملگی می کنند و با خودشان پول و سوغاتی برای اهل خانه می آورند. ولی عده ای از آنها با زن و بچه شان بطور دائم به کرج و تهران رفته اند و در آنجا ماندگار شده اند. با این اوضاع و احوال، چگونه می خواهید محصول کم نشود؟ محصول کشاورزی از بیست سال پیش کمتر است و بطور تحقیق خیلی کمتر هم می شود...» در اینجا کدخدا سرخود را با تأثر تکان داد و خاموش ماند.

### آغاز اصلاحات ارضی

دکتر مصدق به دکتر علی امینی ظنین بود و اعتمادی به او نداشت به همین جهت ترجیح می داد که او در کابینه اش کار کند تا آنکه خارج از کابینه باشد. بعد از کودتای مرداد ۱۳۲۸ همین دکتر علی امینی قرارداد نفتی کنسرسیوم بین المللی<sup>۲۴</sup> را امضاء کرد. در این قرارداد اگرچه تأسیسات نفتی شرکت سابق انگلیس و ایران ملی شده بود ولی می بایست ایران غرامت به انگلیس بپردازد. طبق این قرارداد کنسرسیوم آزادی دارد نفت استخراجی را بخرد و فقط نصف درآمد حاصله را به شرکت ملی نفت ایران بپردازد.

کشورهای غربی بعد از انعقاد این قرارداد خشنودی خود و رضایت خویش را از اینکه «مملکت بوسیله مردان منصفی اداره می شود» پنهان نکردند. بیست و پنج سال بعد دکتر امینی با زبان فصیحی شرح داد که حقیقت جوئی به او حکم می کرد چیزی را که مصدق رد کرده بود و قبول نمی کرد بپذیرد و سازش کند. او گفت: «بهتر بود من این مسئله را، با همه حملاتی که به شخص من می شد، با توافق پنجم پنجاه حل کنم.»

بعد از امضای قرارداد کنسرسیوم دکتر امینی مدتی وزیر دادگستری شد و بعد چون روابط خوبی با امریکا داشت شاه او را بعنوان سفیر کبیر ایران در واشینگتن،

۲۴. در این کنسرسیوم، BP بر تئیس بتر و لیوم که نام جدید «آپوک» (شرکت نفت انگلیس و ایران) است دارای چهل درصد سهام است. شصت درصد بقیه بین کمپانیهای بزرگ امریکائی تقسیم شده است. بدین ترتیب که چهل درصد آن متعلق به شرکت های نفتی امریکائی و چهارده درصد متعلق به شل و شس درصد متعلق به شرکت نفت فرانسه است.

از ایران دور کرد. در سال ۱۹۶۱، محمدرضا پهلوی، برخلاف میل باطنی خویش، با فشار امریکائیه‌ها او را نخست‌وزیر کرد. در این زمان، حکومت‌کننده برعهده زیادی از کشورهای جهان سوم فشار وارد آورد، و مخصوصاً این فشار را بر کشورهای امریکای جنوبی و آسیا زیادتر کرد تا آنها متعهد شوند که اصلاحات ارضی را در کشورهای خود انجام دهند.

اجرای این اصلاحات بزودی منجر به بستگی این کشورها به امریکا گردید و موجب تنزل محصولات محلی برای تغذیه مردم بومی گردید و در نتیجه موجب افزایش واردات مواد غذایی و دخالت در امر تغذیه در این کشورها گردید، ولی برعکس، مشاغل کشاورزی در امریکا بیش از هر زمان دیگری بهبود یافت. چون صادرات غذایی امریکا باید صدها میلیون افراد انسانی را در شرق و غرب دنیا غذا دهد، اینگونه صادرات، سلاح سیاسی وحشتناکی در دست کاخ سفید شد.

تا زمان مصدق، قدرت سلطه‌جویی انگلیسها در ایران درباره مواد خام مثل نفت و فروش بعضی محصولات به طبقات نسبتاً مرفه بود و انگلستان احتیاجی نداشت که بنیادهای مملکت را تغییر دهد زیرا ظرفیت تولید از نظر بازار وسیع امپراتوری انگلستان که در دسترس داشت محدود بود ولی وقتی در سال ۱۳۳۲ نفوذ امریکا در ایران بر نفوذ انگلیس چریید امریکاییها که در مقابل تولیدات خود بازار کوچکی داشتند، باید هرچه زودتر این وضع را عوض می‌کردند و هریک از افراد مملکت را بصورت مصرف‌کننده درمی‌آوردند تا بتوانند تسلط خود را بر اجتماعات ایران گسترش دهند از این جهت بود که یکی از اقدامات اولیه حکومت دکتر امینی در ایران انجام اصلاحات ارضی بود تا استقلال غذایی ایران از بین برود.

### ملوک الطوائفی

در آغاز سالهای قبل از اصلاحات ارضی، کارهای کشاورزی بیش از ۵۰ درصد مردم فعال را به خود مشغول داشته بود و هفتاد درصد ایرانیان روستانشین بودند. هرچند بنیادهای اجتماعی رفته رفته تغییر می‌یافتند ولی هنوز اجتماع ایرانی تعلق شدیدی به فئودالیسم داشت. چند خانواده بزرگ نزدیک به نصف اراضی مزروعی و پنجاه هزار دهکده و قریه را ضبط کرده بودند و اقتدار عظیمی بر دهقانان و کشاورزان داشتند. در این زمان حساب می‌شد که پنجاه درصد از ساکنین روستاها مستأجرند و صاحب زمین نیستند و با اصطلاح «خوش‌نشین» هستند.

مصدق علاقه داشت که این وضع را تغییر دهد و بهمین جهت بود که کارهای

کشاورزی را ترجیح داد تا کشور از وابستگی‌ها رهائی یابد و خود کفا گردد و به خویش متکی شود، ولی مشکلاتی که او باید در حکومت کوتاه خویش حل کند فرصت نداد تا آرزوی اصلاحات ارضی را جامه عمل بپوشاند با وجود این، در سال ۱۹۵۲، قانونی تصویب کرد که طبق مقررات آن مالکین بزرگ دهات و اراضی کشاورزی ملزم بودند بیست درصد از محصول خود را قبل از تقسیم اختصاص به بهبود زندگی زارعان دهند؛ بدین ترتیب که ده درصد آنرا به اختیار کدخدا بگذارند تا بمصرف بهبود وضع زندگی دهقانان از قبیل تأمین بهداشت و آموزش و پرورش و غیر آن برساند و ده درصد دیگر برای حقوق کارمندان باشد که تحت نظر کدخدا اولین شرکت‌های تعاونی را بوجود می‌آورند.

مصدق از محمدرضا پهلوی هم خواست که قسمتی از زمین‌های سلطنتی را بین دهقانان و رعایا تقسیم کند. حقیقت اینست که پدر محمدرضا پهلوی در ابتدای کار خود چیزی نداشت ولی در عرض پانزده سال، مالک صدها هزار هکتار زمین شد که بهترین زمین‌های حاصلخیز مزروعی را شامل می‌شد. محمدرضا پهلوی بعد از اینکه به درخواست مصدق شروع به کار تقسیم اراضی کرده بود در روزهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد اقداماتی کرد که زمین‌های تقسیمی دوباره به مالکیت او برگشتند و از این زمان بود که شاه و خانواده و اطرافیانش به تملک تمام ثروتهای کشور دست یازیدند این تملک علاوه بر کشاورزی شامل تمام فعالیت‌های اقتصادی ایرانیان شد که بعداً آنرا تشریح خواهیم کرد.

قبل از اصلاحات ارضی فئودالیسمی که در ایران حکمفرما بود چهره کاملاً مشخصی داشت و مثل ملوک الطوائفی جوامع قدیمی اروپا بود. در اینجا ضرورت دارد مشخصات مخصوص فئودالیسم ایرانی را شرح دهیم:

پل ویسی درباره فئودالیسم ایرانی در کتاب خود بررسی و تجزیه و تحلیل قابل توجهی کرده است<sup>۲۰</sup> و می‌گوید: «طبقه فئودال در ایران از تمام کسانی ترکیب شده است که وابستگی به طبقه قدرت دولتی دارند ولی خارج از دولت عمل می‌کنند و احتمالاً بر دولت اقتدار و نفوذ دارند و به کمک دولت دارای قدرت حمایت از تمام حقوق درآمدهای کشاورزی، صنایع و هنرهای دستی، و بازرگانی صنعتی می‌باشند، مثل یک طبقه ممتاز و اشرافی که کار نمی‌کنند ولی از حاصل کار دیگران استفاده می‌برند. در مسابقه دائمی تضادهای سیاسی، و نه رقابت‌های اقتصادی، باهروضعی که باشد این طبقه از نو تشکیل می‌شود و دوباره تعادل خود را بدست می‌آورد! افرادی که این طبقه را تشکیل می‌دهند متقابلاً در جستجوی این هستند که قدرت و حقوق درآمدها را از بین ببرند و در

این راه باندازه روابطی که با دستگاه دولت دارند مساعی خویش را بکار می‌برند... سازمان ملی جمعیت حمایت، وسیله اصلی انقیاد به طبقه فئودال و اقتدار دولت است. عدم امنیت بنیادهای حامی اصول، به آنها فرصت می‌دهد تا با اثبات و تأکید طبقات اجتماعی اشکال و مانعی در سر راه تحول جامعه بوجود آورند. فئودالیته شرقی از قرارداد ناآگاه است و راههای پیچیده و سردرگمی انتخاب می‌کند که بیش از جامعه غربی مشکل است و کمتر متکی به اشخاص است و در نهایت آزادی از یک ضرورت، نه با آزادی قراردادی یا با خشونت ظاهری، پیروی می‌کند. طبقه فئودال ایرانی بسیار باهوش و ماهر و تردست است و مسائل منحرف کننده را در اختیار می‌گیرد. در ابتدا و اولین مرحله، روی سازش نشان می‌دهد و به هر کس آزادی می‌دهد تا خواست خود را انجام دهد ولی در مرحله دوم حمله و خشونتی کم نظیر نشان می‌دهد تا او را به انقیاد خود درآورد...»

در جامعه سنتی اساساً کشاورزی ایران، تمام افراد اسانامه و روش خاصی برای زندگی ندارند و اختلاف اساسی بین کشاورزان ساکن و طوایف چادر نشین وجود دارد. در این باب حسین کشاورز که درباره جامعه شناسی روستائی تحقیق کرده است می‌نویسد «طبقه بندی اجتماعی در طوایف و عشایر چادر نشین بر اساس مالکیت زمین برای تربیت چهارپایان گذاشته شده است؛ هر قدر وسعت مالکیت مراتع بیشتر باشد شماره گله زیادتر خواهد بود. در جامعه طوایف چادر نشین ایران هر کس به بنیاد اجتماعی آگاهی کامل دارد از آن پیروی می‌کند.»

### طوایف قربانی اصلاحات شدند

وقتی تعداد گله زیاد شد مسابقه برای بدست آوردن مراتع و چراگاههای بیشتر و بزرگتری شروع می‌شود و همیشه در این مسابقه برد با کسی است که قوی تر است، چوپانان باین ترتیب به طوایف جنگجو تبدیل می‌شوند و رفته رفته حالت دفاع از خود را از دست می‌دهند و به مهاجم تبدیل می‌شوند تا فتح و غارت کنند. چوپانان جنگجو تحت فرمان یک رئیس نظامی هستند که خود این رئیس نظامی هم به وسیله رؤسای طوایف ثانوی و دسته‌های طوایف رهبری می‌شوند. اجتماع و همبستگی قبایل با روابط شخصی که اغلب با پیوندهای ازدواج محکم می‌گردد نزدیک می‌شود و حال آنکه در مورد مردم دهاتی و شهری اصول و مقررات خشک اجتماعی حکمفرمائی می‌کند. توده مردم طوایف، روابطی را که کشاورزان با ارباب خود دارند، با خان ندارند. افراد طوایف، حتی اگر کارهائی را که اصلاً مربوط به کشاورزی و آبیاری است انجام دهند مالکان آنها را به حال خود

خواهند گذاشت. در طوایف روابط، نمایندهٔ اموری پیچیده و بی‌اندازه سردرگم است. رئیس طایفه در عین حال رهبر نظامی و اقتصادی و خانوادگی و نظیر آن است و به کارهای مربوط به تولید اشتغال دارد. رئیس طایفه مأموریت دارد زمین‌های قبیله را حراست کند و به فقرای قبیله نیز کمک و مساعدت کند. اگر خان قبیله مثلاً از هرچوپان قبیله‌اش سه گوسفند در سال بگیرد همهٔ آن گوسفندان و اموال را به نفع خود ضبط نخواهد کرد و به افراد فقیر قبیله هم سهمی خواهد داد. او سهمی هم بعنوان مأمور ابواب جمعی مالیات به دولت خواهد داد.

رئیس قبیله همچنین معتقد است اسلحه بخرد و دسته‌ای جنگجو را مسلح و آماده کند. تجهیزات و سلاح‌های این دسته جنگجو برحسب زمان و طایفه کم و بیش از لحاظ تأمین امنیت مسؤلان دولت دارای اهمیت می‌شود. طایفه در ابتدا بصورت یک شخصیت مستقل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شکل گرفت.

در تاریخ، طوایف نقش بی‌اندازه مهمی در ساختن ایران داشته‌اند. هر امپراتوری باید از یک یا چندین قبیله که از او حمایت کنند بوجود آید. تغییراتی که در همبستگی و یگانگی قبایل ظاهر می‌شد موجب پیدایش شاهان یا برکناری و خلع آنان می‌گردید.

پهلوی‌ها، با انجام دو کودتا از طرف خارجی‌ها، استثنائی بر این اصل تاریخی گذاشتند و بارها مرتکب گناه شدند و ارتش را به جنگ با قبایل و طوایف ایرانی واداشتند. نتیجهٔ گسترش قدرت نظامی سلسلهٔ جدید پهلوی، فشار سیاسی سنتی قبایل را در دولت تقلیل داد. با وجود این، در دههٔ ۱۹۶۰، شورش‌های عشایر دولت را به تنگ آورد و آنرا به جنگ با آنها واداشت با وجود قوای نابرابر عشایر با ارتش، عشایر شورش پیش از آنکه غرقه در خون خود شوند، تلفات سنگینی بر سپاهیان شاه وارد آوردند.

شاید امروز شاه، از روی غرور و نخوت، خیال می‌کند که مسائل عشایر و طوایف ایران را با طرح‌های اقتصادی و فرهنگی حل کرده است و یا حداقل از نظر سیاسی دیگر طوایف ایران مسئله‌ای نیستند و اهمیت چندانی ندارند؟ به عبارت دیگر، آیا با تقویت قدرت مرکزی در تهران، طوایف بطور قطع از پا درآمده‌اند و دیگر قدرتی ندارند؟ وقایع اخیر نشان داد که این نظریات قابل قبول و اطمینان نیست. اقدام به اسکان اجباری عشایر و طوایف ایران، بدون اینکه مسائل دیگر این اجتماع حل شود، موجب تشدید خشم و خصومت خفتهٔ عشایر می‌شود و آنها هر وقت که فرصت مناسبی بدست آورند، مخصوصاً در مرزها با بدست آوردن اسلحه نقش فعالی بر ضد شاه عمل می‌کنند.



جمعیت کنونی طوایف و عشایر ایران را مشکل می‌توان سرشماری کرد ولی بطور کلی این جمعیت به پنج طایفه بزرگ تقسیم شده است: کردها در کوه‌های زاگروس، در مشرق و شمال شرقی ایران؛ ترکمن‌ها در استان‌گرگان، در حاشیه دریای خزر؛ بختیاریها در منطقه اصفهان؛ قشقائی‌ها در مرکز جنوب و در ایالت فارس؛ و بلوچ‌ها در ناحیه نزدیک به پاکستان و در منطقه‌ای بنام بلوچستان. کردهای ایران را نزدیک به چهار میلیون نفر می‌دانند و شاید یک میلیون دیگر آنها در عراق و ترکیه و سوریه و اتحاد جماهیر شوروی سکونت دارند و گاه به‌گاه برای شناسائی اقلیت خویش سر به شورش برمی‌دارند. در ایران، کردها به یکی از زبانهای ایرانی حرف می‌زنند و قبایل کرد به چرای گله‌های گاو و گوسفند و بز اشتغال دارند و از مراتع طبیعی کشور استفاده می‌کنند. صد تا دویست هزار قشقائی به لهجه مخصوص ترکی صحبت می‌کنند و مثل ترکمنها در مراتع و چراگاههای مشترک به تربیت گاو و گوسفند و اسب و شتر اشتغال دارند.

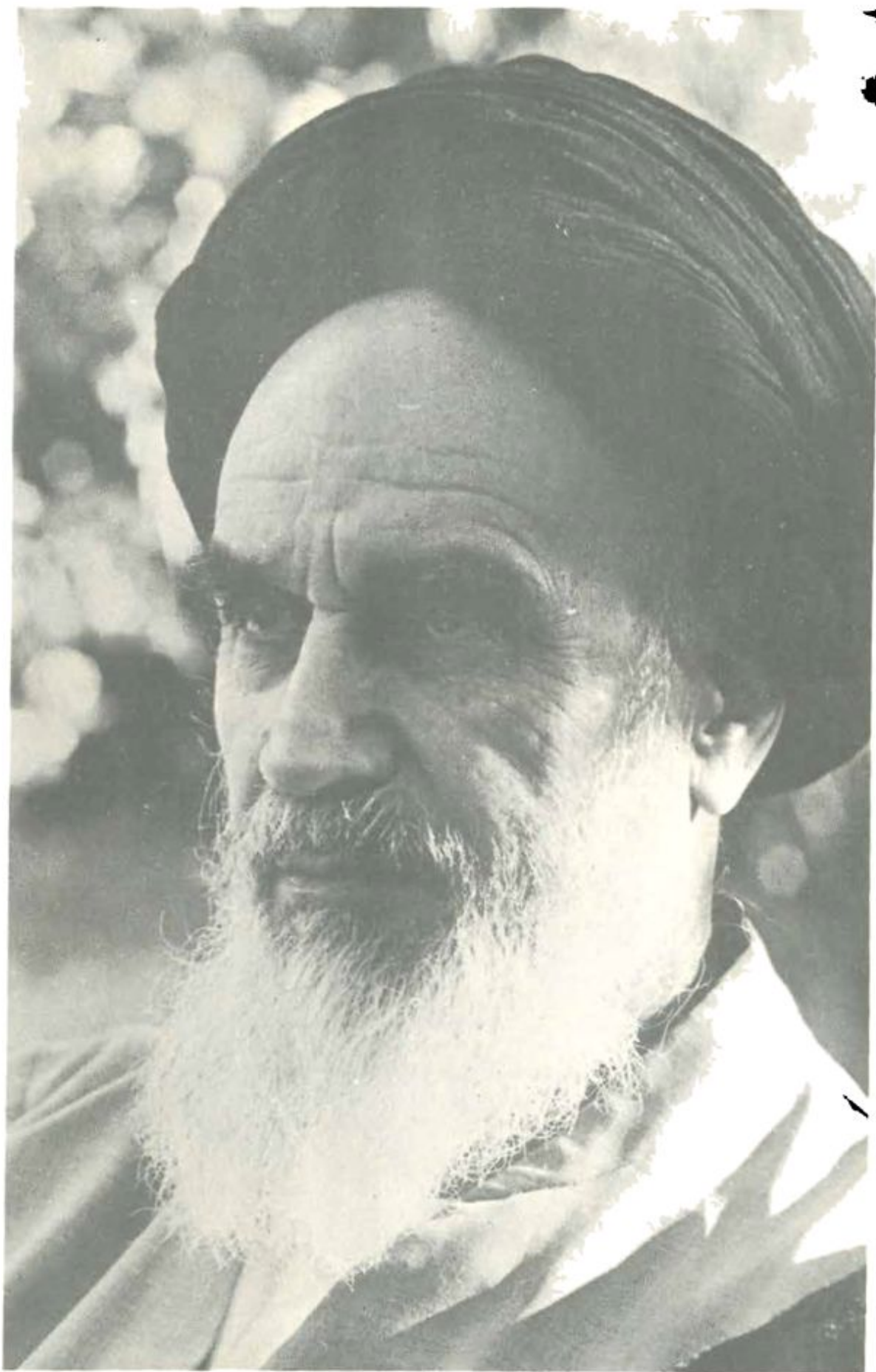
در مجموع، جمعیت قبائل ایرانی باید در حدود پنج میلیون نفر باشد و تمام این جمعیت چادر نشین نیستند. شصت درصد این جمعیت با گله‌های گاو و گوسفند خویش بیلاق و قشلاق می‌روند. بعضی تعداد گاو و گوسفند و بز این قبایل را می‌پنج میلیون رأس می‌دانند ولی حسین کشاورز جامعه‌شناس روستائی عقیده دارد تعداد چهارپایان طوایف ایران بیست و دو میلیون رأس است که هر سال دوبار در بهار بطرف چراگاههای کوهستانی می‌روند و در پاییز به دشت‌ها و جلگه‌ها سرازیر می‌شوند. وسعت این چراگاههای طبیعی، بیش از چندین میلیون هکتار می‌شود.

برای پایان دادن به خودمختاری و استقلال اضطراب‌آور قبایل، سلسله پهلوی از سال ۱۹۲۵ اقدامات و تدابیری برای اسکان عشایر انجام داد و آن، یکی محدود کردن چراگاههاست که آنهم باید با کسب اجازه قبلی باشد، و دیگر اسکان دادن عشایر چادر نشین است که دهات و خانه‌هایی برای سکونت ایلات ساخته شده آخرین اقدام ملی کردن چراگاهها و مراتع و جنگلهاست. این موانع که همراه با سیاست مثبتی برای کمک به اشتغال جدید نبود موجب شد بعضی از افراد عشایر و ایلات به شهرها کوچ کنند و کارگر و عمله شوند و یا در کوره‌های آجرپزی به کار پردازند و در شهرها موجب ایجاد زاغه‌ها گردند. در حقیقت، «اسکان عشایر» که از طرف مقامات دولتی به طوایف تحمیل گردید تقریباً با هیچ طرحی برای توفیق در این کار تهیه و برنامه‌ریزی نشده بود تا به موفقیت کامل انجامد و هیچگونه اصولی وضع و اجرا نگردید تا از عشایر چادر نشین سابق حمایت گردد



شاه از سرداران خود که بخاطر سرکوب مردم مدال گرفته اند سان می بینند.







تهران در آشوب

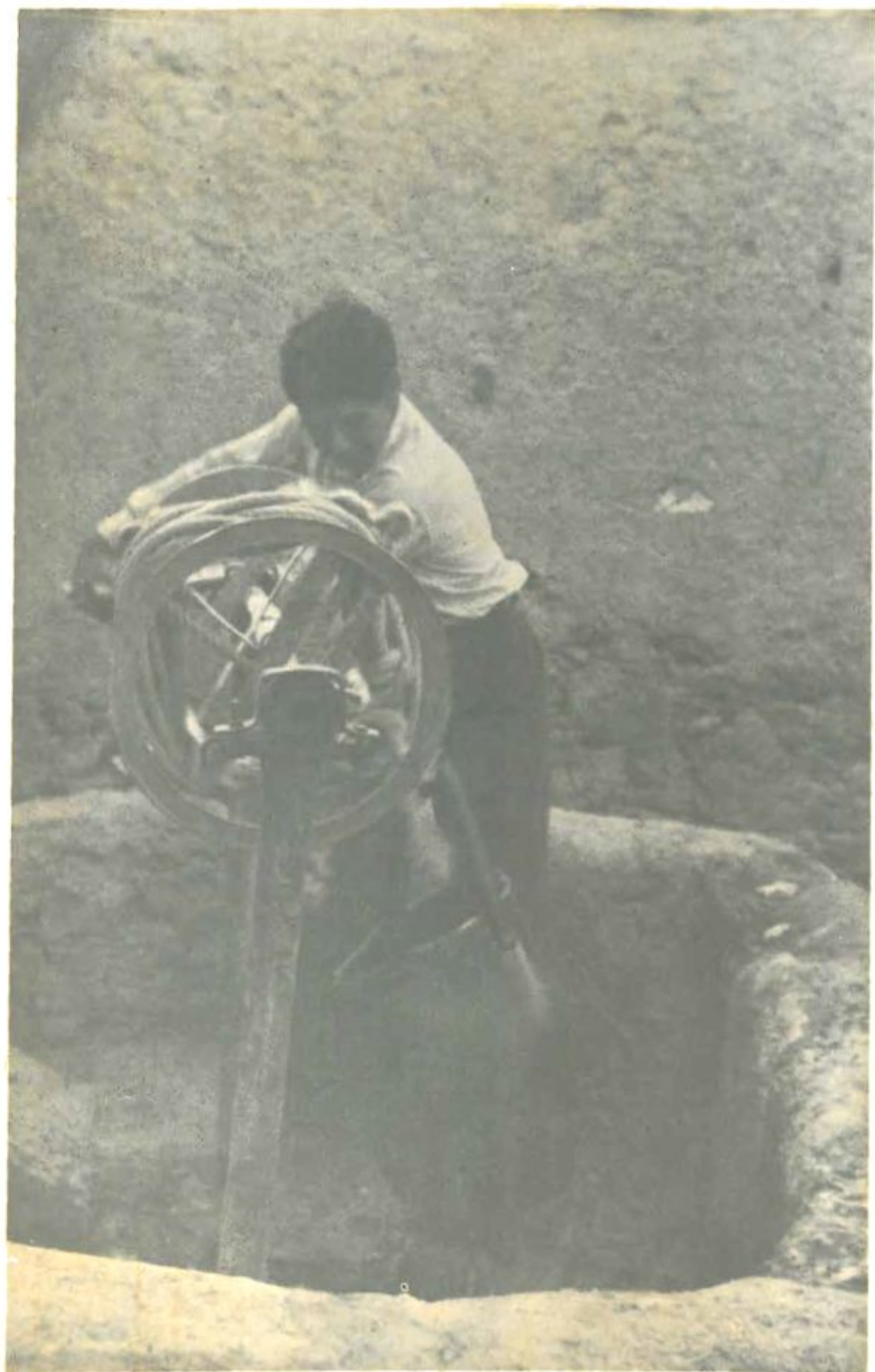
(سمت راست) آیت الله خمینی مظهر مبارزه

برضد رژیم پهلوی

(صفحه بعد) روستایی جوانی که آب برایش

از نفت گرانبهاتر است.





و ورود آنها را به جامعه روستائی و شهری آسان سازد. همه چیز گذشته و همیشه می‌گذرد. با زور و فشار و بدون کنترل و بدون کمک‌های فنی و شغلی، عشایر و ایلات در بدر و بیخانمان شده‌اند زیرا این افراد مستعد و کاری که باید در درجه اول تربیت کشاورزی پیدا کنند و روی زمین کار کنند، به کارگری، فعلگی و کارگری ساختمانی پرداخته‌اند و همیشه در بدر و بیخانمان شده‌اند.

بعضی از افراد قبایل خواسته‌اند — و هنوز هم می‌خواهند — که کشاورزی را پیشه خود سازند ولی بدون داشتن زمین و یا تحصیل اجاره آن از نظر کمیت و کیفیت چگونه می‌توانند به کشاورزی اشتغال ورزند؟ بهترین اراضی، از نظر حاصلخیز بودن و داشتن آب، به شرکت‌های کشت و صنعت اختصاص داده شده است تا طبق اصول جدید از آن بهره‌برداری کنند.

چگونه این کشاورزان جدید، بدون تجربه، بی‌اعتبار و در روی زمین‌های کوچک و نامرغوب می‌توانند توفیق یابند؟ بعضی از اینان زمین‌های خود را ترک کرده‌اند و برای امرار معاش شهر را برروستا ترجیح داده‌اند. گاهی بیکارند و گاهی بشکل فعله و کارگر ساختمانی مشغول کارند و در کنار شهرهای بزرگ شهرک‌های فقیرنشین کارگری را بصورت زاغه و حصیرآباد بوجود آورده‌اند.

در گذشته این عده زیاد نبودند و کسبه و رباخواران این اندازه از آنها سوء-استفاده نمی‌کردند. قسمتی از قبایل و عشایر که هنوز به زندگی سابق خود ادامه می‌دهند و چوپانی را پیشه خود ساخته‌اند محصول دامداریشان باندازه‌ای نیست که جوابگوی نیازهای کشور باشد و بیشتر از صد هزار تن گوشت برای کشور نمی‌توانند تهیه کنند که دوسوم آن، گوشت گوسفند است و باین ترتیب واردات گوشت از خارج افزایش یافته است. همچنین شیر، کره، پشم و امثال آن از خارج وارد می‌شود و این واردات رو به افزایش است. در هشتم اوت ۱۹۷۸، مقامات دولتی اعلام داشتند که از ۱/۹ میلیون رأس گوسفندی که برای ذخیره گوشت یکساله کشور لازم است یک میلیون و پانصد هزار رأس گوسفند از خارج وارد شده است و فقط چهارصد هزار رأس گوسفند در داخل کشور برای تهیه گوشت مصرفی مردم تأمین گردیده است.

همچنین تشکیل مجتمع پرواربندی و دامداری گاوهای اولترا مدرن — وارداتی که مورد توجه است — گاوهای مخصوصی انتخاب و با هزینه‌های گرانی با هواپیما وارد کرده است. که چون تاب آب و هوای ایران را ندارند فوق‌العاده حساس و ظریف هستند و دائماً باید از آنها مراقبت گردد و بعلاوه غذای مخصوص آنها از خارج وارد گردد.

سیاستی که از طرف رژیم نسبت به طوایف چادرنشین تعقیب می‌شود مشخصات

اقتصادی دارد و اجباراً فعالیت‌های سنتی و مزایای طبیعی آنرا که مملکت از آن بهره‌مند می‌شود بطور اصولی نفی می‌کند تا طرحهای فنی مشکوک را که خیلی گران است و وابستگی و عدم استقلال اقتصادی ایران را به همراه دارد، بمرحله اجرا درآورد. در یک بررسی و تحقیق دقیق دربارهٔ درگیری سیاست کشاورزی ایران، تحت عنوان ایران: بلند پروازیهای شاهانه و وابستگی غذایی رنهدوسون و تیری بران چنین می‌نویسند:<sup>۲۶</sup> «در خط سیر ما زمین‌های غیرمسکونی زیادی کشت نشده افتاده‌اند که هشتاد درصد اراضی ایران را تشکیل می‌دهند گاو و گوسفند در ایران هر سال ۸/۵ میلیون تن جو مصرف می‌کند که بیش از میزان تولید کل غلات در کشور است. گوشت، شیر و پشم و پوستی که در خط سیر ما بدست می‌آید هر سال بطور خالص چهل میلیون ریال درآمد دارد که معادل یک چهارم خرج اولیهٔ آنست.»

«سیاست کنونی کشاورزی در ایران مبنی بر اینست که از ثروتهای خدادادی و طبیعی کشور که خرجی ندارد چشم‌پوشی کند. تبدیل دامداری سنتی به دامداری کنونی برای پرورش گاو و گوسفند که گاوهای آن با هزینه‌های گزافی از خارج وارد می‌شود متکی بر ورود مقدار زیادی کنجالهٔ غذایی مخلوط سویا و مواد غذایی صنعتی است و تجارت بین‌المللی غذای دام در قبضه و انحصار شرکت‌های چندملیتی است.»

زنان در قبایل و عشایر بطور سنتی مقام مهمی اشتغال کرده‌اند و در تمام جوانب زندگی شرکت دارند و فعالیت‌های بی‌شمار اقتصادی می‌کنند. بعلاوه تربیت کودکان و تهیهٔ غذا و بافتن قالی و ساختن خیمه و چادر و خرید و فروش دام و محصولات آن که از شیرگاو و گوسفند تهیه می‌شود برعهدهٔ آنهاست. عشایر و ایلات ایران که از نظر بیسوادی اکثریت دارند تا مدتها از داد و ستد و روابط بازرگانی چیزی جز مبادلهٔ کالاها نمی‌دانستند.

در مقابل مبادلهٔ دامها، پوست‌گاو و گوسفند و بز، قالی، پنبه یا پشم در بازارهایی که در سرراه خود برپا می‌داشتند عادت داشته‌اند فرآورده‌های زراعتی و چیزهایی را که نیاز داشته‌اند بگیرند. اینگونه بازارها همیشه محل ملاقات و تلاقی دو جمعیت و دنیای مکمل یکدیگر یعنی طبقهٔ روستانشین با مردم عشایر و طوایف چادرنشین بوده است. بازاریان، در قلب بازارها، مساجدی بنا کرده‌اند که به این مراکز تجارتي ابعاد روحانی می‌بخشد. آنهایی که برای خرید و فروش یا مبادلهٔ کالا به بازار می‌آیند فرصتی می‌یابند تا در مسجد نزدیک با برادران

26. Thierry Brun et René Dumont, «Iran: des Pretensions imperiales à dépendance alimentaire»; revue *Peuple méditerranéens* no. 2, p. 14, et 15

خود نماز بگزارند و عبادت کنند و بدینوسیله مشکلات خود را بایکدیگر در میان می‌گذارند و برای آن راه حلی می‌یابند. مردم عشایر و طوایفی که ما دیده‌ایم لاغر و باریک میان نیستند و برعکس، دهقانان و زارعین لاغر و خشکیده هستند و دلشان می‌خواهد مثل مردم عشایر چاق باشند ولی تغییراتی که در سالهای اخیر در زندگی عشایر پیدا شده است زارعین و دهقانان را از آرزوی زندگی آنان بیزار کرده است. چرا؟

### امید واهی دهقانان

اجرای اصلاحات ارضی بوسیله دکتر علی امینی در ایران موجب پیدایش امیدهای بزرگی شد. تا این زمان، دهقانان و کشاورزان، مطیع قانون سخت مالکان قدرتمند ارضی بودند و آنها را هزار فاسیل می‌گفتند و حال آنکه آنها تقریباً پنج برابر این عده بودند، مالکین معمولاً برای دهقانان، زمین، آب، بذر و پول تهیه می‌کردند. در روستاها سازمان تعاونی کار روی بنه‌ها استقرار یافته بود و آنها دسته‌ای مرکب از پنج تاسیзде نفر بودند که در زمین چندجفت‌گاو و حقوقی داشتند. کاربنه‌ها محدود به کشت و زرع زمین نبود بلکه مأمور نگهداری قنات‌ها هم بودند. در هر روستا ریش سفیدی بود که معمولاً از طبقه روحانیون انتخاب می‌شد و او مأموریت داشت تقسیم حقوق آب را بطور منصفانه‌ای تأمین و تضمین کند. کمیابی آب در حقیقت ملزم می‌کرد که ریش سفید ده چنین مقررات و قوانینی را بوجود آورد. ریش سفیدان یا روحانیون در داخل ده و یا بین مردم آنجا نظارت می‌کردند تا تقسیم و تنسیق آب برای هر کس باندازه احتیاج او باشد.

احتیاج و ضرورت، دهقانان و مردم ده را وادار می‌کرد بین خود تعاون داشته باشند و هماهنگی را در روابط خویش رعایت کنند. با وجود این مالکان از محصول زارعین برداشتهای بیقاعده‌ای می‌کردند که موجب فقر و تنگدستی اینان می‌شد. تقسیم محصول به نسبت کاری بود که برای آن انجام شده بود. پنج عامل در نظر گرفته می‌شد که عبارت از زمین، آب، بذر، کار و حیوانات بود. وقتی محصول بدست می‌آمده عامل اول شصت درصد محصول را برداشت می‌کرد و این رسمی تقریباً عادی بود. ولی مالکین میکوشیدند نسبت به چهل درصد بقیه هم که حق کشاورزان و زارعین بود تجاوز و دست‌درازی کنند.

اعلام اصلاحات ارضی که برطبق آن زمین‌های زراعتی بین کسانی که روی آن کار می‌کردند تقسیم می‌شد، در دهات و روستاها بااستقبال تمام روبرو شد. نه تنها



دهقانان می‌خواستند مالک شوند بلکه آنها خوشحال بودند از اینکه در اثر کدیمین و عرق‌جبین آنها دیگر فئودالها ثروت نمی‌اندوزند و دولت‌مند نمی‌شوند. در اینوقت جنبش آرام دهقانان با قتل دوتن از مالکین عمده نقش گرفت. اگر نهضت کشاورزی ایران را با قیام و شورش دهقانان فرانسه و کشورهای دیگر مقایسه کنیم تلفات آن بسیار اندک است. در ژانویه ۱۹۶۳ کنگره‌ای از دهقانان ایران تشکیل گردید که آغاز پیدایش یک نیروی متشکل بود. رژیم در مقابل این نیروی متشکل چه عکس‌العملی نشان داد؟ آیا دولت از این جنبش دهقانان ترسید؟ آیا دهقانان صفوف خود را فشرده کردند و یکی از طبقات اجتماعی مهم گردیدند و اهمیت سیاسی مهمی در بین ملت کسب کردند؟ آیا می‌خواستند جنبش خود را با نهضت شهرنشینان پیوند کنند؟ در اینوقت نظام حاکم تصمیم گرفت از بالا انقلاب کند تا خطر انقلاب از پایین برطرف شود و آنرا «انقلاب سفید» یا انقلاب «شاه و مردم» نام گذاشت. انجام اصلاحات ارضی اعلام گردید و نمایندگان کنگره دهقانان به روستاهای خود بازگشتند و هروقت نیاز بود مبارزه کشاورزان با نیروی ارتش به خاموشی می‌گرایید. اصلاحات ارضی با حفظ منافع تمام طبقات ملت دنبال شد و جنبش دهقانان که تازه بوجود آمده بود تصفیه شد.<sup>۲۷</sup>

هنگامیکه به فئودالها نشان می‌دادند که روزگارشان عوض شده است و دیگر تاج و تخت از حمایت آنها چشم پوشیده است. اصلاحات ارضی شاه کمترین حقوق قانونی عادلانه‌ای را برای دهقانان ایجاد نکرد و فقط جنگ پیروزمندانه برضد فئودالها جاه‌طلبی‌های شاهانه را اقناع کرد. فئودالیسم ازین نرفت بلکه در وجود ارباب مقتدری چون شاه تمرکز یافت. اما درباره تقسیم زمین‌های مالکین به کشاورزان که هدف غائی اصلاحات ارضی بود فقط قسمتی از آن تقسیم گردید و مالکین بزرگ اگرچه وزن سیاسی گذشته خود را از دست دادند اما بکلی از مالکیت اراضی خویش محروم نشدند.

با وجودیکه در متن قانون اصلاحات ارضی مقرراتی بود که بصراحت تکلیف می‌کرد تا مالکیت آنها نسبت به اراضی یک روستا محدود گردد، باز هم زمین‌های بزرگ و وسیعی را که حاصلخیزترین اراضی بود مالک شدند. علاوه براین آنها از پرداخت مالیات اراضی خود که بین دهقانان تقسیم شده بود معاف شدند. حقیقت این است که اراضی تقسیمی به بهاء قلیلی، براساس مالیات اراضی که

27. P. vieille et Abol-Hassan Banisadr' *Pétrole et Violence*, Paris, 1974,

Ch. I, p. 43.

خیلی ناچیز بود و از طرف مالکین سابق پرداخته شده بود، تقویم و بین کشاورزان تقسیم گردید.

دراثر وسعت بی‌اندازه زمین‌ها برای فروش اجباری، فتوادلها سرمایه‌های هنگفتی از این راه بچنگ آوردند و آنرا بمصرف خرید املاک و اراضی جدیدی رسانیدند و شروع به زمین بازی کردند. قسمتی از این پولها در راه نوسازی و بهره‌برداری کشاورزی برای محصولات صنعتی که جنبه صادراتی داشت مثل پنبه بمصرف رسید. چون انقلاب سفید از بالا و برای حفظ منافع عموم شروع شد نتیجه فاجعه‌ای برای مالکین عمده در برنداشت و بهمین ترتیب در طرف دیگر که زارعین و کشاورزان بودند به نتیجه چشمگیری دست نیافتند.

تا سال ۱۹۶۱ خوش نشینان، یعنی دهقانان و کشاورزان بدون زمین و بدون هیچ‌گونه حقی برروی زمین‌هایی که در آن کار می‌کردند. از اصلاحات ارضی نصیبی نبردند. پس نباید از اصلاحات ارضی ایران بعنوان دگرگونی اوضاع کشاورزان صحبت کنیم، باوجودیکه بیست و پنج درصد از خانواده‌های کشاورز مالک زمین شدند که برروی آن کار می‌کردند. نصف رعایا و مستأجرین دهات امکان تملک زمین‌هایی را پیدا کردند که سابقاً آنرا از مالکین اجاره می‌کردند و به کشت و زرع می‌پرداختند.

در پایان کار اصلاحات ارضی، سی و پنج درصد خانواده‌های دهقان و کشاورز ایرانی صاحب هیچگونه زمینی نشدند و چهل درصد از آنها مالک یک یا دو هکتار زمین شدند. بوضوح روشن شد که تقسیم زمین بهبودی مؤثری در سرنوشت روستائیان بوجود نیاورد و بی‌عدالتی زندگی آنها را از بین نبرد. آثار اصلاحات ارضی آیا در تولید محصول خیلی مؤثر بود؟

### از قنات تا سدهای بزرگ

کوهها و صحاری لم‌یزرع در ایران سطح زمین‌های قابل کشت و زرع را کاسته و آنرا بمیزان سیزده درصد کل مساحت کشور رسانیده است. اگر زمین‌هایی را که زیر کشت نیست و از آن بهره‌برداری نمی‌شود از کل زمین‌های زراعتی ایران تفریق کنیم  $\frac{7}{2}$  میلیون هکتار زمین در ایران زیر کشت می‌رود که بطور ناساوی در سراسر کشور پخش شده است. زراعت دیمی، بیش از چهل درصد کل کشاورزی ایران نیست.

در خراسان که استان شمال شرقی کشور است با وجود اینکه نصف قناتها دارای آب است بیش از نصف کشاورزی در این استان دچار کم‌آبی است. در شمال کشور،

یعنی استان‌هایی که مثل کمربند سبز دور دریای خزر را گرفته‌اند نسبتاً بعلت رطوبت هوا و باران برای زراعت مزایای بیشتری دارند. در مشرق ایران، بعلت وجود رودخانه‌های بزرگ، شرایط آبیاری فراهم‌تر است ولی بعلت مقررات قبیله‌ای که در کوه‌های زاگرس و جلگه‌ها و دشت‌های زیر آن تسلط دارد آبیاری معمول نشده است و بیش از نود درصد زراعت در مشرق ایران دیمی است.

ناحیه مرکز، در اطراف اصفهان به هر پیننده‌ای، منظره باشکوهی از آبیاری می‌بخشد؛ در اصفهان و حوالی آن هنوز هم قنات‌ها در حاصلخیزی اراضی نقش مؤثری دارند و دهقانان این ناحیه بهترین و داناترین کشاورزان سنتی ایران هستند. بین انواع اقسام میوه‌ها و سبزیهای متنوعی که بفرآوانی در این ناحیه کشور بعمل می‌آورند خیارهای قلمی و سبز و معطر که در هر وقت روز مصرف می‌شود در تمام کشور طالب و هواخواه دارد. در سالهای اخیر شرکت‌های بزرگی تشکیل شده است و چاه‌های عمیق بی‌حسابی حفر کرده‌اند تا آب‌های زیرزمینی را برای زراعت در اختیار بگیرند نتیجه حفر بیش از اندازه چاه‌های عمیق در این ناحیه، بسیار ناگوار بوده و موجب کمبود آب قنات‌ها و یا خشک شدن آنها شده است. این وضع که در اصفهان پیدا شده است بدبختانه در تمام کشور نتایجی مشابه بار آورده است.

چون منابع و ذخایر آب زیرزمینی برای حفظ قنات و کشاورزی سنتی ایران لازم است دولت از حفر چاه‌های عمیق که موجب خشک شدن قنات می‌شود و ضایعه‌ای برای کشاورزی سنتی است باید جلوگیری کند ولی متأسفانه تاکنون نه با آن مبارزه شده و نه جلو آنرا گرفته‌اند. کارشناسان دولتی در وزارت کشاورزی در صد دند عواقب ناگوار حفر چاه‌های عمیق را تقلیل دهند و همچنین در بعضی از دهات کوشش کرده‌اند به کشاورزان نشان دهند که سطح آب‌های زیرزمینی در اثر افراط در حفر چاه‌های عمیق پایین رفته است.

در کشورهای جهان سوم از آبیاری سنتی که بسیار کم‌خرج و بی‌خطر است تجاهل شده است و مقامات مسؤل این کشورها دست به راه‌حلهائی زده‌اند که از نظر محیط زیست بسیار پرخرج و گران قیمت است. برنامه بلندپروازانه ساختن سدها و حفر چاه‌های عمیق، حتی تا دو یست متری عمق زمین، که آب آن بوسیله تلمبه‌های برقی، استخراج شود جزء این راه حلهاست. چه ترانزنامه‌ای برای این کارها باید تهیه کرد و نتایج سود و زیان آن را سنجید؟ احداث یست سد بزرگ برای ایران در برنامه قرار گرفته تا آب و برق تهیه کند و به شهرها آب آشامیدنی و روشنایی دهد و زمین‌های وسیعی را زیر کشت و زرع درآورد.

رودخانه‌های ایران که اغلب فصلی است و آب زیادی ندارد، دست‌نخورده

مانده و از آن استفاده و بهره برداری نمی‌شود و بارندگی به سه یا چهارصد میلیارد متر مکعب در سال می‌رسد. معمولاً این مقدار باران در بیابان و یا در یاچه‌ها می‌ریزد و هدر می‌رود. ساختن سد بهترین وسیله‌ای است که از هدر رفتن این مقدار آب جلوگیری می‌کنند. ولی با هزینه‌های گزافی که برای ساختن این سدها بکار رفته بهره‌چندانی از آن بدست نیامده است. در برنامه چهارم، از سال ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۲، آبیاری یک میلیون هکتار زمین پیش‌بینی شده بود که در عمل بیست و پنج درصد آن انجام گرفت و عواقب وخیم و فاجعه‌آمیز برنامه پنجم در سال‌های ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۸ از هدفهائی که در نظر گرفته شده بود بکلی دور ماند و عملی نشد، چرا این وضع پیش آمد؟

«در آخرین دهه گذشته<sup>۲۸</sup> استانی که کوشش‌های عظیمی برای توسعه آن شد خوزستان بود که با ساختمان سد دز که در ۱۹۶۲ پایان رسید می‌توانست نود و پنج هزار هکتار از اراضی زیر سد را بخوبی آبیاری کند. در سال ۱۹۷۴ بیش از بیست هزار هکتار از این اراضی آبیاری نشد و سی و هشت هزار خانواده دهقان و کشاورز را از پنجاه و هفت هزار هکتار زمین که به آنان سپرده شده بود بیرون کردند و بیشتر این اراضی به چهار مجتمع عظیم کشت و صنعت واگذار گردید. دامستان سد دز تنها نیست و نظایر فراوان دارد و سدهای ارس و شاه‌عباس هم با اینکه به ترتیب در سالهای ۱۹۶۸ و ۱۹۷۰ تمام شده‌اند هنوز مورد بهره برداری قرار نگرفته‌اند و آب‌گیری و آب‌بندی از این سدها با کندی و بدون سازمان صحیح چشمگیر و نمایان است در حالیکه استفاده از این سدها اهمیت فراوان و حیاتی برای نواحی و منطقه خود که زمین‌های آن بی‌آب مانده است دارد. همچنین بعد از هفت سال مطالعه برای نسق‌بندی سد کوچک «پیشین» در بلوچستان جنوبی، هنوز هم مقررات استفاده از آن وضع و اجرا نگردیده است و تازه اول کار است. مهندسين و کارشناسان ایرانی، اتریشی، پاکستانی و فرانسوی مسؤولیت انجام کار سد پیشین را به‌عهده یگدیگر می‌اندازند و محیط هرج و مرجی را بوجود آورده‌اند که معلوم نیست با اینهمه اختلاف زبان و عمل کار چه وقت به سامان خواهد رسید؟»

به بررسی‌های بران و دومون باید این نکته را هم اضافه کنیم که کندی و سنگینی کار در ادارات ایران نمی‌گذارد کارهای مهم سرعت انجام گردد.

بالاخره، وقتی مائده نفتی نشان داد که تمام می‌شود تجدید نظرهای

۲۸. صفحه ۱۶ و ۱۷ مجله (هلل‌مدیترانه‌ای) درباره بلند پروازیهای شاهانه بقلم

تیری بران و رنه دومون.

بودجه در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ عملی گردید و هیچگونه تغییری در ارقام مربوط به ساختمان سدها داده نشد.

بالتیجه، خشکانیدن عده زیادی از قنوات و عدم نگهداری آن بعلت کم آبی در اثر بکار انداختن تلمبه های برقی (موتور پمپ) و گاهی زلزله و زمین لرزه های طبیعی خساراتی به دهقانان وارد آورد که جبران و ترمیم نشد و این نکته با شک و تردید وجود دارد. تا وقتی که آبهای قنوات با کمک ریش سفیدان به صاحبان حقوق آب سنتی تقسیم می شود کشاورزان در پی آب سدها که برای زمین های وسیع و بزرگی مناسب است نمی روند و اینگونه آبها برای شرکت های بزرگ کشت و صنعت اهمیت اساسی دارد زیرا دولت آب سدها را به قیمت بسیار نازلی از قرار هر متر مکعب ۲/۰ ریال می فروشد - که در حقیقت ده برابر کمتر از قیمت واقعی آنست - تا سرمایه گذارهای بزرگی از این راه استفاده برند. این کمکهای غیرمستقیم دولت شرکتهای کشت و صنعت را تشویق به حیف و میل و اتلاف آب می کند در حالیکه دیگران تشنه آن هستند.

### شرکتهای تعاونی بدون فایده زیادی

این عدم تعادل و موازنه بیانگر تحول دنیای کشاورزی است. در مقابل توده های انبوه زارعان که مقدار کمی بهره از زمین برمی دارند و تعداد عائله شان زیاد است و فقیر و مقروض می باشند دولت توسعه واحدهای بهره برداری بزرگ را مثل شرکت های تعاونی تولید، شرکتهای سهامی کشاورزی و شرکت های کشت و صنعت تشویق می کند.

یک رشته اعتبارات و کمک، مرکب از نه هزار شرکت تعاونی، تقریباً تمام روستاها را زیر پوشش خود گرفت ولی انتظارات دهقانان را برآورده نساخت. این شرکتها بجای اینکه مشارکت و سرمایه گذاری و فعالیتها و تجارتي کردن آن را سازمان دهد نقش اساسی شان صرف تقسیم اعتبارات کوتاه مدت شد و با صرفه جوئی تمام به خرده دهقانان وامهایی داده شد که بهیچوجه برای بهبود کشت و زرع آنان تکافو نمی کرد.

طبق اظهار یکی از مسؤولان بانک اعتبارات کشاورزی یکی از شهرهای بزرگ ایران در یکی از استانها و امی که به دهقانان داده شده بود به سطح اضطراب آوری رسیده بود و او حساب کرد که میزان این وام در منطقه او در حدود چهل هزار ریال برای هر خانواده در سال است ولی اکثریت کشاورزانی که این وام را گرفته بودند در بازپرداخت آن عاجز مانده بودند. این کارسند عالیرتبه بانک اعتبارات

کشاورزی گفت: «وامی را که کشاورزان گرفته بودند بمصرف تولید محصول نرسانیده و صرف بالابردن سطح زندگی خود کرده بودند و آن را بمصرف زیارت عتبات عالیات یا سفر مکه، عروسی، یا خریدن اموال مصرفی مثل موتورسیکلت، رادیو ترانزیستوری و امثال آن رسانده بودند. در مورد دیگری، مبلغ مهمی از اعتبارات تعاونی به یکی از روستاها برای توسعه کشاورزی داده شده بود اما آنرا بمصرف ساختمان خانه در یکی از شهرهای نزدیک آن روستا رسانیدند. البته این کار سودآور است ولی هیچگونه رابطه‌ای با توسعه کشاورزی ندارد. هرچند وضع تغذیه روستائیان بسیار فقیرانه است و آنها جز از راه گرفتن وام درصدد بهبود آن بر نمی‌آیند. این کشاورزان تخم مرغ و مرغهای خود را می‌فروشدند و جز هنگام عروسی آنرا نمی‌خورند. گوشت فقط وقتی می‌خورند که گوسفند بیماری داشته باشند و نتوانند آنرا بفروشند. اغلب کشاورزان زیر بار چندین قرض هستند و برای پرداخت اولین وام که با بانک توسعه کشاورزی قرارداد بسته‌اند از شرکتهای تعاونی وام می‌گیرند و وام دوم بازپرداخت نمی‌گردد مگر اینکه از رباخواری با نرخ پنجاه درصد قرض بگیرند و وام شرکت تعاونی را بپردازند و وقتی می‌توانند از این دام فاسد رهائی یابند که نزدیکان و اقوام آنها به شهر بروند و با کارگری و فعلگی کار کنند و پولی پس‌انداز نمایند و به آنها بدهند تا وام خود را به رباخواران بی‌انصاف بپردازند.»

شرکتهای تعاونی در روستاها مأموریت خود را آنچنانکه هست انجام نداده‌اند و نتوانسته‌اند جایگزین مالکان عمده سابق شوند که به روستائیان همه‌گونه کمک می‌کردند. شکست شرکتهای تعاونی روستائی و تنزل درآمد دهقانان، موجب نارضایتی آنان شده است. نظر باینکه باید حقوق کارمندان را که از پایتخت برای مشاوره به روستا می‌آیند از سرمایه شرکت تعاونی برداشت کنند باین نارضایتی دامن زده شده است. پس اصلاحات ارضی مخصوصاً به کارمندان دولت و حکومت اجازه داده است به دهاتی که سابقاً بدنیای خارج راه نداشته، راه یابند.

از نقش کارمندان وزارت کشاورزی در شرکتهای تعاونی که هیچ کاری نکرده‌اند چه بگوئیم؟ دوری از پایتخت و شهرهای اصلی برای آنان ناگوار است، و علاوه عدم آشنائی با روانشناسی مردم دهاتی از طرف کارشناسان روستا که تازه از دانشگاه فارغ التحصیل شده‌اند و گاهی بعضی از آنان بنظر حقارت به روستائیان می‌نگرند مزید بر علت شده است. گاهی این کارمندان به زبان و لهجه‌ای که روستائیان آشنا هستند حرف نمی‌زنند و در نتیجه با زبان نفهمی باید آنها را اداره کنند.

و بالاخره تعداد قلیل کارشناسان و مشاوران کشاورزی - حتی با اضافه کردن «سپاهیان گسترش کشاورزی» - در هیچ موردی کافی نیست که مأموریت‌های محوله را پخویی انجام دهند.

چگونه در چنین شرایطی از بی‌مهری دهقانان برای شرکت‌های تعاونی نباید به‌شگفتی آمد؟

در یک بررسی که «رنه دومون» به تقاضای سازمان برنامه و بودجه کل کشور در فاصله ماههای آوریل و مه ۱۹۷۶ درباره وضع کشاورزی در ایران انجام داده است چنین اظهار نظر می‌کند: «بطور کلی، نیمی از شرکت‌های تعاونی بسختی و واقعاً کار می‌کنند و یک‌چهارم روستائیان از اعضاء فعال اینگونه شرکت‌ها هستند.»

### هدیه‌هایی برای خدمات کشاورزی

آیا قانون مربوط به صنایع کشاورزی که وضع شد تا از زمین‌های نزدیک سدها بهره‌برداری کند قانون موفق بود؟

تأخیری که در ساختمان سدها و آب‌بندی آن شد به‌ما اجازه نمیدهد در این باره قضاوت قطعی کنیم. باوجود این برای اجرای هدف‌هایی که در نظر گرفته شده بود. پس از گذشت پانزده سال نتایج مثبتی داشت. قانون کشت و صنعت به دولت اجازه داده است برای لقمه نانی، بهترین زمین‌های واقع در زیر سدها را بدست آورد. ده‌ها هزار دهقان و کشاورزی که قبلاً از اینگونه زمینها سلب مالکیت آنان شده است طبق مقررات قانون کشت و صنعت نمی‌توانند در این زمین‌ها کشاورزی کنند و یادر شرکت‌های کشت و صنعت خصوصی و یا خصوصی و عمومی شریک گردند هرچند زمین‌هایی که باین شرکتها داده شده است سابقاً متعلق به این کشاورزان بوده است. برعکس، قانون کشت و صنعت، شرکت‌هایی را که برای خدمات کشاورزی تشکیل می‌شوند و اغلب با سرمایه‌های امریکائی و یا با سرمایه ثروتمندان نزدیک به رژیم شاه و فئودال‌های قدیمی هستند که دوباره قسمتی از سرمایه خود را در این قسمت بکار می‌اندازند مورد انتفاع و تشویق قرار داده است.

در حال حاضر شرکت‌هایی که با این ظاهر آراسته تشکیل شده‌اند تقریباً دویست هزار هکتار از زمین‌های زیر سدها را مورد بهره‌برداری و کشت مکانیزه قرار داده‌اند. این شرکتها بعضی هزارهکتار و بعضی پنج هزارهکتار زمین دارند که کشت کرده‌اند. اعتبارات بانک توسعه کشاورزی برای اینگونه شرکتها با گشاده‌دستی و بطور نامحدود پرداخت می‌شود. رنه دومون درباره یکی از این

شرکتها بررسی کرده است و چنین شرح می‌دهد: «این شرکت کشت و صنعت ۱۹ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری کرده است فوآند و مزایائی که نصیب اینگونه شرکت‌های کشت و صنعت می‌گردد فوق‌العاده و از اندازه بیرون است. زمین این شرکت از طرف دولت برای سی سال و تقریباً مجانی واگذار شده است. دولت با هزینه خویش جاده‌هائی ساخته است که به این هزارهکتار زمین متصل می‌شود و یک شبکه آبیاری و زه‌کشی برای هرواحد هکتاری ایجاد شده است که هزینه آن از وام اعطائی دولت تأمین گردیده است. ۳،۸۰۰ میلیون ریال با بهره ۲ درصد به این شرکت وام داده شده است که در مقابل نرخ تورم در ایران ۱۸،۰۰۰ هیجده هزار میلیون ریال با بهره عادی وام داده شده است که خود این مبلغ هم امتیاز مخصوصی است که به این شرکت اهداء گردیده است.

پیشتر با تأسف گفتیم، آبی که هر متر مکعب آن برای دولت نزدیک به دو ریال تمام می‌شود به شرکت‌های کشت و صنعت ۲/۰ ریال و به کشاورزان اصفهان هر متر مکعب ده‌شاهی فروخته می‌شود.

«دومون» محقق فرانسوی از «کمک‌ها و اعتباراتی که مزایای واقعی است» یاد می‌کند و می‌گوید که شرکت‌های کشت و صنعت هشتاد درصد تولید خود را تجارتي کرده‌اند و حال آنکه بنظر ما این کار با توجه به منافع عمومی و مزایایی که دریافت کرده‌اند موجه نیست. برعکس، این اقدام اقرار و اعتراضی به‌گناه است و نشان می‌دهد که کشاورزان هم دیگر درصد تولید برای فروش نیستند و فقط با اندازه احتیاج خود تولید می‌کنند. با وجود اهمیت هدایائی که برای جلب رضایت خدمات کشاورزی داده شد امید‌هائی که به آن داشتند به‌یأس و حرمان انجامید. در گزارشی که در سال ۱۹۷۴ تهیه شده و به اقتصاد کشاورزی ایران اختصاص داده شده است، بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم در ثبات اقتصادی کوشش‌هائی که به نفع خدمات کشاورزی و شرکت‌های کشت و صنعت زمین‌های زیر سد دز در خوزستان بعمل آمده شک و تردید کرده چنین می‌نویسد: «بنظر نمی‌رسد سرمایه‌های هنگفتی که برای توسعه کشاورزی خوزستان مصرف شده، در برنامه اقتصادی و اجتماعی، موفقیتی کسب کند. رشد تولید به‌بهای سرمایه‌های هنگفت شرکت‌های کشت و صنعت و غرامتهای مالی که این شرکت‌ها از مقامات دولتی برای ضررها و خسارات خود گرفته‌اند—از نظر اجاره، تعرفه گمرکی، آب‌بها، واسه‌های کم بهره و کمک‌های دیگری که به شرکت‌های خدمات کشاورزی شده است—انجام گرفته است. از نظر برنامه اجتماعی، انبوه توده کشاورزان از توسعه کشاورزی این ناحیه بسیار کم بهره‌مند شده‌اند...»

فقر توده کشاورزان در خوزستان نباید ما را به‌شگفتی وادارد زیرا در وضع



قانون کشت و صنعت منافع توده دهقانان در نظر نبوده و فقط هدف مطلوب واضعین قانون مذکور منحصر به تشویق کشاورزی تجملی بوده است که محصول آن به خارج از کشور صادر گردد.

در این زمینه هم باید از شکست آن سخن گوئیم زیرا حجم سرمایه گذاری در شرکت های کشت و صنعت و مشاغلی که ایجاد کرده است در مقابل کشاورزانی که ده هکتار اراضی آبیاری شده داشته اند و پنج برابر کمتر از حد متوسط معمول محصول بدست آورده اند قابل مقایسه و رقابت نیست.

شکست بزرگتر قانون کشت و صنعت در عقب نشینی ساده و خالص خیلی از این شرکت هاست که بعد از چند سال زراعت و بهره برداری با اینکه منافع سرشاری برده بودند در مقابل بازده اندک سرمایه گذاری خود که کمتر از انتظار آنها بود زمین ها را بدون کشت رها کرده اند. زیرا محصول این شرکت ها بر پایه تولید لوکس و تجملی (مثل مارچوبه و گل) گذاشته شده بود و در نتیجه قیمت کالای آنها از نظر تجارتنی چه از نظر صادراتی و چه از نظر بازار داخلی قابل رقابت نبود و جنس مشابه آن از خارج به قیمت ارزانتری وارد می شد و رقابت می کرد. در نتیجه بسیاری از شرکت های کشت و صنعت از اراضی واگذاری باستانی آن قسمت که موقعیت خوبی داشت صرف نظر کردند و آنرا متروک گذاشتند. کافی است ما در نزدیک های سد محمد رضا شاه عبور کنیم و این زمینهای متروک را ببینیم که قربانی سیاست «حیثیت بازی» شده اند زیرا نیازهای واقعی کشور را در توسعه کشاورزی جدید از نظر دور داشته اند.

### شرکت سهامی زراعی کشاورزی

نمونه دیگری از شرکت های بزرگ کشاورزی که بعد از اصلاحات ارضی بوجود آمد شرکت های سهامی زراعی کشاورزی بود که از الگوی کلخوزهای بلغاری اقتباس شده بود<sup>۲۹</sup> طرز عمل در شرکت های سهامی زراعی خیلی شبیه به شرکت های خدمات کشاورزی است. در این شرکت ها هم سرمایه گذاری دولت مثل انواع کمک ها و اعتبارات و وام های بابت بهره کم است که باگشاده دستی به کشاورزان

۲۹. کلخوز اصلاً روسی است و بمعنی بنیاد تعاونی است که از سال ۱۹۳۱ معمول شده است. در این بنیاد شرکت های تعاونی تولید کشاورزی بوجود می آید که زمین های مورد بهره برداری آن دائمی است و هر یک از تولید کنندگان در آن سهیم اند و محصولی که بدست می آید به همان نسبت بین آنها تقسیم می شود. -م.

صاحب‌زمین داده می‌شود و گاهی مبلغ حد متوسط آن برای هر خانواده دهقان یک میلیون ریال است.

در قانون شرکت‌های سهامی زراعی پیش‌بینی شده است که اعضاء و شرکاء این شرکتها از سه تا چهارصد هزار خانواده تشکیل می‌شوند. یکی از جامعه‌شناسان روستائی می‌گوید «این شرکتها تاکنون نتوانسته‌اند بیش از صد هزار خانواده را گردآورد که جمعیت آن در حدود هفتصد هزار نفر خواهد شد.»

برای اینکه بهتر از کشت مکانیزه استفاده شود و دامنه آن گسترش یابد تمام زمین‌های یک یا چندین دهقان را در یک شرکت سهامی زراعی جمع کرده‌اند و برای اداره آن از کارمندان و کارشناسان رسمی استفاده می‌شود که حقوق آنها را هم دولت می‌پردازد. هیئت‌مدیره هر یک از این شرکتها عبارت است از یک‌مهندس کشاورزی که مدیرعامل شرکت است و خودش بتنهایی مسئولیت و اداره شرکت را به عهده دارد و از کارشناسان و یا کسانی که اهل فن هستند استفاده می‌کند. این نکته هم قابل ذکر است که تمام این مهندسين و کارشناسان از طرف دولت منصوب شده‌اند و از جاهای دیگری آمده‌اند و به محل و اوضاع محلی ناآشنا هستند. دهقانان مالک زمین‌ها به نسبت زمینی که دارند در شرکت سهیم می‌باشند و از زمانیکه این شرکتها تشکیل شده‌اند و دهقانان در آن شرکت کرده‌اند قدرت اتخاذ تصمیم خود را از دست داده‌اند.

نظر به اینکه زمین دهقانان در شرکت‌های سهامی زراعی که سرمایه آنهاست کم تقویم شده و همچنین بهره‌برداری از آن ب مدت نامحدودی به شرکت واگذار گردیده است درآمد دهقانانی که صاحب اینگونه زمین‌ها هستند به دو قسمت می‌شود. یکی درآمدی است که بعنوان سود سهام بین سهامداران شرکت تقسیم می‌شود اعم از اینکه آنها در زمین کار کرده باشند یا نباشند سود خالص شرکت بعد از وضع هزینه‌ها و کمک هزینه‌های دولتی، و بازپرداخت اقسام وام بین سهامداران تقسیم می‌گردد. معمولاً بعد از وضع این هزینه‌ها بیشتر شرکت‌های سهامی زراعی در خطر انحلال قرار می‌گیرند زیرا سود سهام مبلغ اندکی است که بین شرکاء تقسیم می‌شود و بهیچوجه به سهامداران شرکت سهامی زراعی امکان نمی‌دهد که با سود سهام شرکت خود مخارج زندگی را تأمین نمایند. منبع دیگر درآمدها که باز هم اندک است اینست که سهامداران شرکت‌های سهامی زراعی بعنوان کارگران کشاورزی شرکت در زمین‌های سابق خود کارکنند و مزد بگیرند. دهقانان دیگر که چنین زمین‌هایی ندارند و شرکاء شرکت محسوب نمی‌شوند مجبورند برای جستجوی کار به شهرها بروند. بنابراین به نظر می‌رسد که شرکت‌های سهامی زراعی هم وسیله‌ایست برای خلع مالکیت دهقانان که دولت

آنچه را با یکدست بآنها داده است با دست دیگر پس می‌گیرد و کنترل مطلق و متمرکزی را بر بهره‌برداری زمین از راه کشاورزی جدید اعمال می‌نماید.

اهمیت افراطی سرمایه‌گذاریها، تحمیل کارسندان دولت بعنوان هیئت‌مدیره انتصابی شرکت‌های زراعی که معمولاً آشنائی به محل و اوضاع و احوال منطقه را ندارند، اشتباهات متعدد فنی و مدیریت، عدم شرکت سهامداران در تصمیمات مربوط به شرکت‌ها و بالاخره پرداخت دستمزد و حقوق غیرکافی به کسانی که روی زمین کار می‌کنند از علل عدم پیشرفت و موفقیت شرکت سهامی زراعی ایران است. به عقیده حسین ملک، وقتی سبزیکاران مستقل نواحی یزد، قم، اصفهان درآمدی خالص در حدود ۱۷ هزار تومان از هر هکتار زمین برسی دارند، شرکت‌های سهامی زراعی با آن عرض و طول و وسائل هیچوقت بیش از دو هزار و پانصد و پنجاه تومان در هر هکتار زمین درآمد ندارند. شرکت‌های کشت و صنعت نیز بهمین ترتیب عمل می‌کنند و در مقابل کشاورزان مستقل درآمد بسیار قلیلی بدست می‌آورند.

### قطب‌های گسترش خطر فاک

تکنوکراتهای ایرانی فکر کوتاهی دارند که پس از عمل نمی‌توانند بر سر آن بایستند. آنها تصور می‌کردند برای توفیق در اصلاحات ارضی باید گسترش کشاورزی را به بیست قطب توسعه در کشور محدود کنند که مجموعاً از دو میلیون هکتار زمین بهره‌برداری شود. طبق این طرح که در نهم ژوئن ۱۹۷۵ بصورت قانون درآمد خارج از این محدوده گسترش کشاورزی، هیچگونه امکان برای توسعه کشاورزی در سراسر کشور داده نخواهد شد.

با این نقشه‌ای که طرح کرده بودند در صدد بودند دهات و روستاهای کوچک را از بین ببرند و فعالیت‌های کشاورزی کمتر از بیست هکتار را در اطراف این بیست قطب متمرکز سازند.

این قانون اعتبارات مهمی را برای کارهای آبیاری، شبکه راهها و جاده‌ها، آموزشگاهها، واحدهای بهداشتی، برق و روشنایی اختصاص داده بود تا واحدهای مجهز کشت و صنعت در داخل این قطب‌ها از آن بهره‌برداری کنند. بانک توسعه کشاورزی با وام کمتر از پنج میلیون ریال موافقت نمی‌کرد و وامها و اعتبارات مهمی داده می‌شد. کسانی مثل درافشان که شخصی متنفذ بود و با مقامات بالای مملکت ارتباط داشت و دارای صدها فروشگاه فرآورده‌های کشاورزی بود و در واردات کنسرو نقش مهمی داشت وامی بمبلغ هفتاد میلیون ریال از بانک گرفته بود و این مبلغ وام کسانی را حیرت‌زده و متعجب می‌ساخت

که ناظر بودند چگونه کشاورزان دیگری برای گرفتن مبالغی حدود یک دوهزارم آن، چه مصیبت و اشکالات اداری داشتند. از این زمان بود که اوضاع مخصوصی بوجود آمد و وسعت فساد و ارتشاء با اعطای اینگونه اعتبارات افزایش نجومی یافته بود.

سه سال ونیم پیش بود که منصور روحانی وزیر کشاورزی<sup>۳۱</sup> دستور داد از هرگونه کمک عمومی خارج از بیست قطب ممنوع و جلوگیری شود: «بانک‌های کشاورزی نباید وام و اعتباری پردازند، شرکت ملی نفت ایران نباید نفت سیاه (گازوئیل) را ارزان بفروشد. ماشین‌های کشاورزی نباید در روستاهای خارج از بیست قطب رواج و یا فروخته و یا اجاره داده شود.» به عقیده هوشنگ ساعدلو، کارشناس مسائل روستائی که مخالف این سیاست کشاورزی بود وزیر کشاورزی تنها به این اقدامات یأس‌انگیز اکتفاء نکرده و دستور داده بود در روستاهای خارج از قطب‌های بیستگانه، هیچ آموزشگاه روستائی ساخته نشود، هیچ درمانگاه، جاده و راه و حتی شبکه برق کشیده و ایجاد نگردد تا مردم ساکن قطب‌های بیستگانه تشویق به کوچ کردن و مهاجرت به محدوده خارج قطب‌ها گردند.

اگر این تصمیم کاملاً اجرا و عملی می‌گشت نواحی کشاورزی بسیاری که در حاشیه این قطب‌ها بود و همچنین دامداری عشایر و ایلات، که قرن‌ها به این کار مشغول بودند، بکلی از بین می‌رفت. پراکندگی واحدهای کشاورزی در میان سرزمین وسیع ایران با تقسیم آب قنات بطور سنتی نگذاشت نقشه روحانی اجرا شود و اگر اجرا می‌شد نتایج وخیم اقتصادی دربرداشت. «رنه دومون» در گزارش خود درباره تصمیم منصور روحانی وزیر کشاورزی ایران راجع به ایجاد بیست قطب کشاورزی در کشور، عقیده خود را با صراحت و سادگی خشنی بیان کرده می‌گوید: «از اجرای چنین تصمیم و اقدامی هرآدم با وجدانی نگران می‌شود و بر خود می‌لرزد... تخلیه نواحی خارج از قطب‌های بیستگانه که به آن نواحی حاشیه‌ای نام داده‌اند، فقر و مسکنت و بیکاری را افزایش می‌دهد و محصول کشاورزی را به سی درصد تقلیل می‌دهد و نواحی وسیعی از کشور را بصورت بیابان درمی‌آورد.» خوشبختانه این قانون در عمل به اشکال برخورد و بطور کامل اجرا نشد و در نتیجه ضرر و زیان آن محدود گردید.

۳۰. منصور روحانی که مدت زیادی وزیر کشاورزی ایران بود و اخیراً در دادگاه انقلاب اسلامی محکوم باعدام شد، همان کسی است که در سخنرانیهای خود صریحاً می‌گفت قنات ایران باید از بین برود و حسین‌ملک عقیده دارد عمل منصور روحانی در حکم «جنایت تاریخی و فرهنگی در سطح کشور است».

## کشاورزان فقیر و بی‌چیز

تحقیق و بررسی‌های گوناگونی از طرف کارشناسان ایرانی و بین‌المللی انجام شده است و طی این تحقیقات روشن شده است که دهقانان و روستائیان ایرانی امروز در وضعی بمراتب بدتر از گذشته زندگی می‌کنند و با بدبختی‌هایی سخت‌تر از پدران خود دست به‌گریبان‌اند. هرچند وابستگی‌های خود را با مالکین بزرگ گذشته قطع کرده‌اند و مسنم است که وضع آنها تغییر یافته است ولی آنان روستائیان آزاد و مسئول نشده‌اند و به‌آن سعادت‌ی که انتظار داشتند نرسیده‌اند.

روستائیان امروزی احساس درد جانکاه خود را از اینکه از افراد فقیر و بی‌چیز یک جامعه متحول هستند پنهان می‌سازند. وقتی در سرزمین ایران سفر می‌کنیم اولین چیز چشمگیر تغییر وضع شهرهای اصلی مخصوصاً تهران و دهات و روستاهای نزدیک و اطراف آن است که بین خیابانهای مدرن تهران با نواحی روستائی، چندین قرن اختلاف و فاصله را نشان می‌دهد.

یک جامعه‌شناس ایرانی در گزارش خود از صحنه‌ای که خود به چشم دیده است یاد می‌کند و می‌گوید که در تابستان سال ۱۹۷۷، وقتی بایکی از دوستانش در یکی از کوره‌راههای بلوچستان با اتوموبیل مسافرت می‌کرد پسر بچه‌ای جلو آنها سبز شد و با دست علامت داد که اتوموبیل متوقف شود. «وقتی اتوموبیل ایستاد به او گفتم می‌خواهی ترا به جایی ببریم؟ او در جواب گفت: نه، به من چیزی بدهید بخورم. به او گفتم: می‌بینی که ما در اتوموبیل چیزی برای خوردن نداریم، و سپس برای کمک به او یک اسکناس سرخ‌رنگ صدری ملی از کیف درآوردم و به او دادم. پسر بچه اسکناس را گرفت و در دستان خود فشرد و با شگفتی و ناراحتی گفت: من کاغذ نمی‌خواهم، من خوردنی می‌خواهم، به او گفتم: این کاغذ نیست، اسکناس صدری ملی است که تو می‌توانی با آن غذا بخری.. پسر بچه بلوچ در حالیکه پهنه بیکران صحرا را نشان می‌داد گفت: در اینجا آبادی نیست و در نزدیک‌ترین روستای اینجا هم نانوائی وجود ندارد. از او سؤالاتی کردیم که چگونه و با چه کسانی زندگی می‌کند. در جواب ما گفت که با خواهرش زندگی می‌کند و هر دو برای سد جوع ریشه علف‌های صحرائی را می‌خورند.

این داستان واقعی را وقتی برای عده زیادی شرح دادیم آنها را متعجب و شگفت‌زده نکرد زیرا فقر و بی‌چیزی روستائیان چیزی نیست که کسی نداند و جزو اسرار باشد.»

صدای فقر و فلاکت روستائیان در کنار شهرهای بزرگ، آنجا که بصورت

زاغه‌نشین و حصیرآباد نیز درآمدی است بگوش می‌خورد. علت فقر و بی‌چیزی روستائیان از چیست؟ فقر و فلاکت دهاتیان دو علت اصلی دارد که باید به آن توجه شود: نخست آنکه دولت بهای فرآورده‌های کشاورزی را محدود و تثبیت کرده است. در اوضاع واحوالی که تمام قیمت‌ها با حالت تورمی افزایش می‌یابد، درآمد ثابت دهقانان برای بسیاری از آنان، شکل فقر دائمی دردناکی را در روستاها به‌خودگرفته است. دومین علت اصلی فقر و نداری روستائیان ایران، اعتبارات عظیمی است که برای واردات مواد غذایی از خارج گشوده می‌شود و بازارهای محلی را از این محصولات پر می‌کنند و رژیم فشار می‌آورد و سعی دارد نرخ مواد داخلی را تنزل دهد.

این سیاست غلط دولت است و سبب شده است که دهقانان محصول کشاورزی خود را با ضرر بفروشند و برای سال بعد در صدد کشت برنج و غلات مثل جو و گندم نباشند زیرا می‌دانند محصول آنها بازار ندارد و ثمره کار و زحمت و پول آنها به‌هدر خواهد رفت. آثار دیگر اصلاحات ارضی را که باید در اینجا ذکر کنیم کشت مواد صنعتی—پنبه، چغندر قند و امثال آن است که کل محصول آن امروز از میزان ۲۱ درصد در سال ۱۹۶۱ به بیش از چهل و پنج درصد افزایش یافته است و این دو علت باعث سقوط تولید مواد غذایی در ایران گردیده است. تمام کارشناسانی که درباره سیر عقب‌افتادگی کشاورزی در ایران مطالعه کرده‌اند و صاحب‌نظرند، عقیده دارند که اگر کمک‌های مهمی که برای ورود مواد غذایی صرف شده— و مبلغ آن به بیش از هفتاد میلیارد ریال می‌رسد که هر ساله از ۱۹۷۵ بمصرف رسیده است— اختصاص به نگهداری قدرت خرید کشاورزان داده می‌شد تولید محصول داخلی را تشویق کرده و احتیاجات کشور را برآورده می‌کرد و مازاد آن به‌خارج صادر می‌گردید و از بسیاری اشکالات و گرفتاریهای کنونی جلوگیری می‌شد.

ولی هدف و نقشه دیگری برگزیده شد تا روستائیان را بسرعت و شتاب به مهاجرت برانگیزد و رژیم، هیچ عملی برای جلوگیری و یا ترمز کردن آن انجام نداد. خرابی و متروک ماندن روستاها در اثر مهاجرت روستائیان، سقوط و خیم تولید ملی محصولات کشاورزی را در برداشت و اختلاف سطح زندگی دهقانان سابق که مهاجرت کرده‌اند و روستائیانی که هنوز در روستاها، مانده‌اند بطرز وحشتناکی بوقوع پیوست و دولتهای بعدی با وابستگی مواد غذایی به‌خارج این فاصله و اختلاف را وحشتناکتر و عمیق‌تر ساختند.

## وارداتی که ضروری شده است.

آیا بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه را تحریک نکرده‌اند که چنین گزارشی بدهد؟ بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه برای گسترش واردات مواد غذایی به ایران بدون قبول بعضی از احتمالات و پیشامدها نظر موافق داده و اعلام داشته است: «ایران نباید در مقابل ذخیره سواد غذایی برای مدتی طولانی با بهای بین‌المللی، احساس آسیب پذیری کند... ایران می‌تواند بسیاری از محصولات را به کشور خویش از خارج وارد کند... واردات مواد غذایی از خارج می‌تواند بهای مواد مصرفی را پائین بیاورد.»

بدون اینکه درباره این توصیه بانک ترمیم و توسعه تعمقی شود آنرا طابق النعل بالنعل عمل کردند و واردات مواد غذایی، سال به سال با آهنگ ده درصد رو به افزایش گذاشت و حتی در سال ۱۹۷۷ نزدیک به پانزده درصد افزایش یافت و ایران را در خاور نزدیک بصورت اولین مشتری شرکت‌های چند ملیتی مواد خواربار درآورد. بدون اینکه در اتخاذ این سیاست تجدید نظری شود هنوز هم بیش از نصف مواد غذایی مورد احتیاج کشور باید از خارج وارد گردد و بعضی را عقیده بر اینست که این کاری است اجتناب ناپذیر. دکتر علی‌امینی، در طی گفتگویی نگرانی خود را در مقابل این وضع پنهان نداشت و بدون قبول مسؤلیت آن‌گفت «پس از اینکه بعد از یک حکومت هیجده ماهه من کناره‌گیری کردم جانشینانم اشتباهات و خطاهای زیادی مرتکب شدند زیرا درآمد نفت در درجه اول باید در کشاورزی ایران سرمایه‌گذاری شود تا استقلال ما را تضمین کند و ما مجبور نشویم گندم و برنج و گوشت و مرغ و تخم‌مرغ و شیر و مواد دیگری را از خارج وارد کنیم. در مقابل اختلاف اقلیم و آب و هوایی که در کشور وسیع ایران داریم و با روشهای مختلفی که روستائیان کشت و زرع می‌کنند اصلاحات ارضی، مدتی در حدود ۱۵ یا بیست سال وقت لازم دارد تا انجام پذیرد، ولی بعد از کناره‌گیری من از دولت، شتاب بی‌اندازه در انجام کارها نشان دادند و جانشینان من، صنعتی کردن کشور را در درجه اول اهمیت قرار دادند و اثر کشاورزی را در اقتصاد ملی ما بحساب عقب‌افتادگی گذاشتند؟ این فکر را امریکائیه‌ها و اروپائیه‌ها به ما تلقین کردند تا کارخانه‌های خود را به ما بفروشند. امروز توسعه کشاورزی باید دوباره پی‌گیری و تعقیب شود و مقام بی‌اندازه مهم خود را به دست آورد. باید تدابیر جدی اندیشید تا دهقانان و کشاورزان شهرها را ترک‌گویند و دوباره به روستاهای متروکه خود بازگردند و در آنجا به کشاورزی و دامداری بپردازند. وضع ما از نظر واردات مواد غذایی بقدری مشکل و حساس

شده است که اگر بهرعلتی دوهفته مرزهای ما به روی واردات مواد غذایی بسته شود مملکت دچار قحطی خواهد شد.»

این پیشگویی درست درآمد زیرا در دوره دوم اعتصابات سال ۱۹۷۸ که اعتصابات سرتاسری در ایران شروع شد و مأموران گمرک دست از کار کشیدند و واردات مواد غذایی به کشور قطع گردید، کمبود بعضی از مواد غذایی در تمام بازارهای کشور محسوس گردید و همه را نگران ساخت.

برای توصیف وضع کشاورزی در ایران، ایرانیان علاقه دارند این حکایت را، بخاطر حقیقتی که در آن نهفته است، بازگوئی کنند: «در پایان سال ۱۹۷۶، امیرعباس هویدا نخست وزیر به جنوب کشور مسافرت کرده بود. در یکی از شهرهای جنوبی با چلوکباب که غذای ملی ایران است از او پذیرایی کردند. وی پس از صرف غذا، آشپز را خواست و تعریف کرد و به او تبریک گفت که چلوکباب را که غذای ملی ایران است خوب از کار درآورده است. آشپز با سادگی گفت آقای نخست وزیر، غذای ملی ایران هم مونثاژ شده است زیرا گوشت آن از استرالیا، برنج آن از آمریکا و پیاز آن از پاکستان است.»

بازدید از یک فروشگاه مواد غذایی در تهران و شهرستانها اهمیت مقدار صادرات مواد غذایی خارجی به ایران را به ما نشان می دهد. قفسه های مختلف این فروشگاه مواد غذایی پر از کالاهائی است که در داخل کشور بعمل می آید: مثل برنج، چای، ذرت، بادام زمینی، بادام درختی، میوه، خربزه، تخم مرغ، مرغ، گوشت گوسفند، انگور و مثل آن... که مقدار کمی از آنها در داخل کشور تهیه میشود ولی قیمتشان بمراتب گرانتر از اجناس مشابه خارجی است بعلاوه ظاهر بعضی از کالاهای داخلی هم ما را به شک می اندازد چنانکه فلان بسته کره و یا شیر که روی آن کلمه (ساخت ایران) گذاشته شده چیزی جز تغییر شکل شیرخشک که از هلند وارد می شود نیست!

در بیست سال آینده که چشمه های نفت بخشکد و جمعیت ایران به پنجاه میلیون نفر برسد چه خواهد شد؟ و چگونه این مردم خواهند توانست غذای خود را به دست آورند در حالیکه پولی برای وارد کردن مواد غذایی ندارند؟ این سؤالات حاد و شدید، از دهان کسانی است که اصلاحات ارضی ایران را با نتایج اجتماعی-اقتصادی اندکی که ببار آورده است می گویند و ما می شنویم.

### مهاجرت دسته جمعی روستائیان

طبق آمار رسمی ایران، برداشت محصول گندم و جو بطور متوسط نزدیک به



هشتصد کیلو برای هر نفر است (در امریکای شمالی این برداشت، سه تا پنج تن برای هر نفر است) در نقاط خشک و بی باران ایران این مقدار برداشت محصول به یک سوم تقلیل می یابد. در سال ۱۹۷۸ دولت ایران گندم را از کشاورزان بمبلغ هر کیلویی دوازده ریال خریده است و پول آنرا پرداخته است. در بازار آزاد نرخ ها از این هم پایین تر است. چرا نرخ ثابت خرید گندم اینقدر پایین است؟ یکی از استادان دانشگاه تهران به این سؤال چنین جواب می دهد: «در کشور ما، گندم، نقش بزرگی دارد زیرا نان، اساس تغذیه مردم است. طبق ضوابطی نزدیک به آنچه که هفت خواهران نفتی بهای نفت ایران را تثبیت می کنند، گندم را هم دولت قیمت گذاری می کند و با این قیمت گذاری نه هزینه تولید جبران می شود و نه نیازهای دهقانان که کشتکاران گندم هستند تأمین می گردد و دولت قیمتی را برای گندم تعیین می کند تا مردم پایتخت از پرداخت پول نان خود راضی باشند. در اوضاع و احوالی که تسلط شهر بروستا غلبه دارد راه‌حلهائی که شهرنشینان برای مسائل کشاورزی پیش می گیرند همیشه به ضرر و محرومیت روستائیان تمام می شود و این موضوع حقیقتی است که برای تعیین قیمت ها مثل همه چیزهای دیگر عمل می شود. با درآمدی از قرار هر هکتار هشتصد و بیست و پنج تومان درآمد چه می شود کرد در حالیکه چهل درصد از خانواده های کشاورز بیش از یک هکتار زمین ندارند و یا حداقل زمین زیر کشت آنها بطور متوسط دو هکتارونیم برای افراد آن خانواده است و همه پی برده اند که درآمد خیلی کمی از محصول خود برمی دارند بقدری کم است که باید بازوان خود را از کار بیندازند و کشت و کار نکنند. البته همه اینطور نیستند و عموماً هفتاد و پنج درصد از کشاورزان بیست درصد از درآمد زمین را بین خود تقسیم می کنند و اقلیت کوچکی از کشاورزان، اغلب و گاهی خیلی خوب، زندگی می کنند و از کار خود بهره می برند.

بعد از خانواده کشاورزان متوسط که از نظر مالی تأمین ندارند جای فتودالهای سابق را بانکها، رباخواران، مؤسسات بیمه، بازرگانان و دلالانی گرفته اند که بیش از مالکین سابق استفاده می برند و ثروت می اندوزند.

در حالیکه کشاورزان اغلب تمام محصول خود را در موقع برداشت و یا پیش از برداشت خیلی ارزان می فروشند تا قسمتی از قروض خود را بپردازند بعداً به فاصله چند ماه بعد، همین کشاورزان همان گندم و یا برنج را برای مصرف شخصی خویش به قیمتی بالاتر که پنجاه تا هفتاد درصد گرانتر است دوباره می خرند! حسین کشاورز گفت: طبق آخرین بررسی هائی که در سال ۱۹۷۷ برای دانشگاه بوعلی همدان انجام داده ایم محقق شده است که حد متوسط درآمد

سالانه خانواده‌های کشاورز درست پنجاه و پنج هزار ریال است که باید از این مبلغ مزد کارگران، کود، اجاره‌بهای ماشین‌آلات و تخم و بذر و مثل آن پرداخته شود!<sup>۳۱</sup> وقتی دو نفر از یک خانواده برای کار به شهر می‌روند درآمدی بدست می‌آورند که دو برابر درآمد کارهای خانواده کشاورزی است.

همچنین برعکس روال گذشته، افزایش درآمدهای یک خانواده روستائی با رشد محصول کشاورزی تناسب منطقی ندارد و بهمین علت است که زمین‌ها و مناطق کشاورزی که سابقاً ده و روستا بوده‌اند و مرکز تولید محصولات زراعتی محسوب می‌شدند امروز مرکز سکونت شده و بکلی تغییر شکل یافته‌اند و مهاجرت موقت روستائیان بسوی شهرها را نباید با کوچ و مهاجرت دائمی دسته‌جمعی آنان اشتباه کرد زیرا مهاجرت موقت آنها بین چهارماه تا بیش از یک‌سال در نوسان است که بنظر می‌رسد در اثر تقسیم مائده آسمانی نفتی، بسوی روستاهاست در حقیقت، در سال ۱۹۵۰ جمعیت ساکن روستاها هفتاد درصد جمعیت کل کشور بوده است که در اثر مهاجرت دسته‌جمعی به پنجاه درصد رسیده است و امروز هشتاد درصد جمعیت روستاهای ایران به شهرها کوچ و مهاجرت کرده و دهات، کم جمعیت و خالی کرده‌اند.

### چه نتایجی ببار آورده است؟

از این مهاجرت روستائیان به شهرها، تولید ملی ضرر و زیان فراوان برده است در طول بیست و پنج سال گذشته محصول جو و گندم در ایران که دوغله اصلی و مقدار آن ۷ میلیون تن بوده به ۴ میلیون تن تقلیل یافته است. این آمار از منابع رسمی ایران است که بسیاری از کارشناسان ایرانی، خارجی به صحت کامل آن اعتقاد ندارند. بنابراین باید تقلیل محصول جو و گندم را از این مقدار هم بیشتر بدانیم زیرا مقامات رژیم رسماً اعلام داشته‌اند که در سال ۱۹۷۷ بیش از ۲ میلیارد دلار پول واردات غلات غذایی به ایران بوده است! و جای شگفتی است که با این وضع وخیم کشاورزی، حکومت هویدا در سال ۱۹۷۳ اعلام می‌دارد که رشد کشاورزی ۴ درصد بوده است و خود را مسخره می‌کند ولی مورد تقدیر قرار

۳۱. اگر حساب شود، یک خانواده کشاورز مرکب از ۶ یا ۷ نفر است درآمد سرانه بهر یک از آنها ۹۱۵۰ ریال تا ۷۸۰۰ ریال می‌رسد که بر طبق آمار کارشناسان «درآمد سرانه جهانی» اکثریت کشاورزان ایرانی درآمدی در حدود صد دلار در سال دارند که بدین ترتیب خرده کشاورزان در زیر فشار زندگی تارومار می‌شوند.

می‌گیرد و «رنه‌دومون» کارشناس فرانسوی عقیده دارد که رشد کشاورزی در تمام مملکت ۲ تا ۳ درصد بوده است زیرا عوامل تولید کشاورزی را بکلی از بین برده‌اند. با اینکه مبالغ کثیری در رشته کشاورزی سرمایه‌گذاری کرده‌اند ولی با افزایش جمعیت که سرعت آن خیلی بالا بوده است، این رشد کشاورزی فاجعه‌انگیز است و نگرانی بسیاری در پی دارد و چیزی که بیشتر برای نگرانی می‌افزاید افزایش بی‌اندازه واردات مواد غذایی از خارج است که از ۱۹۵۲ به اینطرف با سرعت نجومی بالا رفته است و باز هم جای شگفتی است که با واردات مواد غذایی از خارج به ایران، جیره غذایی کشاورزی و اکثریت ساکنین شهرها روبه بهبود نگذاشته است و آنها بهتر از دوره حکومت مصدق نمی‌خورند!

### شبح گرسنگی و قحطی

حقیقتی که رژیم گذشته ایران می‌کوشید آنرا پنهان دارد و موجب شگفتی کارشناسان بانک جهانی و سازمان برنامه و بودجه بود «بران» و «دومون» در گزارش خود آورده‌اند<sup>۳۲</sup>:

«طبق تحقیقاتی که بوسیله بانک مرکزی ایران در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۷۰ بعمل آمده است مصرف شهری بطور چشمگیری برای بعضی از محصولات تنزل یافته است و آن چهل درصد مواد شیری است که جای کره را، کره نباتی (مارگارین) گرفته است و بیست درصد از مصرف گوشت گوسفند کم شده است که جای آنرا مصرف گوشت گاو و مرغ اشغال کرده و بطرز محسوسی افزایش یافته است. همچنین مصرف نان، برنج، حبوبات، قند و چای بنحو محسوسی کم شده است. در مقابل این حقیقت و برعکس اظهارات رسمی که وعده «تمدن بزرگ» را به رعایای اعلیحضرت همایونی می‌دادند بانک مرکزی روشی بی‌نهایت عملی را انتخاب و تصویب کرد و تحقیق و بررسی‌های قسمت آمار خود را تکذیب کرده و تصمیم گرفت سطح زندگی را که در سال ۱۹۵۹ بالاتر از ۱۹۶۶ بود پائین آورد تا حقیقتی را که قبلاً گفته بود و موجب ناراحتی مقامات بالای کشور شده بود بپوشاند!»

در انستیتوی تغذیه و بهداشت غذایی ایران دو کارشناس فرانسوی تحقیقات خود را دنبال کردند و از تجارب مشابهی کمک گرفتند چنانکه در سال ۱۹۷۲ فی‌المثل تحقیقاتی که در مورد تغذیه طوائف قشقائی بعمل آمد نشان داد

32. Thierry Brun et René Dumont, op. cit., pp. 7 et 10.

که آنها «دچار قحطی شدیدی شده‌اند که نتیجهٔ آمار مصرف آنها بالا رفته است ولی با اینهمه باید احتیاط را از دست نداد زیرا پرونده‌ها و انتشارات انستیتوی تغذیهٔ ایران هم دربارهٔ کمبود غذایی دست کمی از پرونده‌های رسمی سایر مقامات ندارد، زیرا ضعف و ناتوانی، عوارض کمبود ویتامین و پروتئین در مردم محله‌های فقیرنشین تهران، کم‌خونی تقریباً در همه‌جا، گواتر در شهرهای مرکزی، «راشی‌تیس» در منطقهٔ اصفهان، شب‌کوری و نقص بینائی در اثر کمبود ویتامین آ در نواحی خیلج فارس و جاهای دیگر بطور چشمگیری دیده می‌شود.»

«بران» و «دومون»، دو کارشناس فرانسوی، گزارش خود را اینطور پایان می‌دهند «وقتی علت تنزل مواد غذایی را در تغذیهٔ مردم شهری از مقامات مسؤول جویا شدیم آنها گفتند که در اثر اصلاحات ارضی بطور محسوسی تغذیه و مصرف مواد غذایی در روستاها بهبود یافته است و چون روستائیان می‌توانند محصول روستاهای خود را مصرف کنند از این جهت، مصرف مواد غذایی در شهرها تقلیل یافته است ولی در این باب از نظر تغذیه و مواد مصرفی در روستاها هیچگونه تحقیقی نشده بود.»

در شرق ایران، چهل‌وسه درصد خانواده‌های روستائی در یک هکتار یا مساحتی کمتر از این مقدار کشت و زرع می‌کنند، این خانواده‌های روستائی بیش از سی و پنج کیلوگوش در سال مصرف نمی‌کنند که به هر نفر در هر روز فقط ۱۷ گرم می‌رسد! فقط شش درصد از کشاورزان مشرق ایران، چهل و چهار درصد غذای ناحیه را مصرف می‌کنند. اگر اندازهٔ غذای مصرفی ایران چهار برابر کمتر از میزان مصرف اروپا باشد که این میزان را سازمان برنامه تعیین کرده است تولید محصول ملی کشور نمی‌تواند بیش از سی درصد جمعیت کل ایران را غذا بدهد.

قبل از اصلاحات ارضی، روستاها شهرها را غذا می‌داد ولی بعد از تسلط بازار جهانی بر ایران که تهیهٔ غذا بدست شرکت‌های چندملیتی اداره می‌شود شهرها هستند که روستاها را غذا می‌دهند! و در حقیقت در این دوران، روستاها حتی نمی‌توانند احتیاجات خاص غذایی خود را تأمین کنند و در نتیجه شهرها مواد غذایی وارده از خارج را به وسیلهٔ شرکت‌های تعاونی به روستاها می‌فرستند و بمصرف تغذیهٔ روستائیان می‌رسانند. مردم روستاها نیز مانند مردم شهری جزء طبقهٔ مصرف کننده درآمد و ولی در مقابل طبقهٔ بزرگ مصرف کنندهٔ شهری، آنها طبقهٔ کوچک مصرف کننده بحساب می‌آیند و آنها فقط مصرف کنندهٔ مواد غذایی هستند و هزینهٔ آنها برای تربیت فرزندان و استفاده از خدمات بهداشتی بی‌اندازهٔ قلیل و کم است.

هرچند تحصیل در مدرسه اصولاً اجباری است ولی بیش از دوسوم پسران و

بیش از نصف تا دوسوم دختران به دیرستان راه نمی‌یابند. پسران در کارها یاور پدر و مادر هستند و گله‌های گاو و گوسفند را بچرا می‌برند و چوپانی می‌کنند. دختران در کارهای خانه‌داری شرکت می‌کنند و یا از سنین شش هفت سالگی در کارگاهها، قالی بافی می‌کنند و هرروزه برای مزدی در حدود شصت یا هفتاد ریال هشت تا ده ساعت چشمان خود را به تاروپود قالی میدوزند! و از همان وقت این روستازادگان خردسال آرزو دارند که مثل بزرگترهای خود به شهر بروند و در آنجا سکونت‌گزینند!

## فصل سوم

### کشوری در حال توسعه

«تا پایان این قرن، ایران یکی از پنج قدرت صنعتی اول دنیا خواهد شد.» شاه ایران نخستین بار در سال ۱۹۷۴ این موضوع را اعلام داشت و بعد در مصاحبه‌ها و سخنان خود خطاب به مردم بارها آنرا تکرار کرد. اسیرعباس هویدا نخست‌وزیر وقت هم در دسامبر ۱۹۷۴ با لحنی قاطع و مطمئن در مصاحبه مطبوعاتی به خبرنگاران و نمایندگان روزنامه‌ها و مجلات گفت که: «در پانزده سال آینده ما یکی از پنج قدرت بزرگ اقتصادی جهان خواهیم شد.» و سپس از این هم دورتر رفت و گفت «آهنگ رشد ملی ما بالاتر از ژاپن خواهد رفت و در سالهای آینده ما به رشدی در حدود پنجاه درصد دست خواهیم یافت.»

این بی‌پروایی و شهاست در مقابل مشکلات از کجا پیدا شده بود؟ و علت این خوش بینی چه بود؟ نفت و درآمد حاصله از آن علت این خوش بینی بود. البته نفت و درآمد آن از سالها پیش وجود داشت ولی علت این خوش بینی افراطی چهار برابر شدن بهاء فروش آن در سال ۱۹۷۳ بود و بعلاوه میزان استخراج آن بالا رفته بود و ایران بعد از عربستان سعودی دومین کشور تولیدکننده نفت در جهان شده بود و هر سال در حدود دو است و پنجاه میلیون تن نفت استخراج می‌کرد و بر اثر آن ناگهان دید که درآمد حاصله از پنج میلیارد دلار به بیست میلیارد دلار در سال افزایش یافت و این افزایش درآمد نفت، سران کشور را به شور و هیجان انداخت. در حالیکه برنامه پنجم بیش از یکسال بود تصویب و مرحله اجرا گذاشته شده بود، شاه در اوت ۱۹۷۴ تصمیم گرفت سرمایه‌گذاریهای این برنامه را دوبرابر کند و دستور داد که اینگونه سرمایه‌گذاریها را تا سال ۱۹۷۸ به هفتاد میلیارد دلار افزایش دهند و پیش‌بینی کرد که درآمد ایران بیش از ۱۲۲ میلیارد دلار خواهد شد که نود و هشت درصد آن درآمد نفت و گاز است.

این درآمد سرشار و چنین گنجی، قراردادهای آبداری را بوجود آورد؛ صاحبان صنایع و بازرگانی از سراسر دنیا به تهران هجوم آوردند: امریکائیه‌ها، ژاپنی‌ها،

آلمانی‌ها، انگلیسی‌ها، فرانسویها، روسها و دلان کشورهای دیگری در پشت در اطاق وزیران نوبت گرفتند.

ژاک شیراک نخست‌وزیر فرانسه که به ایران رفته بود با چمدانهای پر از سفارش خرید، به پاریس برگشت و روزنامه‌ها و رادیو تلویزیون فرانسه، اشاره به قراردادهای افسانه‌ای کردند که از ساختن متروی تهران تا خرید هواپیمای مافوق صوت کنکورد و نیروگاههای هسته‌ای و ساختمان بنادر و تأسیسات دریائی را در برداشت. بنظر می‌رسید که رهبران ایران هیجان خویش را به دنیای غرب اعلام داشته‌اند و این هیجان ایران را به لرزه انداخته و آن را طعمه شرکت‌های چند ملیتی دنیای غرب ساخته بود.

### تجدید سازمان و نوسازی با دلار نفتی

چون با افزایش بهای نفت به چهار برابر، دلارهای نفتی ایران زیاد شده بود. شرکت‌های چندملیتی خود را تجهیز کرده بودند تا آن دلارهای نفتی را مصرف کنند. تجزیه و تحلیل برنامه‌های پنج‌ساله بخوبی مشخص می‌سازد که ایران در چه راهی متعهد شده بود؟

ثروت نفت که نعمتی بود می‌توانست تمرکز اقتصادی را بجای اقتصاد خود کفا ایجاد کند و در نتیجه وابستگی کشور را به خارج بیش از پیش تشویق و تشدید کند. کارشناسان ایرانی که درباره برنامه‌های پنج‌ساله ایران بررسی کرده‌اند عموماً عقیده دارند که تمرکز اقتصادی، موجب وابستگی کشور به خارج می‌شود. و آنها در گزارش خود چنین می‌نویسند<sup>۳۳</sup> «همبستگی و اتحاد سریع ایران با اقتصاد جهانی، موتور را در دو جهت بحرکت انداخته است که اولین جهت آن صادرات نفت است و دومین آن، کالاهائی است که از کشورهای صنعتی به ایران وارد می‌شود. مقدار نفتی که در ایران استخراج می‌شود بیش از نیازهای داخلی است و اصلاً برای رفع احتیاجات ژاپن، اروپا و امریکا صادر می‌گردد. به کمک نفت که در عین حال انرژی و ماده خام است این کشورها تولیدات خود را که بازار داخلی ندارد افزایش داده و آنرا برای تسلط بر کشورهای نفت‌خیز صادر می‌کنند. افزایش درآمد کشورهای صادرکننده نفت، مثل خود نفت باید چرخ اقتصاد کشورهایی را که در مرکز سیستم اقتصادی جهانی است بگرداند.

«وابستگی کشوری مثل ایران، اقدامات کشورهای صنعتی را تشویق می‌کند

33. A.H. Banisadr et p. Vieille, «l'Iran et les multinationales» dans Esprit, novembre 1977.

تا درگسترش و توسعه بازار خویش راههائی برای جریان محصولات ساخته خود پیداکنند و رژیم ایران هم به این فشارهای خارجی جواب موافق می‌دهد. چرا؟ انباشته شدن درآمدهای ناشی از نعمت نفت، موجب افزایش ییحد تقاضا می‌شود و این تقاضا مولد جهش تورمی خیلی شدیدی است که دستگاه تولید داخلی هم از آن ناراضی است. افزایش تولید و تبعیت از الگوهای غربی، تبلیغات را تشدید کرده نیازهای مردم را بسوی چیزهای عجیبی رهبری می‌کند و دائره خبیثه‌ای بوجود می‌آید که افزایش صادرات موجب تشدید تورم و افزایش تقاضای داخلی می‌گردد، بر واردات می‌افزاید و برای پرداخت پول آن صادرات نفت و دیگر ثروتهای طبیعی را گسترش می‌دهد. بعلاوه، این جنبش مبادله کالا متعادل نیست. از یک طرف، ایران مواد خام اولیه مثل نفت، گاز مواد معدنی، محصولات کشاورزی تجملی و لوکس و محصولات نیمه‌ساخته، مثل مواد پتروشیمی خود را می‌فروشد و از طرف دیگر کالاهای ساختمانی و صنعتی و مصرفی را وارد می‌کند. تا وقتی نفت هست و استخراج و صادر می‌گردد خطر چندان مهیب و بزرگ نیست ولی همه می‌دانند و رژیم بارها گفته است که چه‌ا‌ه‌های نفت ایران تا بیست و پنج یا سی سال دیگر خشک می‌گردد. شاه و رژیم او تصور کرده‌اند که در مدت زمان کم و سریعی با پول نفت ایران را بصورت یکی از کشورهای صنعتی صادرکننده کالا درآورند و همه جا با تبلیغات وسیعی این تصور و خیال را تبلیغ می‌کنند که ایران در آنوقت ژاپن خاور نزدیک خواهد شد.»

برای انجام ایز نقشه رژیم شاه، ورق‌های برنده‌ای در دست داشت: سرمایه‌های هنگفت موجود بود و، تسهیلات و تضمین‌های لازم سیاسی و اقتصادی را داشت، کارگران بومی با دستمزدهای خیلی کم و یک بازار داخلی در حال توسعه و گسترش را دارا بود، و انرژی و مواد معدنی ارزان قیمت در دسترس داشت، اینها دلائل قابل قبولی برای جلب شرکتهای چندملیتی و تکنولوژی آنها بود ولی ایران بقدر کافی شرائط مساعد را برای آنکه شرکت‌های چند ملیتی بتوانند ایران را پایگاه نفوذ خود در خاورمیانه کنند در خود جمع نکرده بود و بهمین جهت است که این شرکتهای در جستجوی آنند که از حداکثر مزایا در ایران برخوردار شوند: مثل تسهیلات سرمایه‌گذاری، بازار داخلی، دستمزد ارزان که براساس آن آخرین مرز ساختن را فقط برای مونتاژ صنایع بکار می‌برند و باین ترتیب در صدد توسعه و پاگیری صنایع نیستند مگر برای صنایع پتروشیمی که شرائط آن کاملاً مساعد است و می‌توان در ایران آنرا تولید کرد و به بازارهای دیگری فروخت. پس ایران پایگاهی است که شرکتهای چند ملیتی



می‌توانند به وسیله آن به بازارهای دیگری راه یابند. وییی و بنی صدر به سخنان خود ادامه می‌دهند و می‌گویند: «صنعتی شدن ایران بمعنی آنست که صنایع مونتاژ در این کشور رواج یابد و از طرفی از نظر محصولات کشاورزی محتاج پاکستان، ترکیه و افریقای مرکزی و جاهای دیگری باشد تا محصولات کشاورزی که از این کشورها وارد ایران می‌شود در برابر آن محصولات صنعتی شرکتهای چند ملیتی بدان کشورها صادر گردد تا باینوسیله هم بازارها در کنترل این شرکتهای باشد و هم از همه آنها استفاده کنند» تمام کوشش دیوانسالاران ایران (تکنوکراتها) اینست که منافع و هدفهای شرکتهای چند ملیتی را داخل کنند و آنرا بر کشور تحمیل نمایند. طبیعتاً دیوانسالاران ایران محرکی ندارند جز اینکه انتظار کشورهای مسلط و شرکتهای چند ملیتی را که به قدرت و ثروت آنها بستگی دارند برآورده سازند!

### اقتصادی در خدمت شرکتهای چند ملیتی

برنامه‌های پنج ساله پشت سرهم در می‌آمدند تا رهبران ایرانی را در مأموریت خود راهنمایی کنند ولی این نکته را باید ذکر کنیم که باوجود این برنامه‌ها آنها آزادی عمل داشتند و خود را فارغ و آزاد از این برنامه‌ها میدانستند و سعی داشتند مطالب این برنامه‌ها را فاش نکنند زیرا آماری که برنامه‌ریزی براساس آن انجام گرفته بود گرچه آمار رسمی بود و از طرف مقامات دولتی تهیه گردیده بود ولی صحت و اعتباری نداشت!

هنگامی که برنامه‌های پنج‌ساله منتشر می‌شد حجم و قطر آن باندازه‌ای بود که نخست وزیر آنرا بغل می‌کرد و به رئیس مجلس تقدیم می‌داشت ولی بعد از تصویب آن چون بازیچه کهنه‌ای در دست بچه‌ها درون قفسه‌ها پنهان می‌گردید و فراموش می‌شد! به عقیده یکی از اقتصاد دانان بزرگ تهران، مشکلات دیگری بوجود می‌آمد که باید تحول اوضاع را بررسی کرد. «درست است که از سال ۱۹۴۱ هویدا نخست‌وزیر بود و تغییر نکرده بود ولی حکومت‌هایی که روی کار می‌آمدند هیچوقت پیش از دو یا سه سال از یک سیاست معینی پیروی نمی‌کردند و بعد از چندی همان برنامه را مورد تجدیدنظر کلی قرار می‌دادند. در نتیجه مقایسه دو دوره کاری کاملاً حساس و مشکل بود. بعلاوه، سازمان برنامه و ادارات دولتی پراز جنگل ارقامی بود که تفسیر آنها مرتباً تغییر می‌یافت و بالاخره بالا رفتن بهای نفت و نتایجی که دربر داشت بسختی فرصت می‌داد تا مقایسه‌ای بین سالهای گذشته و آینده در اثر این بالا رفتن قیمت بعمل آید.»

با وجود این محدودیت‌ها، اگر بگوئیم برنامه پنج‌ساله مشروح وزیادار نبود زیاده‌روی کرده‌ایم زیرا تشریح برنامه پنج‌ساله برای حکومت، مثل بازکردن گرهی بود که یک بچه مدرسه بدستمال خود زده باشد و این همان چیزی است که بسیاری آنرا در نظر داشتند و ژنرال دوگل از آن بعنوان «تکلیف‌شاق» نام می‌برد.

برای نمونه، برنامه پنج‌ساله ششم مثال خوبی است: این برنامه باید از بیستم مارس ۱۹۷۸ اجرا شود ولی در آغاز سال ۱۹۷۹ هنوز این برنامه تصویب نشده بود و حوادث تابستان و پائیز ۱۹۷۸ در آن تأثیری نداشت در بهار همان سال این برنامه به تصویب رسید زیرا رئیس سازمان برنامه که طراح و مجری آن بود در طول دوازده ماهه برنامه پنجم سه بار آنرا تغییر داد.

در هر ناحیه‌ای از کشور، دفتر سازمان برنامه بنام برنامه‌ریزی استانها وجود داشت که خودش برنامه‌ها را با توجه به امکانات اجرای آن در محل تهیه می‌کرد. در آغاز سال ۱۹۷۸ وزیر اطلاعات ناگهان اعلام کرد که این دفاتر سازمان برنامه در نقاط مختلف کشور وابسته به سازمان برنامه ولی جزء وزارت کشور است. در نتیجه این اعلام ناگهانی و این تصمیم نسنجیده، معاون نخست‌وزیر و رئیس سازمان برنامه مثل مردم عادی پی بردند که برنامه پنج‌ساله در دست‌انداز افتاده است و به این زودیه‌ها تصویب نخواهد شد.

این دو مثال بخوبی نشان می‌دهد که مقامات بالای کشور، چه به‌روزبرنامه‌های پنج‌ساله می‌آوردند.

اقتصاددان تهرانی آهی می‌کشد و می‌گوید: «در حقیقت، اقتصاد ما روی کاغذ برنامه‌ریزی شده ولی همیشه تابع بدیهه‌گوئی‌هاست! و تمام نقش سازمان برنامه وسیله‌ایست برای تقسیم درآمدهای نفت بین وزارتخانه‌های مختلف... هیچ‌گونه تجدید نظر واقعی برای دوره درازمدت وجود ندارد، اقدامات بسیار مهمی که در بیست سال گذشته بعمل آمده است از قبیل اصلاحات ارضی، پیکار با بیسوادی، تعمیم بیمه‌های اجتماعی، ایجاد کارخانه ذوب‌آهن و فولادسازی اصفهان، تأسیس کارخانه‌های ذوب مس در جنوب شرقی و امثال آن، هیچ کدام با برنامه پیش‌بینی نشده است.» بعد از این تشریح شرایط خاص درباره برنامه و تفسیر آن پیش از اینکه برنامه پنجم را بررسی کنیم باید چند کلمه‌ای درباره نقش بودجه در اقتصاد ایران شرح دهیم:

از زمان سلسله قاجاریه، نزدیک به چهل درصد از بودجه دولت از منابع داخلی تهیه می‌شد. سه منبع دیگر بودجه عبارت بود از عوارض گمرکی، مالیات - های غیر مستقیم و انحصارات، حق الامتیاز نفت و دیگر منابع طبیعی. کسربودجه

را از محل کمک و وام‌های خارجی تأمین می‌کردند. در زمان حکومت مصدق ایران کاملاً بستگی به تولید داخلی خود پیدا کرد و بودجه کل کشور از ده میلیارد ریال تجاوز نمی‌کرد. امروز تأمین بودجه از تولید داخلی بیش از پنج درصد بودجه نیست! و سهم نفت نقش مؤثری در درآمدهای دولت دارد. در سال ۱۹۷۵ سهم نفت هشتاد و هفت درصد کل بودجه بود و فقط سیزده درصد آن از عوارض و مالیات‌ها تأمین می‌شد.... برای سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ پیش‌بینی شده بود که سهم مالیات‌ها و عوارض دریاقتی ۲۷/۹ درصد کل بودجه را تشکیل خواهد داد! ولی با پیش آمدن اعتصابات و وقایع اخیر محقق است که این پیش‌بینی‌ها به تحقق نخواهد پیوست. تقلیل درآمدهای نفتی در اثر شناوری نرخ دلار با ارزهای دیگر و همچنین تعطیل تولید طولانی نفت در اثر اعتصابات اخیر، سهم درآمد نفت را در بودجه کل کشور بطور چشمگیری کم کرده است. تخمین زده شده است که کسر بودجه کل کشور در سال ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ به ده تا دوازده میلیارد دلار خواهد رسید که این مبلغ کلی را اگر بحساب سرمایه سرانه بگذاریم بهر نفر از مردم ایران سیصد دلار خواهد رسید و این مبلغ مساوی است با درآمد سرانه مردم ایران در سال ۱۹۶۰ گرچه درآمد سرانه مردم ایران از آن سال به هفت برابر افزایش یافته ولی این کسر بودجه هم نگران‌کننده است.

دولت در زندگی اقتصادی ایران نقش عمده اصلی را بازی می‌کند؛ نخست به علت سنگینی بودجه‌ای که دارد و بعد از آن به علت اینکه اولین کار فرماست و بیست درصد مردم فعال برای او خدمت و کار می‌کنند، دولت ایران، اولین سازنده و بزرگترین تاجر واردکننده کالاهای مختلف است، نفت و گاز و برق تولید می‌کند و دارای صنایع سنگینی از کارخانه‌های سیمان، آهن و فولادسازی و امثال آن است.

نقش مشخص دولت در برنامه‌های پنج‌ساله باندازه‌ای که بآن احترام گذارد وزن می‌دهد بعقیده نراقی اقتصاددان: «نظریه اساسی الگوی توسعه ایران اختلاطی از نظریات کینز (Keynez) و شومپیتر (Schumpeter) است. این الگوی توسعه بر اثر توصیه‌های بانک جهانی و کارشناسان اروپائی تصویب و پذیرفته شده است.» برطبق این الگو، کشورهای جهان سوم از نظر افراد ماهر و کارآمد کمبود دارند و دولت باید آنها را پرورش دهد و راههای ارتباطی و وسائل نقلیه را بسازد تا کشور رو به توسعه گذارد. در کشورهای جهان سوم، نقصان تکنولوژی و مهارت‌های فنی و سرمایه چیزهائی است که شرکتهای خارجی معتبر و با تجربه را بر آنها مسلط می‌گرداند.

در طول سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ بحران اقتصادی ایران تازیانهای بود که برپیکر تولیدکنندگان کوچک محلی فرود آمد و آنها قربانی انباشته شدن بازاری شدند که کالاهای وارداتی در آن جمع شده و هجوم آورده بود. بسیاری از مؤسسات تولیدی در این زمان از بین رفتند و یا جذب مؤسسات بزرگتر شدند.

بانک توسعه صنعتی و معدنی در این زمان بوجود آمد و بجای کمک به این مؤسسات به تقویت و کمک شرکتهای چند ملیتی وارد کننده که کلیه کارخانه‌هایی چون اتوموبیل‌سازی، وسایل الکتریکی خانه‌داری، و نوشابه‌سازی را در دست داشتند شتافت و با ایجاد کارخانه‌های جدید در نقاط مختلف ایران، ایرانیان به تکنولوژی فراوانی دست یافتند که قبلاً از آن اطلاعی نداشتند.

این کارخانه‌های گرانقیمت و پیچیده که قسمت مهمی از آن خود کار شده بود وقتی بکار افتاد که همراه آن مهندسين و کارشناسان متخصص صنعتی آمدند و آنرا بکار انداختند. اینجاست که پی‌پی‌بی می‌بریم چرا مقامات مسؤل نتوانستند آرزوی شاهانه را با اجرای برنامه پنجم برآورده کنند و ایران را بصورت یکی از کشورهای بزرگ صنعتی در آورند که کالاهای صنعتی خود را به خارج از کشور صادر کند. برای آماده کردن کشور از نظر خطوط و وسایل ارتباطی‌ای که نداشت ۳/۷ میلیارد دلار اعتبار پیش‌بینی شده بود که باید در سه مرحله به‌انجام برسد.

ظرفیت بنادر در آخر سال ۱۹۷۱ (هفت میلیون تن) بود که باید به ۲۹ میلیون تن افزایش یابد و این رقم در ۱۹۷۴ تجدید نظر شد و به هشتاد میلیون تن افزایش یافت! سه بندر اصلی: بندر شاهپور، بندر عباس و بندر خرمشهر نوسازی و بازسازی شد زیرا واردات غله و مهمات و سلاحهای ارتش به این سه بندر وارد می‌شد و مس و محصولات پتروشیمی از آن صادر می‌گردید، ساختمان شاهراه اصلی ۱۲۸۵ کیلومتری تهران-قم-اصفهان و قم به اهواز و بندر شاهپور بیشتر اعتبارات راه‌سازی را به خود اختصاص داده و مثلاً برای ساختمان شاهراهها و جاده‌های تبریز، مشهد و شهرهای شمالی که چون کمربندی بدور دریای خزر کشیده شده است مبلغ کمی باقی گذاشت. و بالاخره آماده کردن فرودگاهها ادامه یافت و تجهیز فرودگاه بین‌المللی تهران از اولویت برخوردار گردید و برای خرید هواپیماهای مسافربری بوئینگ و ایرباس ولدی‌الاقتضاء تبدیل آن به کنکورده اعتبارات مهمی اختصاص یافت.

طبق بررسی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر: «بررسی شبکه راه‌هایی که در ایران ساخته می‌شود نشان می‌دهد و ثابت می‌کند که مملکت در داخل آن توسعه نمی‌یابد زیرا اگر چنین بود باید این شبکه ارتباطی جاده‌ها، قطب‌های داخل کشور را به بنادر متصل سازد... در حقیقت ساختمان بنادر و جاده‌ها در ایران

فقط جوابگوی نیازهای سیاسی نظامی دولت‌های مسلط بر این کشور است. بررسی محل بنادر و جاده‌ها و فرودگاه‌ها بصراحت ثابت می‌کنند که ایران به سه ناحیه اقتصاد نظامی تقسیم شده است که با سه راه ارتباطی—جاده‌ها، راه‌آهن و دالانهای هوایی—به بنادری پیوسته است که محصولات مصرفی و اسلحه و مهمات را وارد می‌کنند و نفت، مس و دیگر ثروتهای طبیعی را صادر می‌نمایند.»

دومین فصل بزرگ برنامه پنجم مربوط به قسمت کشاورزی است که برای توسعه و گسترش آن ۵/۴ میلیارد دلار هزینه و سرمایه‌گذاری اختصاص یافته و در نظر گرفته شده است.

اگر نوشته مجله تهران اکونومیست را قبول کنیم از سوم ژوئیه ۱۹۷۶ ۳۲/۶ درصد این مبلغ فقط در طول سه سال اول برنامه بطور قطع خرج شده است و این اعتبارات اصلاً برای استفاده «شرکت‌های کشت و صنعت» و «آماده‌سازی بازار کشاورزی» بمصرف رسیده است و این جمله عقیفانه، کمک‌های واردات مواد غذایی را در بر می‌گیرد و این کمک‌ها بیش از نصف این هزینه‌ها را بلعیده است.

در حالیکه ایران باید از نظر محصولات کشاورزی نیازهای خود را رفع نماید در سال ۱۹۸۵، ۵/۴ میلیارد دلار مواد غذایی وارد این کشور شده و این مبلغ هر سال بهمین مصرف رسیده است.

آنچه در قسمت صنعتی در برنامه گنجانده شده است بیانگر خواسته‌های رژیم است که دو فصل مهم آن مربوط است به نفت، گاز و پتروشیمی، بهره‌برداری و تبدیل فلزات، صنایع نظامی، صنعت محصولات مصرفی، برق.

در سال ۱۹۷۲، قبل از افزایش بهای نفت، ایران سالیانه صد میلیون دلار در تولید و صادرات طلای سیاه سرمایه‌گذاری می‌کرد. بعد از افزایش بهای نفت، کنسرسیوم یا هفت خواهران نفتی دولت ایران را وادار کردند که تقریباً تمام سرمایه‌گذاری نفت را بعهده بگیرد. میزان این سرمایه‌گذاری شش میلیارد دلار برای پنج سال برنامه بود. شرکت‌های نفتی که ابداً بطور مستقیم دخالتی در تولید نداشتند و فقط خریدار و طالب این کالا بودند و کوچکترین زحمت و هزینه‌ای را برای تولید نفت به خود نمی‌دادند هدیه‌ای افسانه‌ای برای توسعه اقتصاد ملی ایران دریافت داشتند.

اگر این سرمایه‌گذاریها برای ایجاد صنایع اشتقاقی نفت بود و برای نیازهای بازار داخلی بکار می‌رفت باز هم جای شکرش باقی بود ولی وقتی پی می‌بریم که این سرمایه‌گذاریها برای پتروشیمی است زود می‌فهمیم که برای نیازهای داخلی نیست! در این قسمت، بعد از ضرورت مشارکت در شرکت‌های چند ملیتی که

واحدهای بزرگ تولیدی هستند و برای بازار بین‌المللی کار می‌کنند و سرمایه‌های آنها مختلط است توسعه‌ای در حدود ۱/۲ میلیارد دلار از طرف دولت و معادل این مبلغ از طرف شرکتهای خارجی پیش‌بینی شده است.

از همان زمانی که دولت وابستگی خود را به شرکت‌های چند ملیتی اعلام داشت کنترل اداره و انباشت سرمایه را از دست داد چنانکه همین موضوع در صنعت و فلزسازی صدق کرده است که با صنایع پتروشیمی ۵۸/۵ درصد سرمایه - گذاریهای صنعتی برنامه را به‌خود جذب کرده است. بعلت عدم هم‌آهنگی بین قسمت‌های مختلف اقتصادی، واردات از قسمت‌های مهم رشته تولیدات در کشور گردیده است. نظر به اینکه عدم ظرفیت تولید، تقاضای داخلی کشور را برآورده نمی‌سازد و مجتمع‌های پتروشیمی بیش از هشتصد هزار تن کود شیمیائی که مصرف کشاورزی است فراهم نمی‌آورند افزایش این تقاضا که در اثر قدرت خرید پیدا شده است سرمایه‌گذاری در این رشته صنعتی را می‌افزاید.

بدون اینکه وارد بحث مشروح از سومین قسمت برنامه شویم، در مورد صنایع نظامی که مربوط به فصل چهارم است باید یادآوری کنیم که دولت باید ۱/۲ میلیارد دلار برای بهره‌برداری و تولید فلزات بمصرف رساند که در مقابل بخش خصوصی در این قسمت باید ۲/۲ میلیارد مصرف کند.

در حالیکه کشورهای صنعتی و توسعه یافته با کسر سنگین صنایع پولادسازی خود دست به‌گریبان هستند. ایران، صنایع پولادسازی خود را از نوع کشورهای قدیمی بدون هیچگونه بحثی شروع کرده است و به‌همین علت است که باید سؤال کرد در این کشور تولیدکننده نفت چرا کارخانه فولادسازی بزرگ آریاسهر با کمک شورویها در نزدیکی اصفهان بنا گردیده و با زغال سنگ کار می‌کند؟ همچنین شگفت‌آور است که کارخانه ذوب‌آهن و فولادسازی به‌ساختن تیرآهن مشغول است و اگر برای صادرات کار کند، چیزی جز قطعات یدکی اتوموبیل که تقلیدی است نمی‌سازد. جمشید آموزگار روز نهم اوت ۱۹۷۸ نتایج دوران دوازده ماهه نخست‌وزیری خود را اعلام داشت و به تجزیه و تحلیل اجرای برنامه پنجم پرداخت و مخصوصاً توضیح داد که بچه‌طریقی اجرای برنامه پنجم را رعایت کرده است و گفت تحولی در سرمایه‌گذاری صنایع داده شده است و برای پنج سال برنامه، ۷۸۰ میلیارد ریال که معادل (یازده میلیارد دلار) است برای سرمایه‌گذاری در صنایع اختصاص داده شده است درباره این سرمایه‌گذاری باید گفت که سهم بخش عمومی ۲۷۷ میلیارد و سهم بخش خصوصی ۵۰۳ میلیارد ریال است سرمایه‌گذاریها در صنایع شیمیائی و پتروشیمی که قسمت بزرگی از امید دولت است و درآمدهای غیر نفتی را دربر دارد کمتر از مقدار پیش‌بینی شده است:

۵۲/۴ میلیارد ریال (۷۵۰ میلیون دلار) در مقابل ۷۶/۴۴ میلیارد ریال معادل ۱/۱ میلیارد دلار پیش‌بینی شده. همچنین یک درجه پائین‌تر سرمایه‌گذاری در صنایع مکانیکی شده، بدین ترتیب مبلغی که پیش‌بینی شده بود ۲۸/۵۲ میلیارد ریال بود که در عمل ۲۳ میلیارد سرمایه‌گذاری شد. این اشکالات موجب پیدایش موانع دیگری در سرمایه‌گذاری صنایعی که اهمیت زیادی در کشور دارد و آینده صنایع پایه مربوط بآنست، شده است مثل صنایع برقی و الکترونیکی. برای این رشته از صنایع ۱۳/۵۵ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری پیش‌بینی شده بود که در عمل سرمایه‌گذاری از مبلغ ۶/۶ میلیارد ریال تجاوز نکرد!

## جدول ۱

هزینه‌های انجام شده برای افزایش تولید داخلی و آنچه انجام نشده است  
(در برنامه پنجم)

فصل	مبلغ سرمایه‌گذاری به میلیارد دلار	درصد (به نسبت کل)
سرمایه‌گذاری غیرتولیدی در داخل ایران،		
۱. هزینه‌های جاری	۵۰٫۲	۴۰٫۷
۲. بازپرداخت وام‌های خارجی	۶	۵
۳. سرمایه‌گذاری خارج از کشور	۱۱	۸٫۸
۴. پرداخت‌های دیگر	۱۳٫۴	۱۰٫۴
۵. سرمایه‌گذاری در نفت، گاز، پتروشیمی برای صادرات	۷	۵٫۷
۶. سرمایه‌گذاری برای تهیه مسکن، کمک دولت برای مواد غذایی، صنایع نظامی و خدمات وارداتی	۲۷٫۲	۲۲٫۸
۷. سرمایه‌گذاری‌هایی که برای تولید در داخل ایران انجام شده به‌علاوه مونتاز قطعات وارده از خارج	۸	۶٫۶
	۱۲۲٫۸	۱۰۰

دکتر بنی‌صدر با تشریح و تفسیر جدول بالا نتیجه‌گیری می‌کند که از مبلغ کل ۱۲۲/۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری که از طرف دولت ایران در برنامه پنجم پیش‌بینی شده است فقط ۶/۶ درصد آن در رشته‌هایی است که در داخل کشور بمنظور تولید بکار رفته است و بقیه آن فقط قدرت خرید داخلی ایران را بوجود

می‌آورد که هدف آن چیزی جز افزایش تولید در خارج از کشور نیست!

### سیاست وارداتی

آمار رسمی این حقیقت را کتمان نمی‌کند که ایران پیرو سیاست وارداتی است. توسعه واردات جزء لاینفک سیاست اقتصادی است که بوسیله شرکت‌های چند ملیتی تحمیل شده و رژیم آنرا اجرا می‌کند.

این سیاست رشته‌های مختلف اقتصاد کشور را از پای درانداخته و آنرا مقهور و مغلوب وابستگی کامل واردات خارجی کرده است. باستثنای تجدید نظرهایی که ناگهان این وابستگی را بهم می‌زند از رژیمی که از سیاست وارداتی پیروی می‌کند انتظار عاقلانه‌ای نمی‌توان داشت.

از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۳ واردات از خارج به میزان هشتاد و یک درصد افزایش یافته و ارزش آن بمبلغ سه میلیارد دلار در هر سال بالغ گردیده است. در این زمان استخراج و صدور نفت هم افزایش یافته و بموازات آن واردات جهش کرده است چنانکه طبق آمار بازرگانی خارجی در آخر سال ۱۹۷۴ واردات کشور به ۱۰/۵ میلیارد دلار و در سال ۱۹۷۶ به ۱۶ میلیارد دلار رسیده است که مبلغ اخیر را باید به ترتیب بین واردات زیر تجزیه و تحلیل کرد:

۱- بخش خصوصی: ۷/۹ میلیارد دلار.

۲- سازمان برنامه: ۳۷۷ میلیون دلار.

۳- شرکت ملی نفت ایران: ۴۷۰ میلیون دلار.

۴- سازمانهای دیگر دولتی و ارتش: ۷/۳۰۵ میلیارد دلار.

امروز افزایش سطح واردات در حدود ۱۸ میلیارد دلار است که بیست و پنج درصد ترقی داشته است و این رقم، بیانگر وزن و حجم خارق‌العاده کالاهایی است که هر سال وارد کشور می‌شود و منظره مجسم آن، قطار کامیونهای حامل کالا است که بطول چندین کیلومتر از مرز ترکیه وارد ایران می‌شود.

در روزنامه لوموند، مورخ سوم و چهارم اکتبر ۱۹۷۶ «اریک رولو» اوضاع بنادر ایران را که تا کنون سابقه نداشته است اینگونه وصف می‌کند: «در آخر سال گذشته چهارصد کشتی در بندر خرمشهر و بندر شاهپور نوبت گرفته بودند و منتظر بودند که بار خود را خالی کنند، حد متوسط انتظار کشتی‌ها برای خالی کردن بار اکنون به پنج ماه رسیده است که هزینه‌های اضافی آن به واردکنندگان کالا تحمیل می‌شود. در سال ۱۹۷۵ و ۱۹۷۶ بیش از یک میلیارد دلار بعنوان خسارت تأخیر تخلیه کشتی‌ها به کمپانیهای کشتیرانی پرداخته شده است. به این



مبلغ باید پولی را افزود که میزان آنرا نمی‌توان تعیین کرد و آن دور ریختن کالاهای فاسد شدنی است که به بنادر و فرودگاههای کشور وارد شده ولی بعلت عدم کفایت وسائل نقلیه نتوانسته‌اند بموقع آنرا ترخیص و حمل کنند و در نتیجه میلیاردها ثروت از دست رفته و نابود گردیده است. ضایعه جبران‌ناپذیر دیگر فروش کالاهای فاسدی است که گاهی زیانهای خطرناکی از نظر بهداشت همگانی دربر داشته است و حالا دو سال است که فروش این کالاها در پایتخت کشور سبب مسمومیت‌های زیادی گشته که قربانیان چندی در پی داشته است درحالیکه واردات سوار آسانسور شده است و بسرعت بالا می‌رود، صادرات غیر نفتی درپله - کانه از نفس افتاده و نمی‌تواند حتی یک پله بالا برود؟... صادرات غیر نفتی در سال ۱۹۶۷ به دو بیست میلیون دلار، در سال ۱۹۷۲ به مبلغی کمتر از پانصد میلیون دلار، و امروز به پانصد و پنجاه میلیون دلار رسیده است که معادل ۸۲٪ درصد تولید ملی مواد خام است.

این موضوع باعث نگرانی و اضطراب است که صادرات کشور بدون نفت حتی امروز نیز بمیزان چهار درصد واردات نمیرسد و البته با احتساب صادرات نفت این درصد تغییر می‌کند.

میزان کل صادرات در سال ۱۹۷۳ بیست و چهار درصد تولیدات ملی مواد اولیه بوده است که در سال ۱۹۷۳ به چهل درصد ترقی یافته است ولی در سال ۱۹۷۵ بمیزان سی و شش و نیم درصد و باز در سال ۱۹۷۶ بمیزان ۲۲/۷۵ درصد کاهش یافته است.

یک بیماری مزمن به جان بازرگانی خارجی ایران افتاده و آنرا چون موریانه می‌خورد و از پای درسی آورد و اسب چوبی<sup>۳۴</sup> شرکت‌های چند ملیتی بر ضد استقلال اقتصادی ایران تاخت و تاز می‌کند.

قالی و فرش‌های دستباف ایران یکی از اولین کالاهای غیر نفتی صادرات کشور است ولی صادرکنندگان فرش ایران دچار اشکالات شدیدی شده‌اند. سیر صادرات فرش ایران مرتباً رو به کاهش گذاشته و بنظر نمی‌رسد که در آینده بتوان از کاهش آن جلوگیری کرد. این موضوع را احمد مطهری دبیرکل سندیکای

۳۴. اسب چوبی تروا يك افسانه قديمی است که طبق آن یونانیان جنگجو که شهر تروا را محاصره کرده بودند و موفق به فتح آن نمی‌شدند حيله‌ای بکار بردند و اسبی غول‌پیکر از چوب ساختند و دم دروازه تروا رها کردند و رفتند. ساکنین شهر تروا که این اسب عظیم هیکل را دیدند آنرا بداخل شهر خود کشیدند ناگهان جنگجویان یونانی که در درون اسب چوبی پنهان شده بودند بیرون آمدند و شهر را تسخیر کردند و به تصرف خود درآوردند. -م.

صادرکنندگان فرش گفته و توضیح داده است که: در سال ۱۹۷۳ تا تابستان ۱۹۷۸ صادرات فرش‌های دستباف ایران به ۱۴۶۲ تن رسیده است. دو سال است که در اثر رقابت‌های شدید تولیدکنندگان فرش در هندوستان، چین، پاکستان، و چندین کشور کمونیست اروپای شرقی صادرات فرش ما به ۶۹۲۷ تن و سال گذشته به ۶۱۵۸ تن تقلیل یافته است و این تنزل صادرات فرش در طی شش سال به میزان پنجاه درصد رسیده است که رقم وحشتناکی است. وخاست اوضاع صادرات پنبه ایران که بعد از فرش، مقام دوم را در صادرات کالاهای غیر نفتی دارد کمتر از صادرات فرش نیست.

شکست آشکار سیاست غلط، که هدف آن کمک به تولیدات محلی واردات و توسعه صادرات است عملاً هیچگونه استثنائی در هیچ یک از رشته‌های کالا ندارد. بدون شک اینجا و آنجا بعضی پیشرفتها برای محدود کردن وابستگی به خارج ثبت شده است.

جمشید آموزگار وقتی نخست‌وزیر بود در گزارشی که داد از اینکه تولید سیمان کشور در دو سال اخیر از ۵/۵ به ۱۱ میلیون تن افزایش یافته است تقدیر کرد و حدس زد و احتمال داد که این میزان تولید سیمان کشور در سال ۱۹۷۹ به ۱۴ میلیون تن برسد و نیازهای کشور را برآورده سازد بطوریکه دیگر احتیاجی به ورود سیمان از خارج از کشور نباشد. ولی خوش بینی اعداد رسمی را باید با احتیاط تلقی کرد، عده زیادی از کارفرمایان از کمبود سیمان (در غیر از بازار سیاه) شکایت دارند.

گفته می‌شود کمبود سیمان در دو سال گذشته بطور مصنوعی ایجاد شده بود تا به شرکتهای وابسته به خاندان سلطنتی فرصت دهد میلیونها کیسه سیمان را در بازار سیاه به بهای هر کیسه حداقل ۶۰ ریال بفروشند و حال آنکه این سیمان‌ها را از خارج به بهای هر کیسه صد ریال وارد کرده بودند تا شهرک بزرگی در غرب تهران بسازند. در حالیکه به «دهه صادرات» نزدیک می‌شویم صادرکنندگان محصولات صنعتی ایران هنوز از جای خود تکان نخورده‌اند و بنظر هم نمی‌رسد که موفق شوند محصولات صنعتی ساخت ایران را به خارج از کشور صادر کنند زیرا همسایگان ایران مثل ترکیه، افغانستان، پاکستان فقیرند و قدرت خرید کالاهای صنعتی را ندارند و کشورهای ثروتمند خلیج فارس هم مستقیماً کالاهای مورد نیاز خود را از کشورهای صنعتی پیشرفته وارد می‌کنند و تنها یک پیش‌بینی تأیید می‌شود و آن اینست که مخازن نفت رو به پایان گذاشته است.

وقتی به تابلو نمودار وضع اقتصادی ایران می‌نگریم یکی از دردهای اقتصاد ملی نظر ما را به خود جلب می‌کند و آن موضوع «تورم» است. با یک آهنگ

متوسط می‌درصد در سال‌های ۱۹۷۷-۱۹۷۶ ترقی قیمت‌ها به نسبت غم‌انگیزی بالا رفته است، مخصوصاً افزایش تورم برای زندگی روستائیان طاقتفرماست زیرا درآمد آنها سالهاست که در اثر تثبیت قیمت محصولات زراعتی ثابت مانده است و برخلاف کارگران و کارمندان اضافه‌مزد و حقوقی دریافت نکرده‌اند. افزایش دستمزد کارگران شرکت نفت بمیزان چهل درصد که در سال ۱۹۷۸ در اثر اعتصابات پی‌درپی از طرف مقامات مسئول به تصویب رسید یک تصمیم سیاسی بود که در یک وضع بحرانی از طرف رژیم که در خطر اضمحلال قرار گرفته بود اتخاذ گردید.

یکی از استادان اقتصاد ایران عقیده دارد: «تورم در ایران تنها در اثر پدیده وارداتی خارج از کشور نیست بلکه بیشتر در اثر اصول اقتصاد و سیاستی است که در کشور ما از آن پیروی می‌شود. از سالهای ۱۹۶۰ به اینطرف دولت پول نفت را بدون تمیز و تشخیص و باسانی تمام به کسانی داد که تعهد کردند در راه ایجاد کارخانه‌های صنعتی مصرف کنند چنانکه فی‌المثل اعتبارات و وامهایی با بهره کم و ارزان داد و برای واردات عوارض و مالیات دریافت نکرد و از این قبیل کارها... در این زمان مشاغلی با درآمدهای زیاد پدیدار گردید چنانکه مثلاً به مهندسی که در دانشگاه با تدریس خود ماهی چهل هزار ریال دریافت می‌داشت پیشنهاد می‌شد که در کارخانه‌ها و شرکت‌ها با حقوق سه و یا چهار برابر آن به کار اشتغال ورزد.

«از این زمان عدم تساوی و بیعدالتی درآمدها بین مردم به وخامت گرایید و کسانی که درآمدهای بالا را بدست آورده بودند زندگی و سرو وضعی پیدا کردند که با زندگی طبقات متوسط بسیار فاصله و اختلاف داشت. بعضی از این ثروتمندان نوپا، دو میلیون دلار برای ساختمان ویلائی در شمیران خرج می‌کردند در حالیکه در همان وقت کارگران بسیاری با تنگدستی یک اطاق در محله‌های جنوبی شهر به ماهی هفتصد ریال کرایه می‌کردند و حداقل پنج یا شش نفر در آن سکونت می‌کردند و می‌خواستند!»

این عدم تساوی موجب شد که از طرف یک طبقه اقلیت، اموال و خدماتی باقیمت‌های نجومی درخواست شود. از نظر مالیاتی هم هیچگونه اصلاحی بعمل نیامد تا چنین اشخاص متمولی بیشتر مالیات بدهند و برعکس کارمندان دولت و حقوق بگیران بودند که مرتب از منابع درآمد خود مالیات می‌پرداختند تعداد کارمندان دولت هفتصد هزار نفر است که بیش از ده برابر زمان حکومت مصدق شده است. متمولین و سرمایه‌داران از زیر بار مالیات شانه خالی می‌کنند و یا اگر چیزی بپردازند بسیار اندک است. به این عوامل تورمی، باید عامل عدم

تناسب رویه افزایش بین عرضه و تقاضا را ضافه کنیم و صنعتی شدن کشور به این وضع کمک کرده است زیرا نمی‌تواند جوابگوی مجموع نیازهای مردم ایران باشد. دولت تسهیلاتی فراهم آورده است تا انحصاراتی که زمانی در مملکت بود باقی بماند و انحصارگران برای کالاهای خود هر قیمتی خواستند تعیین کنند. و تصادفی نیست که در تمام شرکتهای انحصاری، اعضای خاندان سلطنتی، دربار، یا کارمندان عالی‌رتبه مشارکت دارند بدون اینکه گاهی این شرکتها تشکیل شوند و یا بتوانند به حیات خود ادامه دهند. در مقابل اخذ پروانه تأسیس یک مؤسسه یا ساختمان یک کارخانه، صاحبان صنایع و بازرگانان سهامی را مجاناً به اشخاص منتفذ واگذار می‌کنند و از همان زمان واگذاری سود سهام آنها را هم در نظر می‌گیرند و مرتب می‌پردازند و این یک باج ایرانی است که در رأس آن نزدیکان و حتی خود شاه از آن استفاده می‌کنند. وقتی فشار تورم خیلی شدید شد دولت‌ها پی در پی با آن باین ترتیب مبارزه می‌کنند که محصولات زیادی از جنس مشابه تولیدی در ایران که گران شده وارد می‌کنند و با آن به رقابت برمی‌خیزند! نتیجه این می‌شود که عده‌ای ورشکسته می‌شوند و بر شماره بیکاران افزوده می‌گردد بدون اینکه قیمتها برای مدتی طولانی پایین بیاید زیرا کار دولتها مثل عمل پزشکی است که علت بیماری را تشخیص نمی‌دهد و برای ساکت کردن درد بیمار، مرفین تزریق می‌کند!

بین علل اساسی تورم در اقتصاد ایران باید از بعضی واحدهای تولیدی نام ببریم که ظرفیت کافی برای تولید ندارند و حال آنکه مقدار زیادی سرمایه بمصرف آن رسیده است. سدهای گمرکی همسایگان، تقویت رقابت و ضعف تقاضای داخلی بعضی از کارخانه‌ها را به کندی می‌گرداند.

کارخانه‌های صنعت مونتاژ اتوموبیل بیش از سی درصد ظرفیتشان کار نمی‌کنند و با تولید محدودی در حدود ۱۶،۰۰۰ دستگاه در سال، این صنعت بعلت عدم بازدهی در مقابل سرمایه‌ای که در آن بکار رفته است نقش تورم-انگیزی را بازی می‌کند. بحران اقتصادی و افزایش قیمت‌ها در اوت ۱۹۷۷ مستمسکی بدست شاه داد تا امیرعباس هویدا یکی از باوفادارترین همکاران خود را که نزدیک به سیزده سال نخست‌وزیر بود برکنار کند. جمشید آموزگار نخست‌وزیر جدید در برنامه کار خود اعلام داشت که دولت وی مبارزه با تورم را یکی از اولویت‌ها می‌شمارد ولی او در انجام این کار موفقیت ضعیفی پیدا کرد که به کندی فعالیت اقتصادی و افزایش بیکاری منتهی شد.

این وضع کشوری بود که بدون دستیابی به رشد اقتصادی قابل توجهی از تورم رنج می‌برد. چه کسی این سیاست را برقرار کرده بود؟ اگر آمار رسمی را قبول

کنیم که جداً بی‌اندازه دستکاری شده‌اند و مبنا را در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۶ برصد قرار دهیم شاخص هزینه مسکن در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۸ به ۲۱۷ و شاخص هزینه خوراک به ۱۶۵ و کالاها و خدمات به ۱۶۰ ترقی یافته است. در حقیقت در طول سالهای ۱۹۷۶-۱۹۷۷ بطور متوسط درقسمتهای مختلف میزان تورم سی درصد شده است که در سالهای بعد به بیست و پنج درصد رسیده است.

بحران سیاسی و اجتماعی که در تابستان ۱۹۷۸ سراسر ایران را فراگرفت و تصمیمات و رفتار سرزنش آسیر رژیم و امتیازاتی که برای جلب رضایت دیگران واگذار کرد و بالاخره حرکت وضعی سریع دولت‌ها نگذاشت سیاست ضد توریسم ادامه یابد و خواسته‌های مردم خشمگین ایران انجام گردد. اگر سیاست اقتصادی ایران در بیست سال گذشته خدمت زیادی به مردم نکرده و استقلال کشور را حفظ نموده است ولی برعکس تغییرات بنیادی بیشماری در روابط بخشهای بزرگ اقتصادی و تقسیم مشاغل اجتماعی فعال، انجام داده است.

### انفجار جمعیت

بنابه علم جمعیت‌شناسی، افزایش جمعیت در کشورهای درحال توسعه بسیار چشمگیر است و شاید ازدیاد جمعیت در این ممالک یکی از مشخصات ظاهری کشورهای در حال توسعه باشد. ایران با یک مقیاس افزایش نزدیک به سه درصد، در سال ۱۹۴۵ پانزده میلیون، در سال ۱۹۵۶ بیست میلیون در سال ۱۹۶۶ بیست و هفت میلیون و امروزی و پنج میلیون نفر جمعیت دارد و جمعیت ایران در دوازده سال آینده باید به پنجاه میلیون نفر برسد. اقداماتی که برای کنترل جمعیت در ایران بعمل آمده موفقیت نسبتاً درخشانی داشته است و طبقات متوسط و پایین توانسته‌اند تعداد اولاد خود را کنترل کنند. ولی مردم مرفه و غربی‌شده شهرهای بزرگ که از ابتدا در فکر فرزند کمتر و آسایش بیشتر بوده‌اند خود بخود تعداد فرزندان خویش را کنترل کرده‌اند. مطالعه چند جدولی که در زیر می‌آوریم اهمیت تحولی را که در طول ربع قرن اخیر در ایران صورت گرفته است بخوبی ثابت می‌کند:

## جدول ۲

تحول جمعیت از سال ۱۹۵۶ (درصد)

سال	۱۹۵۶	۱۹۶۶	۱۹۷۶	۱۹۷۹ پیش‌بینی است
جمعیت روستاها	۶۸۰۶	۶۱۰۳	۵۳۰۱	۵۰
جمعیت شهر	۳۱۰۴	۳۸۰۷	۴۶۰۹	۵۰

## جدول ۳

تقسیم جمعیت برحسب سن (درصد)

سال	۱۹۵۶	۱۹۶۶	۱۹۷۶
کمتر از پانزده سال	۴۲٫۲	۴۶٫۱	۴۵٫۵
از پانزده تا ۶۴ ساله	۵۳٫۸	۵۰	۵۱
از شصت و پنج به بالا	۴	۳٫۹	۳٫۵

## جدول ۴

تقسیم جمعیت فعال از سن ده سال به بالا (درصد)

سال	۱۹۵۶	۱۹۶۶	۱۹۷۶
کشاورزی و صنایع استخراجی	۵۶/۷	۴۶/۶	۳۵
صنایع و ساختمان...	۱۹/۵	۲۵/۹	۳۲/۳
خدمات . . . . .	۲۳/۸	۲۷/۵	۳۲/۷

## جدول ۵

سهم قسمتهای فعال در تولید ناخالص (PNB)  
(درصد)

سال	۱۹۵۹	۱۹۶۶	۱۹۷۶
کشاورزی آنها	۳۳/۳	۲۵/۵	۹/۴
صنایع و ساختمان	۱۴/۵	۱۸	۲۰/۵
نفت	۱۰/۷	۱۵/۹	۳۸
خدمات . . . . .	۳۸/۳	۴۲/۷	۳۲/۱

تغییراتی که در این جدولها چشمگیر است تمام خدمات و مخصوصاً خدمات نفتی است در حالیکه کشاورزی می‌و پنج درصد از جمعیت فعال را به خود جذب کرده است پیش از ۹/۴ درصد از تولید ناخالص ملی را بوجود می‌آورد و حال آنکه با کمتر از یک درصد جمعیت فعال، نفت سی و هشت درصد از تولید ناخالص ملی را در دست دارد.

## شهرهای آسیب پذیر

ایران جمعیتی جوان دارد که شصت درصد آن کمتر از بیست سال دارند و این جمعیت با آهنگ مهاجرت دسته جمعی روستائیان که دولت آنرا تشویق می‌کند خیلی زود شهرنشین می‌شود بطوریکه امروز از هر دو نفر ایرانی، یکی شهرنشین شده است و در شهرهایی که کمتر از پنج هزار نفر ندارد، سکونت دارد. پس شهرهای بزرگ خیلی زود و سریع بزرگ تر و انبوه تر شده اند و تهران از این جهت شهر نمونه علنی و مشهودی است. جمعیت تهران که در سال ۱۹۰۰، یعنی ۷۹ سال پیش صد هزار نفر بوده است در سال ۱۹۴۰ پنج برابر شده و امروز به چهارمیلیون ونیم نفر رسیده است. این وضع در اثر تورم سریع و بی عدالتی و بالا بودن سطح درآمد اقلیت ثروتمندی بود که سفته بازی لجام گسیخته‌ای روی زمین و اسلاک شهری را تشویق می‌کرد، بهمین جهت هیچ امکان دیگری جهت سرمایه‌گذاریهای جدی برای سرمایه‌داران وجود نداشت و

آنها هم خواه و ناخواه به معاملات زمینی و املاک شهری کشیده می‌شدند و از آن سوده‌های باد آورده هنگفتی بچنگ می‌آوردند. مطالعه آگهی‌های کوچک در روزنامه‌های پایتخت ما را کاملاً به عمق قضایا آگاه می‌کند در این روزنامه‌ها آگهی می‌کردند که ویلاهای لوکس با استخر و باغ در محله‌های شیک با اجاره سی هزار تومان در ماه به خواستاران واگذار می‌کنند همینطور اجاره ماهانه سه اتاق در شهر کمتر از شش هزار تومان نبود؛ در همانوقت صدها هزار نفر از ساکنین پایتخت و شهرهای بزرگ ایران در یک اتاق و یا منازلی که فاقد بهداشت و راحتی بود انباشته می‌شدند. کارگران ساختمانی در ساختمانهای بی‌درو پیکر و یا در کارگاهها یا خیابانها می‌خوابیدند و بر تعداد حصیرآبادها و حلبی‌آبادها در جنوب پایتخت و در تمام شهرهای بزرگ استانها زیاد می‌شد و هر روز جمعیت تازه‌ای را به خود جذب می‌کرد. اگر تهران را از شمال به جنوب طی کنیم مناظر عجیب و بی‌اندازه متضادی خواهیم دید. در شمال، محلات شیک و اعیانی — مثل شیمران — از فضای سبز برخوردار است و تابستانها از هوای خنک و آزاد کوههای نزدیک استفاده می‌کند. در مرکز پایتخت، شهرکاری از ساختمانهای قدیمی و فاقد روح است و در نتیجه هیچ جاذبه‌ای ندارد. در تابستانها هوای تهران دم‌دار و خفکان‌آور است و تنفس را دشوار می‌کند و در تمام فصول، دود و هوای آلوده ناشی از حرکت اتوموبیلها روز بروز سنگینتر و ناراحت‌کننده‌تر می‌شود. متروئی که فرانسویها می‌خواهند بسازند معلوم نیست کی تمام خواهد شد. اتوبوس خیلی کم و نایاب است و اغلب اتوبوسها از کار افتاده است و مسافرین اتوبوس باید ساعتها منتظر بایستند. ولی در مقابل، تاکسی‌هایی که دسته‌جمعی مسافر سوار می‌کنند خیلی ارزان است و اگر کسی بخواهد از اتوموبیل شخصی خود استفاده نکند و یا سوار دوچرخه و موتورسیکلت نشود از این تاکسیها استفاده می‌کند.

مساحت تهران سیصد کیلومتر مربع است و در اغلب موارد ممکن نیست بتوان پیاده از جایی به جایی رفت. در مساحت سیصد کیلومتر مربعی تهران، بجز ساختمان بانکها و شرکتهای بزرگ و هتلها و وزارتخانه‌ها، بسیاری از خانه‌ها و ساختمانها دو یا سه طبقه‌اند و چون وسائل نقلیه عمومی نیست، ساکنان تهران باید بیش از پیش از اتوموبیل‌های شخصی خود استفاده کنند در نتیجه جا برای پارک اتوموبیلها که تعدادشان از یک میلیون اتوموبیل تجاوز کرده است بسیار کم است. برای بهبود رفت‌وآمد اینهمه اتوموبیل در تهران سرمایه‌های هنگفتی خرج شده است: یک جاده کمربندی و چند شاهراه و بزرگراه و پل‌های هوایی ساخته‌اند که تازه تمام این تأسیسات شهر را زشت‌تر کرده است زیرا



تهران فاقد فضای سبز است و اگر باغهایی وجود داشته باشد ورود مردم به آن ممنوع است؛ هر قدر بطرف جنوب تهران برویم از بازار که رد شدیم محلات و خیابانهای جنوب شهر هویدامی شود که مملو از آلونک است. ساختمانهای جنوب تهران نه آب لوله کشی دارند و نه برق و همه چیز در آنجا درهم و برهم و شلوغ است کوچه ها و خیابانها خاکی است تاکنون اسفالت نشده است و جوی های روباز، تمام کثافات و گندابهای شمال شهر را با خود به این محلات می آورد. در تابستانها تنفس در این نواحی بسختی میسر است زیرا گرمای خشک پایتخت با بوی بدی که از جویهای فاضلاب متصاعد است با گرد و خاک و دود ویوی بد اتموییلها دست بهم می دهد و آدم را خفه می کند. نسبت به تهیه مسکن برای مردم محروم جنوب شهر هیچ اقدامی صورت نگرفته است سرمایه گذاری برای ساختن مسکن فقط هدف بازرگانی و سودآوری دارد و بهمین جهت است که بهای خانه و مسکن از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ هر سال دو برابر سال پیش شده است ساختمانهای لوکس بیشتر شکل ظاهری دارند و در داخل آنها به کیفیت ساختمان توجه نشده است. و اغلب این ساختمانها که توسط معماران «بسازو بفروش» ساخته می شوند گران قیمت اند از نظر بهداشتی ناقص هستند. عملاً ساختمانهایی که برای اجاره ارزان و مناسب ساخته شود و در فرانسه با علامت HLM مشخص می گردد و مخصوص کارگران و مزدبگیران و کارمندان دولت است در ایران وجود ندارد.

با اینکه دولت و شهرداری تهران سعی دارند جمعیت تهران را محدود کنند و آنرا در حد ۵/۵ میلیون نفر نگهدارند مسلم است که مثل گذشته این مقیاس بهم خواهد خورد. و جمعیت زیادتری در تهران سکونت خواهد گزید. بعضی عقیده دارند که در چند سال آینده جمعیت تهران از مرز هشت میلیون نفر هم تجاوز خواهد کرد.

این وضع قابل دوام نیست و روزی بحال انفجار درخواهد آمد. البته یکی از نکات مثبت و نادر، در تهران پایین بودن آمار جرائم است ولی از جهات دیگر کمبودهای شدیدی وجود دارد که موجب اشکالات فراوانی در زندگی مردم شده است. در تهران فاضلاب عمومی وجود ندارد و ساختمان شبکه فاضلاب تهران اگر شروع شود حداقل بیست و پنج سال طول می کشد. آب لوله کشی در تابستانها کم می شود و برق نیز قطع می گردد. همین قطع برق در تابستان سال ۱۹۷۷ باعث مرگ عده ای از بیماران در بیمارستانها شد. با وجود این، شبکه مرکزی جریان برق از خرداد ۱۹۷۸ تهران و حومه را برق می دهد و احتکار و خرید و فروش زمینها باعث ترقی قیمت زمین های بایری که بندرت دارای فضای سبز است شده است.

در برابر نیازهای فوری پایتخت در تمام زمینه‌ها «ژان کلودگی‌یو» در روزنامه لوموند، مورخ پانزدهم مارس ۱۹۷۸ مقاله‌ای در این زمینه نوشته و از اتخاذ بعضی تصمیمات بی‌مطالعه در این باره تعجب می‌کند و می‌نویسد: «ساختمان مرکز جدیدی بنام شهستان پهلوی که رژیم می‌خواهد آنرا در فضائی خالی از تراکم جمعیت بنا کند به یک شرکت مشاور انگلیسی واگذار شده است؛ طبق طرحهائی که این شرکت انگلیسی تهیه کرده است تهران هم مثل شهر جدید «برازیلیا» در برزیل که به شهر آینده معروف شده است وزارتخانه‌ها و بانکهای بزرگ و ساختمانهای عمومی و ده‌هزار آپارتمان را در پانصد و پنجاه هکتار جمع خواهد کرد و یک خیابان وسیع و طولانی آنرا به مناطق دیگر وصل خواهد کرد. ماکت شهستان پهلوی بی‌شبهات به شانزله‌لیزه و پارک توپیلری در پاریس نخواهد بود. مهندسانی که نقشه‌های آنرا تهیه کرده‌اند عقیده دارند که ساختمان آن تا بیست و پنج سال دیگر تمام خواهد شد ولی شاه عجله دارد که ساختمان شهستان تا چهارده سال دیگر تمام شود تا در جشن‌های پنجاهمین سال سلطنت وی نمونه‌ای از شکوه و جلال سلطنتش باشد؟!..»

هزینه ساختمان شهستان پهلوی چندین میلیارد دلار خواهد شد. بعضی از کارمندان عالی‌رتبه و وارد به جریان اوضاع، در ساختن این «اهرام شاهانه» فایده‌ای نمی‌بینند و عقیده دارند که پول آن باید بمصرف ساختمان برای طبقات مختلف مردم که بی‌خانه هستند برسد و یا صرف ضروریات دیگری از جمله نوسازی محلات جنوب شهر گردد. گی‌یو به سخن خود ادامه داده و می‌نویسد: در مورد تهران باید در زمینه‌های دیگر اقدام کرد زیرا درآمد کشور هیچ ارتباطی با این هوسهای جنون‌آمیز ندارد و آماری چند آنرا ثابت می‌کند؛ خرجهائی برای ساختن مترو تا ایجاد فاضلاب و تهیه آب مشروب، جاده‌سازی و تهیه مسکن جدید برای تهران بزرگ لازم است. آیا فکر نکرده‌اند اگر هفتاد و پنج طرح مفید را در پانزده سال فدای ساختن شهستان کنند در آینده نزدیکی، تهران آسیب‌پذیر، غرق در مصیبت و ناکامی خواهد شد؟

«در حال حاضر حساب کرده‌اند که انجام طرح شهستان، دویست میلیارد فرانک فرانسه هزینه دارد. این مبلغ کلان را می‌خواهند فقط صرف آراستن شهستان کنند!»

### فرهنگ پهلوی

ایران، برای اینکه قدرت صنعتی شود کافی نیست که پول کارخانه‌ها را پردازد

و آنرا در کشور پیاده کند و بکار اندازد بلکه باید چرخ این کارخانه‌ها را در گردش نگاه دارد. اگر زبامداران ایران به برکت مهاجرین روستایی از لحاظ کارگر در مضیقه نیستند اما رژیم، باینکه بی‌خیال است و نگرانی ندارد، در موضوع فرهنگی و آموزش و پرورش توده‌های مردم باشکال برمی‌خورد.

نه جشنواره‌های برگزیده معروف به «بین‌المللی» بریاست فرح که ایرانیان حق ورود آنرا نداشتند و نه فیلم‌های بیمزه و خنک و تو خالی منافی عفت که در سینماهای شهرهای مختلف ایران به نمایش می‌گذاشتند و نه فیلم‌های هندی - که داستانها و ماجراهای خوش‌عاقبت داشتند ولی طرز بیان آنها ضعیف و مصنوعی بود - و نه برنامه‌های تلویزیون یا فیلم‌های وسترن امریکائی و فیلم‌های کوتاه علمی به صورت پیش‌برنامه فیلم‌های طولانی امریکائی هیچکدام در بالا بردن سطح فرهنگ ملت کمکی نکرد و رویهمرفته نمی‌توانست کمکی بکنند زیرا چنین وظیفه‌ای نداشت. در کشوری مثل ایران که دارای فرهنگ و تمدنی بسیار غنی است چگونه می‌توان با فرهنگ غرب‌زده مردم را فریب داد در حالیکه این کار را توهینی نسبت به خود می‌دانند؟ شاعران و نویسندگان و هنرمندان بزرگ معاصر در ایران بخاطر سانسور نمی‌توانند آثار خود را نشان دهند و بهمین سبب خاموش شده‌اند و یا مخفیانه اندیشه‌های خویش را بیان می‌کنند.

فقط تنی چند از آنان که خود را به رژیم فروخته‌اند حقوق‌های خوبی می‌گیرند و چیزهائی سرهم‌بندی می‌کنند و به‌نمایش می‌گذارند. در سال ۱۹۷۷، ناصر پاکدامن، منوچهر هزارخانی، باقر پرهام، به‌آذین، علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی، اسلام کاظمیه، و تنی چند از نویسندگان با جرأت و شهامت کانون نویسندگان را تشکیل دادند. باینکه اشخاص معروفی در آن شرکت داشتند مقامات رسمی از شناسائی کانون سرباز زدند و این اقلیت متشکل را غیرقانونی دانستند. ولی امروز که سدهای سانسور با انقلاب اسلامی مردم ایران برداشته شده است این نویسندگان و شاعران و هنرمندان آثار خود را منتشر می‌سازند و با انتشار آثار خود علاقه و حقتشناسی توده‌های مردم را به‌سوی خود جلب می‌کنند.

نامه‌ها و تلفن‌های تبریکی که از سراسر کشور به کانون نویسندگان می‌شود نمایانگر اینست که مردم فریب نمی‌خورند. از طرف دیگر جای تعجب ندارد اگر فکر کنیم که پنجاه درصد مردم شهرها و شصت و چهار درصد ساکنین روستاها خواندن و نوشتن نمی‌دانند؛ و این حقیقتی غیرقابل انکار است که شاه سابق با استبداد می‌خواست همه مردم ایران را با سواد کند ولی موفقیت چندانی بدست نیاورد و در مقابل پیکار بایسوادی فیدل کاسترو در کوبا، شاه ایران شکست خورد. چرا؟

تأسیس مدارس در روستاها و ایجاد سپاهیان دانش در چهارچوب «انقلاب

سفید» که در ژانویه ۱۹۶۳ اعلام گردید نتایج ضعیفی ببار آورد. غیبت غیرموجه روستازادگان در مدرسه، مخصوصاً دختران روستائی، خیلی زیاد بود، سیاست باسواد کردن روستائیان باید مورد تجدیدنظر قرارگیرد و با اوضاع واحوال آنان تطبیق داده شود تا همه آنها برای آینده کشور افرادی باشند که حداقل خواندن و نوشتن بدانند.

مدارس و دانشگاههایی که تأسیس شده اند و اغلب با سرمایه های امریکائی و آلمانی و فرانسوی کار می کنند، تکنسیین ها و مهندسیین و حقوقدانان و استادان و پزشکان و امثال اینها را تربیت می کنند ولی هنوز مملکت از داشتن مردان علم و عمل دانشگاه دیده سخت در مضیقه است.

ورود به دانشگاهها هنوز بعلم مالی و فرهنگی برای دانشجویانی که از طبقات پایین هستند و شماره آنان بسیار زیاد است ممنوع است. هرچند این پدیده اختصاص به ایران ندارد و در کشورهای دیگر هم سابقه دارد ولی بعلم طبیعت رژیم، این وضع در ایران شدت دارد.

باوجود بعضی کوششهای رسمی بطرفداری از تساوی حقوق زن و مرد در کسب دانش و تحصیل، اکثریت پسران ایرانی، و حتی دختران ایرانی، شکل غربی گرفته آموزش و پرورش را نپذیرفتند و دختران جوان فقط به میزان یکسوم تعداد کل دانشجویان در دوره های عالی تحصیلی، شرکت داشته اند. «کنکور وحشتناک» راه ورود به دانشگاه را سد کرده است. از دوازده میلیون بچه ای که به دوره دبیرستان راه می یابند فقط سیصد و پنجاه هزار نفر می توانند در کنکور شرکت کنند و به دانشگاه وارد شوند.

مردودین کنکور چه می کنند؟ اگر توانایی مالی داشته باشند برای ادامه تحصیل به خارج از کشور می روند چنانکه هم اکنون بیش از صد هزار دانشجوی ایرانی تحصیلات خود را در خارج از کشور ادامه می دهند که از این عده ۳۷ هزار نفر در امریکا به تحصیل مشغولند که اولین اجتماع دانشجویی را دارند و پانزده هزار نفر در فرانسه تحصیل می کنند. مردودین کنکور دانشگاه که وسعت مالی برای تحصیل در خارج از کشور ندارند در بخش های خصوصی و یا عمومی به کار مشغول می شوند و سال های بعد دوباره در کنکور شرکت می کنند.

روشی که عمل می شود و طبق آن قسمتی از جوانان برای ادامه تحصیلات خود بخارج کشور می روند هیچ کاربردی نیست. مخصوصاً برای کشوری مثل ایران که در آینده احتیاج به کارمندان ماهر و مردان کار برای اداره مملکت دارد و نمی تواند تمام این جوانان را در کشور تربیت کند چاره ای جز انجام این کار نیست. منتها باید اقامت و تحصیل در خارج از کشور برای زمان مناسبی

تعیین گردد و سپس مملکت این جوانان تحصیلمکرده خارج را برای خدمت در مملکت جذب کند. دانشجویان ایرانی که سالهای زیاد در امریکا بوده‌اند و مجذوب فرهنگ امریکا شده و «راه امریکائی را برای زندگی» برگزیده‌اند و ریشه امید بازگشت به کشور زادگاهی را در قلب خود قطع کرده‌اند می‌توانند به کشور بازگردند و خیلی خوب تکنولوژی و وسائل «ساخت امریکا» را بکار اندازند.

مهاجرت دسته‌جمعی دانشجویان به امریکا این خطر را دربر دارد که پس از تحصیل و آمادگی دیگر به ایران بازنگردند و مملکت از معلومات وجود آنها محروم گردد. بعد از کشف و تمتع آزادیهای سیاسی و آزادی بیان و اجتماع، چگونه بعضی از این جوانان می‌توانند زندگی در کشور میزبان خود را به خدمت در میهن ترجیح ندهند؟ آنها می‌دانند که ساواک و شعب آن در کشورهای مختلف به کمک خبرچینان خود دست‌بکارند و همینکه دانشجویی با سوابق آزادیخواهی در خارج از کشور به مرزهای ایران وارد شد توقیف و زندانی می‌شود و تحت شکنجه قرار می‌گیرد.

دلایل دیگری هم برای عدم بازگشت آنها به زادبوم آنها وجود دارد که ازدواج یا علل دیگری است که جوامع غربی آنها را به خود جذب کرده است خصوصاً زنانی که نمی‌توانند وضع خاص خود را در ایران تحمل کنند دیگر به زادبوم خود باز نمی‌گردند. در امریکا، مثل اروپا «آزادی جنسی» یا معاشرت آزادانه پسر با دختر مرسوم است که بعضی از دانشجویان ایران را فریفته است و عده‌ای پسر و دختر جوان این وضع را پسندیده‌اند و با همین تصمیم می‌خواهند در آنجا ماندگار شوند. چنانکه یک دختر بیست و دو ساله ایرانی که از یک خانواده سرشناس است توالث غلیظی می‌کند و خود را در عطر غرق می‌سازد و شلوار جین چسبانی می‌پوشد و پیراهن یخه‌باز پدر بزرگ را بتن می‌کند و موهای بلندش را روی شانه‌هایش می‌ریزد. وی در سال دوم رشته شیمی در دانشگاه کانفرنری درس می‌خواند و تصمیم گرفته است که پس از فراغت از تحصیل در خود امریکا بماند و کار کند و به ایران بازنگردد در توجیه تصمیم خود می‌گوید: «منظره غربی من در محیط ایران بد پذیرفته شده است. یکبار که برای تعطیل تابستان به ایران رفته بودم در خیابان تهران مردان می‌خواستند بمن سنگ پیرانند و زنان چادری به من توهین می‌کردند.»

حادثه ناگواری که برای او پیش آمده است اینست که در تابستان، وقتی باخواهر و سه نفر از پسرعموهایش خواسته‌اند به استخر شنا بروند آنها را به استخر راه نداده‌اند و گفته‌اند که دخترها نمی‌توانند به این استخر بیایند و آنها در جواب گفته‌اند که ما برای شنا به استخر می‌رویم و به سالون رقص نیامده‌ایم که

برقصیم. این دختر دانشجوی ایرانی می‌گوید: «در ایران زنان بخاطر خودشان زندگی نمی‌کنند بلکه بخاطر خانواده و همسایگان و دوستان و همکاران خود کار می‌کنند. در آمریکا هر کس هرچه دلش می‌خواهد می‌کند. در ایران با کره بودن دختران مقدس است ولی بعضی از طبقات معدود جامعه به آن اعتقادی ندارند. زنان در ایران اغلب مجبورند از مادر و مادر بزرگ خود پیروی کنند و کاری نکنند که آنها کرده‌اند و نقشی به عهده بگیرند که آنان بازی کرده‌اند. من خودم شخصاً باین علل و علت‌های بسیار دیگر نمی‌توانم در ایران زندگی کنم زیرا در آنجا خفه می‌شوم و فکر می‌کنم برای همیشه در آمریکا بمانم.»

مسلم است که بسیاری از دختران دانشجوی ایرانی را در خارج می‌بینیم که بخوبی شعور سیاسی پیدا کرده‌اند و مبادی آداب اجتماعی را بخوبی آموخته‌اند و عقیده دارند که باید به کشور خویش بازگردند و برای مردم وطن خود خدمت کنند همینطور بسیاری از دختران دانشجو و روشنفکر ایرانی را می‌بینیم که برای مبارزه با غربزدگی که رژیم آنها تشویق می‌کند، چادر بسرمی‌کنند و با غربزدگی می‌ستیزند. و این دردی است که بسیاری از دختران و پسران دانشجو آنها احساس می‌کنند و می‌بینند که بین دو دنیای از هم گسیخته، افتاده‌اند که خیلی از ایرانیان نمی‌خواهند آنها بپذیرند یعنی می‌خواهند نه رنگ شرقی و نه رنگ غربی به خود بگیرند بلکه ایرانی باشند و منافع خاص کشور خویش را حفاظت کنند.

فرار مغزها در طبقه دانشجویان - که ترک میهن می‌کنند و کمبود مهندس و متخصص فنی صاحبان صنایع را وادار می‌کند از مهندسی و کارشناسان خارجی کمک بگیرند و این وضع یک خطر جدی در برابر دارد که همه ظهور آنها در پائیز و زمستان سال ۱۹۷۸ بچشم دیدند و آن ترس و وحشتی بود که سراپای وجود هزاران مهندس و متخصص غربی و خانواده آنها را در ایران فراگرفت و آنان از ترس شورشهای سیاسی و اجتماعی که آغاز شده بود چمدانها را بستند و فرار را برقرار ترجیح دادند و کارخانه‌ها را بدون مهندس و متخصص فنی گذاشتند و رفتند و باینوسیله نشان دادند که صنایع ایران چه اندازه وابسته به خارج است.

برخلاف مهندسان و متخصصین خارجی که در اثر تظاهرات اخیر ایران فرار را برقرار ترجیح دادند، کارگران و رانندگان خارجی که از کشورهای افغانستان، هندوستان، پاکستان، کره جنوبی، ویتنام، فیلیپین، سیلان، و جاهای دیگر در ایران مشغول بکار بودند ماندگار شده و مطمئن هستند که تا بیست سال دیگر کشور به وجود آنها احتیاج دارد زیرا طراحان برنامه پنجم پیش‌بینی کرده‌اند که برای اجرای برنامه مذکور به بیش از دو میلیون نفر کارگر ماهر احتیاج دارند تا صنایع ایران بتواند دوران گسترش صادرات خود را شروع کند و متأسفانه دستگاه

آموزشی کشور نتوانسته است افراد مورد نیاز را باندازه کافی تربیت کند.

### مقاومت بازار

اگر بخشی در کشور باشد که از پیشرفت‌های ضعیف کشاورزی و صنعت، حالت بی‌تفاوتی به خودگیرد، آن بخش بازار است که قلب فعالیت بازرگانی تمام شهرهاست. بازار نسبت به کالاهای وارداتی از خارج که روز بروز زیادتر می‌شود و یا آنچه در داخل کشور ساخته می‌شود بی‌تفاوت است.

از طرف دیگر، گسترش شهرها که منجر به ایجاد فروشگاهها و پاساژهای تجارتي در گوشه و کنار شده است عملاً نتوانسته است نقش بازار را از اهمیت بیندازد و کماکان بازار ریه فعالیت‌های بازرگانی است. در این شرایط چگونه می‌توانیم بازاریان را که در تهران بیش از دویست هزار نفر نیستند و در تظاهرات سال ۱۹۷۸ در صف مقدم تظاهرکنندگان سیاسی و مذهبی بودند شرح دهیم و توصیف کنیم؟ بازاریان در حجره‌های خود کارمندان گوناگونی دارند و از ثروت سرشاری برخوردارند و بی‌اندازه به مذهب تشیع پایبند و مؤمن می‌باشند و بخرج خود بازار و هرکوی و برزنی؛ مسجدی ساخته‌اند— که در انقلاب اخیر ایران بصورت پایگاه پاسداران انقلاب درآمد — و توانستند به کمک این عوامل از رژیم فاصله بگیرند و هربار کرکره‌ها را پائین بکشند و بازار را ببندند و باینوسیله هربار فعالیت قلب شهر را فلج سازند.

بازاریان با اعتقادات مذهبی و سیاسی خاصی که دارند ریشه‌های عمیق ناراضیتی را در دل دارند و آنرا بزبان آورده و از آن شکایت می‌کنند زیرا قربانیان ظلم و ستم دستگاه اداری و ادارات وصول مالیاتی شده‌اند و مخصوصاً از اطاق بازرگانی و اصناف که بوسیله ساواک کنترل و نظارت می‌شد شکایت دارند. در دورانی که مبارزه با تورم شروع شده بود لبخند تمسخر آمیزی زدند و می‌گفتند که این اطاقهای بازرگانی و اصناف مراکز فساد و تباهی هستند که در مقابل سوءاستفاده‌های کلان بازرگانان و صاحبان صنایع عمده که وابسته به دربار هستند چشمان خود را بسته و دستان خود را دراز کرده‌اند. بازاریان بخاطر رنج و عذابی که اینها به بازاریان مخالف دولت روا می‌دارند لعن و نفرین می‌فرستند. این رنج و عذاب ممکن است در اثر شکایت مشتری به جرمه فروشنده، تعطیل موقت فروشگاه و گاهی تبعید بازرگان و خانواده‌اش منجر گردد. برای شرکت در تظاهرات فوریه ۱۹۷۸ که از طرف آیه‌الله خمینی خواسته شده بود مغازه‌ها و فروشگاههای پانزده نفر از سران بازار از طرف ساواک قفل و مهر و موم و تعطیل

گردید و لوحه‌هایی بر در مغازه‌ها آویخته شد که روی آن نوشته شده بود: «این واحد صنفی بخاطر عدم رعایت مقررات نظام صنفی تعطیل شده است.»

برای برداشتن مهر و موم از روی مغازه‌ها، ساواک از صاحبان مغازه‌ها خواسته بود تعهد بپردازند در امور سیاسی دخالت نخواهند کرد و آنها بالاتفاق نپذیرفتند و مغازه‌های آنها همچنان بسته و تعطیل ماند. ولی اتحاد و یکپارچگی افسانه‌ای بازاریان در تعطیل مغازه‌های خود، به نفع آنها تمام شد. کسبه و بازاریان علاوه بر کمک‌های مالی که به تظاهرکنندگان می‌کردند از طرف کانون نویسندگان و استادان دانشگاه صنعتی آریاسهر نیز مورد تأیید و پشتیبانی قرار گرفتند. دانشجویان و کارکنان دانشگاه آریاسهر هم از ماه مه ۱۹۷۸ بعلت انتقال دانشگاه به اصفهان دست از کار کشیده و اعتصاب کرده بودند، بازاریان وقتی مخارجی را تعهد کنند، آن را بین خود تقسیم می‌کنند و گاهی ممکن است صدها هزار و یا چند میلیون تومان پول برای دوستان خود بفرستند.

### فساد و انحطاط اخلاقی

اگر در کوچه و خیابان از ایرانیان بپرسید که چرا رژیم را مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهند و جواب آنها را جمع کنید فساد و انحطاط اخلاقی رژیم در ردیف اول پاسخ آنها خواهد بود. از تابستان ۱۹۷۸، دولتی که روی کار آمد با مطبوعات و خودشاه یکصدا شدند و اعلام داشتند که مبارزه با فساد و تباهی اخلاقی در حال حاضر از اولویت برخوردار است و یکی از کارهای اصلی است ولی توده مردم آنرا باور نکردند زیرا چگونه ممکن است حرف جیب‌بری را باور کرد که برای معاوضه دستبرد خود فریاد می‌زند و حال آنکه همه مردم دیده‌اند که او جیب دیگران را زده است و حالا می‌خواهد آنرا معاوضه کند؟

ایرانیان بدرستی عقیده دارند که چون شخص شاه فساد و نادرستی را پنهان نموده و فاسدین و نادرستان را تشویق می‌کند، ابعاد فساد اینچنین گسترده شده است. اشرف، خواهر توأمان محمدرضا پهلوی، برادران شاه و فرزندان آنها در تمام قسمتهای مهم و بنیانی اقتصاد ایران شرکت و نفع دارند: کازینوها، مراکز جلب توریست، هتلداری، بانکداری، بیمه، ساختمان آپارتمانهای لوکس، اتومبیل‌سازی و صنایع سنگین، محصولات کشاورزی، فروشگاههای بزرگ، خدمات کشاورزی، شرکت‌های کشت و صنعت، واردات اسلحه و گندم و برنج و غلات دیگر، کشت خشخاش برای تولید تریاک، از کارهایی است که شاه و خاندان سلطنت در آن شرکت دارند و کمتر شرکت تجارتي و یا فعالیت بازرگانی هست



که یکی از افراد خانواده پهلوی، درباریان و یا کارمندان عالیرتبه کشوری و لشگری در آن شرکت نداشته باشند. ابعاد فساد چنان گسترش یافته است که هر ایرانی ولو مخالف رژیم نباشد هزاران دلیل بر اثبات آن اقامه می‌کند. مشکل بتوان مقدار رشوه‌ای که در این محیط پر فساد رد و بدل می‌شود برقم درآورد ولی میزان آن به میلیاردها ریال رسیده است. بندرت وزرائی در کابینه‌ها پیدا می‌شوند که اهل رشوه نباشند و افکار عمومی در ایران وزرای رشوه‌گیر را بالقب تمسخرآمیز (آقای صدی پنجاه) و یا (آقای صدی ده) خطاب می‌کنند.

مسلم است که «بنیاد پهلوی» از روابط سیاسی برای پیشبرد مقاصد خاص استفاده می‌کند و در فساد شرکت دارد، در همه جا حاضر است و با تمام قوا به سفته‌بازی و تجارت مشغول است و فساد را دامن می‌زند چنانکه زمین‌های زراعتی زیادی را به نفع این بنیاد، ملی کردند تا در آن ساختمانها و آپارتمانهای لوکس بسازند. بنیاد پهلوی این ساختمانها را چندبار به شرکت ملی نفت و شرکت هواپیمائی ملی ایران فروخت و پول آنرا دریافت داشت. کازینو و هتل‌های جزیره کیش را هم که استفاده تجارتي ندارد درصدد بود به شرکت ملی نفت تحمیل کند و پولی در حدود هشتصد میلیون دلار دریافت دارد که وقایع اخیر ایران انجام این کار را متوقف ساخت.

کسانی که کارهای مهم مالی و بازرگانی نامشروعی را به عهده داشتند و هیچ کیفی ندیده بودند روز بروز جری‌تر می‌شدند و ابائی نداشتند که میلیاردها ثروت خویش را که از این راه بدست آورده‌اند پنهان و مخفی سازند، اما قیام ملت در پائیز سال ۱۹۷۸ صفحه را عوض کرد ولی آنها که به فکر چنین روزهایی هم بودند از مدتها پیش بیشتر ثروت خود را بصورت ارز خارجی درآورده و به بانکهای خارج سپرده بودند.

در سالهای عادی، هر سال دو میلیارد دلار از ثروت کشور بصورت ارز بوسیله این اشخاص خارج می‌شد ولی وقتی اوضاع ایران ناآرامی می‌یافت بین ۲۱ اکتبر تا ۲۱ نوامبر ۱۹۷۸ دو میلیارد و چهارصد میلیون دلار ارز از کشور خارج شد. کارمندان بانک مرکزی لیست کسانی را که این ارز را خارج کرده بودند منتشر کردند. این لیست حاوی نام بیش از ۱۷۱ نفر بود که در رأس آنها نام افراد خاندان سلطنت بچشم می‌خورد دارائی متمکنین و نوکیسگان در تهران هنوز بدرستی معلوم نشده است ولی از تعداد اتوموبیل‌های لوکس و گرانتیتم مرسدس بنز که در خیابانهای تهران در رفت و آمد است می‌توان به میزان تقریبی ثروت این دسته از نوکیسه‌ها پی‌برد زیرا بهای یک دستگاه اتوموبیل مرسدس بنز مدل ۲۸۰ اس پانصد و بیست هزار تومان است که باید حقوق و

عوارض گمرکی را هم بمیزان یک میلیون ودویست هزارتومان برای هر دستگاه آن پردازند.

این ولخرجی نوکیه سگان در مقابل فقر و نداری اکثریت توده ملت، مثل خاری بچشم می‌رود و تضاد عجیب زندگی مردم را هویدا می‌سازد. وقتی درآمد متوسط سالیانه یک روستائی در حدود هزارتومان است، وقتی یک کارگر ساده روزی چهل تومان مزد می‌گیرد، وقتی یک کارگر متخصص و ماهر بعد از سی سال سابقه کار که هفته‌ای شصت ساعت کار کرده، فقط چهار هزار تومان در ماه حقوق دارد، در کشوری که هزینه خوراک و پوشاک معادل قیمت‌های اروپائی و گاهی بیشتر از آن است و کارگران با وجود نهایت صرفه‌جویی نمی‌توانند دخل و خرج زندگی خود را متوازن سازند بحرانی پیش می‌آید که اجتناب‌ناپذیر است.

هرچند سندیکاهای آزاد کارگران در ایران ممنوع است، اما عدم رضایت اجتماعی در سالهای اخیر بصورت قیام کارگران چهره خود را نشان داده است، معذکک هیچوقت روزنامه‌ها و مطبوعات رسمی گزارش آنرا منتشر نکرده‌اند. باین جهت امروز هم مشکل بتوان تحول و تغییرات حاصله گذشته را مرحله به مرحله تشریح کرد.

قانون اساسی ایران مصوب سال ۱۹۰۶ حق اعتصاب را غیرقانونی دانسته است ولی کارگران ایران در تهران و شهرستانها برای احقاق حق خود قبل از شورش و ناآرامی بزرگ سیاسی و اقتصادی سال ۱۹۷۸ چندین بار قیام کردند که قیام و شورش آنها همیشه بسختی سرکوب شده. چنانکه یکی از این موارد که برسپیل مثال ذکر میشود واقعه کرج در سال ۱۹۷۵ است که کارگران چندین کارخانه داوطلبانه دست از کار کشیدند و اعتصاب کردند و خواستند برای احقاق حق خود که بطور ساده راجع به دستمزد و رفاه زندگیشان بود به تهران بروند ولی ارتش بسختی و با خشونت راه را بر آنها بست و آنها را به گلوله مسلسل بست در نتیجه هفتاد نفر از این کارگران کشته شدند و بیش از سیصد نفر مجروح گردیدند. رژیم که احساس می‌کرد نارضایتی بالا می‌گردد و ممکن است روزی نتواند جلوشورش کارگران را بگیرند از بهار ۱۹۷۸ شروع به دادن بعضی از امتیازات نمود حقوق و دستمزد بعضی از کارگران را زیاد کرد تا آنها با روحانیان و روشنفکران مخالف همصدائی نکنند. ولی وقایع نوامبر ۱۹۷۸ نشان داد که رژیم در این موضوع موفقیتی بدست نیاورده است چنانکه کارگران تصفیه‌خانه آبادان که قبلاً مزایائی گرفته بودند از جنبش سیاسی اعتصاب، طرفداری کردند، هرچند بیش از پنجاه درصد افزایش دستمزد گرفته بودند. و این ثابت می‌کند که کارگران صنایع و قسمت‌های اساسی و مهم، مثل نفت که بیش از کشاورزان از قبالی دولت استفاده

کرده بودند، باقیام ملت همصدائی کرده‌اند. حتی اقداماتی که در جهت جلب کارگران شده بود از قبیل «مشارکت کارگران در سود سهام کارخانه‌ها» که اصل چهارم انقلاب سفید شاه بود اجرا شد ولی موفقیتی بدست نیاورد. در پائیز ۱۹۷۸ صاحبان صنایع پارچه بافی از وزیر کار شکایت داشتند که آنها را مجبور ساخته است دوباره دستمزد اضافی به کارگران خود بعنوان سود ویژه پردازند در حالیکه برای سال دوم متوالی ترازنامه این شرکت‌ها ضرر و زیان نشان می‌داد و هیچ دلیلی نبود که صاحبان صنایع بافندگی خلاف حقیقت را گفته باشند. کارگران ایران در اثر برخورد با بیکاری، تورم، بورس‌بازی اوراق بهادار، و ترقی هزینۀ زندگی در مقابل درآمد ثابت و نامنظم، باشاه پیوستگی پیدا نکردند بدون شک غافلگیری شاه در باره این برنامه بقدری شدید بود که فکرش را نمی‌کرد و خیال نمی‌کرد که کارگران و مزدبگیران او هم همان مبارزه‌ای را بکنند که دیگر طبقات مردم می‌کردند و بقدری این مبارزه شدت یابد که راه هرگونه آشتی را ببندد و به خلع سلطنت منجر گردد.

### بهرتر است متمول و سالم بود...

موج نارضایتی‌ها، تاج و تخت و خود شاه را به لرزه درآورد... شاه وقتی بروی صفحه تلویزیون ظاهر شد تالایحه دفاعیه خود را بخواند بنظر می‌رسید که خیلی لاغر و بیمار شده است ولی برای او وسائل زیادی بود تا خود را معالجه کند همانطور که اقلیت کوچکی از مردم‌زبان او آنقدر ثروتمند و متمول بودند که برای یک معاینه عمومی (چک‌آپ) یا یک عمل جراحی به سویس و امریکا بروند، ولی اکثریت بزرگ مردم ایران چنین امکاناتی را نداشتند و تندرستی افراد در ایران و درمان آنها در مقابل بیماری‌ها در اینوقت یکی از زمینه‌هایی بود که ببعدهالیهای مفتضحانه‌ای دربر داشت و بچشم می‌زد: روستائیان، مزدبگیران کارخانه‌هایی که کمتر از بیست کارگر داشتند، کارگران مستقل، صاحبان مشاغل آزاد، بیکاران و افراد خانواده تمام این دسته‌ها، حتی دانشجویان و دانش‌آموزان مشمول بیمه‌های درمانی نبودند و نمی‌توانستند از مزایای آن استفاده کنند. هم‌اکنون دو میلیون نفر از سی و پنج میلیون مردم ایران از بیمه درمانی استفاده می‌کنند. حق بیمه - درمانی، بیست درصد حقوق از طرف صاحب کار و هفت درصد از طرف مزدبگیران است.

تقلب و دغلبازی برای پرداخت بیست درصد حق بیمه از طرف کارفرمایان، ابعاد گسترده‌ای دارد و اغلب به وسایل مختلف متوسل می‌شوند تا از پرداخت آن

طرفه بروند و این عکس العمل طبقاتی کار فرمایان است که بطور کامل نسبت به دولت روا می‌دارند و می‌گویند بیمه‌های اجتماعی چه می‌کند؟ فقط برای کار-گرانی که به سن شصت و یا شصت و پنج سالگی می‌رسند، اگر بیکار و یا بازنشسته شدند وارد عمل می‌شود. بیماران بیمه‌ای باید یک سوم ویزیت پزشکان را بپردازند. ویزیت پزشکان بقدری گران است که کارگران بیمه‌شده از عهده پرداخت آن بر نمی‌آیند و پزشکان هم در این باره رحم و شفقتی از خود نشان نمی‌دهند.

یکی از پزشکان متخصص جوان که در امریکا تحصیل کرده است می‌گوید: «من بیماران بیمه شده را در مطبم نمی‌پذیرم مگر بخاطر انسان دوستی. من برای هر بیماری نیم ساعت وقت تعیین کرده‌ام تا او را معاینه بکنم و با تعرفه‌ای که بیمه‌های اجتماعی تعیین کرده است این کار برای من صرفه‌ای ندارد و مرا بزحمت و اشکال می‌اندازد. من نمی‌توانم مثل بعضی از همکارانم صد بیمار بیمه شده را پشت سرهم ردیف کرده و با بیدقتی معاینه کنم.» این پزشک روانشناس در ویلای مجللی در بهترین نقطه تهران سکونت دارد و در اتوموبیل اسپرت امریکائی سوار می‌شود و سالی حداقل سه بار با امریکا می‌رود و می‌گوید امریکا وطن دوم من است.

«در بیمارستانهای خصوصی اگر بیماری پارتی داشته باشد ممکن است پذیرفته شود زیرا این بیمارستانها برای عمل جراحی از بیماران بیمه شده سه یا چهار برابر نرخی که برای بیمه شدگان تعیین شده است می‌گیرند و در نتیجه بیماران باید تفاوت آنها از جیب خود بپردازند! چنانکه برای جراحی یک عمل ساده آپاندیسیت باید ۱۰۰ تا ۲۰۰ دلار پرداخت که بیمه‌های اجتماعی بیش از ۴۰۰ دلار آنها نمی‌پردازد. من هزینه جراحی را در امریکا می‌دانم و اعتراف می‌کنم که خرج معالجه در ایران بمراتب گرانتر از امریکاست.»

مسلم است که بیماران می‌توانند در بیمارستانهای دانشگاه یا وزارت بهداشتی و شیروخورشید سرخ بستری و یا تحت عمل جراحی قرارگیرند و بیش از ده درصد هزینه را بپردازند. اما آنها می‌دانند که چه وقت وارد بیمارستان می‌شوند ولی نمی‌دانند چه وقت از آن خارج خواهند شد. زیرا برای یک عکسبرداری ساده ممکن است هفته‌ها از بیمارستان مرخص نشوند. اگر کسی به بیماری روانی مبتلا شود باید خودش از عهده هزینه معالجه برآید زیرا بیمه‌های اجتماعی درمان آنها به عهده نمی‌گیرد. ایران احتیاج به ۶۲۰ هزار تخت بیمارستانی جدید خواهد داشت تا بتواند جوابگوی افزایش جمعیتی باشد که تا بیست سال دیگر پیدا خواهد شد. در حال حاضر ایران دارای ۲۸۶ هزار تخت بیمارستانی است که تقریباً بیشتر در شهرهای مهم و اصلی تمرکز یافته است و بهر ۶۷۲ نفر یک

تخت می‌رسد و این میزان هفت برابر کمتر از میزانی است که در کشورهای صنعتی و پیشرفته وجود دارد.

قانونی وضع و با اجرا گذاشته شده است که طبق مقررات آن پزشکان (باستثنای پزشکان متخصص) باید دو سال خدمت پزشکی خود را در شهرستانها و روستاها انجام دهند. همینکه این مدت تمام شد آنها باشتاب خود را به شهرهای بزرگ می‌اندازند و در آنجا اقامت می‌کنند. از ۱۳/۵۰ پزشکی که در کشور کار می‌کنند اگر این تعداد را به نسبت جمعیت ایران تقسیم کنیم به هر دو هزار و پانصد نفر یک پزشک می‌رسد، تازه نصف این تعداد پزشکان در تهران مطب دارند و نصف بقیه در شهرهای بزرگ استانها. ظاهراً در استان ایلام بیش از یک پزشک برای هفت هزار و صد نفر ساکنین آنجا وجود ندارد و بنظر نمی‌رسد که این موضوع نظام-پزشکی ایران را متاثر کند. شاید به خود تسلی می‌دهند که وضع دندانپزشکی بدتر است. ایران در حقیقت بیش از دو هزار و پنجاه دندانپزشک ندارد که حد متوسط به هر هفده هزار نفر، یک دندانپزشک می‌رسد ولی برای هشتاد و یک هزار و پانصد و سی نفر مردم ساکن در استانهای بویر احمد و کوه کیلویه فقط یک دندانپزشک وجود دارد.

یک پزشک جراح ایرانی چهل ساله که در آلمان غربی اقامت داشت بعد از از آنکه تحصیلات خود را تمام کرد در ژوئیه ۱۹۷۷ به زنجان برگشت، زیرا دیپلماتهای سفارت ایران در بن غرور وطن پرستی او را تحریک کرده و گفته بودند میهنش به اشخاصی مثل او احتیاج دارد و اشخاصی چون او اگر به میهن خویش بازگردند می‌توانند بابت بهترین شرایط کار کنند. بعد از دوازده ماه اقامت و خدمت در بیمارستان زنجان این پزشک ایرانی به آلمان برگشت و بطور دائم در آنجا اقامت گزید. او چنین اعتراف کرد:

«من بیش از این نمی‌توانم کار کنم. برای سیصد هزار نفر جمعیت زنجان فقط یک بیمارستان کوچک با هفتاد تخت وجود دارد. ما چهار نفر پزشک جراح بودیم که به نوبت خدمت می‌کردیم. وسایل جراحی کافی نبود و دواهایی هم که در دسترس داشتیم از نوع خوب آن انتخاب نشده بود. یک روز سوند نبود، روز دیگر وسایل پانسمان وجود نداشت و گاهی تا یک ماه به داروهای آنتی بیوتیک دسترسی نداشتیم؟»

«از نظر مسئولان اداری بیمارستان، کارمندان و پرستاران آدمهایی هستند که از جهت فکری و روحی سالم نیستند. من چند هفته وقت صرف کردم تا توانستم مدیرکل بهداری استان را که همیشه در مسافرت است و به اسم شرکت در سمینارها در استان نیست ملاقات کنم و برای او شرح دهم که ما در چه

شرایطی کار می‌کنیم و چندین نفر از بیماران بخاطر نداشتن وسایل معالجه مرده‌اند در حالیکه می‌شد آنها را از مرگ نجات داد. مدیرکل بهداری استان باخسونت در جواب من گفت: اهمیت ندارد. اصل اینست که آمار کامل باشد، تعداد تخت بیمارستانها زیاد شود، پرستاران و پزشکان جراح و بیمارانی که به بیمارستان وارد می‌شوند افزایش یابد. وقتی من نیت مدیرکل بهداری رادرک کردم فهمیدم که اینجا جای من نیست چه باید می‌کردم؟ تنها وسیله کار عاقلانه این بود که در یکی از بیمارستانهای مدرن تهران مشغول شوم که آنهم احتیاج به پرداخت رشوه‌ای بمبلغ سه میلیون تومان پول داشت که باید به صاحب و رئیس بیمارستان پرداخت. من نه این پول را دارم نه هرگز می‌توانم آنرا بدست بیاورم با سی هزار توماتی که ماهیانه در زنجان بدست می‌آورم نمی‌توانم پس انداز قابلی داشته باشم و زندگی آینده خود را تأمین کنم برای خانه‌ام در زنجان که لوکس هم نیست هرماه هفت هزار و پانصد تومان اجاره می‌پردازم.

«در این شرایط حرفه‌ای، با توجه به وجدان شغلی و مالی، چاره‌ای جز بازگشت به آلمان ندارم و یا قلبی غمگین و غصه‌دار تصمیم خود را در این مورد گرفته‌ام.»

اگر مسئولان بهداری در استانها به آمار بیشتر از سلامتی هموطنان خود اهمیت می‌دهند مسئولان حفظ جان مردم هم ثابت کرده‌اند که به معتقدات شغلی خود اهمیت می‌دهند. همچنین پولهایی که بیمه‌های اجتماعی جمع کرده بود، به چنگ وزارت بهداری و بهزیستی افتاد و در قسمتی که باید خرج شود خرج نشد و در کارهایی سرمایه‌گذاری شد که ابداً به هدف حفظ تندرستی مردم نزدیک نیست و هیچگونه ارتباطی با آن ندارد. با وجود کمبود وحشتناک تخت خواب بیمارستانها، وسائل و پرسنل پزشکی و ضعف و ناتوانی صنایع داروسازی کشور، پول ذخیره بیمه‌های اجتماعی را در سفته‌بازی اوراق بهادار و شرکت‌های کشت و صنعت سرمایه‌گذاری کرده‌اند. در قسمت بهداشت عمومی هم مثل سایر قسمتها زخمهای مهلکی از ایران سلطنتی بچشم می‌خورد که عبارت از رشوه‌گیری، اختلاس، انحطاط اخلاقی، تحقیر مردم و مزایای مخصوص برای طبقه حاکمه است.

انهدام نهادهای اقتصاد ملی برای افزایش وابستگی به خارج، بی‌فرهنگ کردن مردم، افزایش فقر و گرسنگی و بیماری، بیلان بیست و پنج سال اخیر دیکتاتوری محمدرضا شاه پهلوی است که تنها پیش آمدن حوادث ناگوار آنرا به ثبوت نمی‌رساند بلکه خود رژیم شاه هم گاهی آنرا اعتراف کرده و شکست خود را می‌پذیرد. اظهارات و آمارهای رسمی که در این فصل ذکر کردیم بقدر کافی وخامت اوضاع را ثابت می‌کند هرچند مقامات رسمی ایران این عواقب وخیم را کوچک نشان

می‌دهند تا کسی در جستجوی علل آن نرود. گرچه اظهارات رسمی، علل این پیشامدهای سوء را بدرستی تشریح نمی‌کنند ولی مطبوعات و رسانه‌های همگانی در کشورهای غربی و حتی آنهایی که طرفدار شاه هستند به تفصیل آنها را شرح می‌دهند و علل اساسی این ناهنجاریها و نابسامانی را تشریح می‌نمایند.

دلیل اغلب این شکست‌ها و ناکامی‌ها را امیرعباس هویدا نخست‌وزیر سیزده ساله که از دوستان قدیمی و وفادار به نظام شاهنشاهی است درست قبل از اینکه قربانی اعمال خود در مبارزه با فساد شود برزبان آورده و گفته است: شاید ما خیلی تند و به‌شتاب رفته‌ایم ولی تجربه‌ای که بدست آوردیم خیلی جالب است و آن اینست که ایران، این کشور توسعه نیافته قرون وسطی را به سرعت بسوی توسعه رهبری کردیم بدون اینکه سیستم‌های بین‌المللی را بهم بزیم و از ایسم‌ها و راه‌ها حللهائی که خلق کرده‌اند استفاده بریم. اگر ما را با اتوموبیلی مقایسه کنند، ما با سرعت دوار انگیزی طی طریق می‌کنیم، از جاده شوسه گذشته‌ایم و در راه‌ها هموار و پراز سنگلاخی طی طریق می‌کنیم... بدون شک مرتکب اشتباهات و خطاهائی شده‌ایم.» چنین اعترافی از طرف نخست‌وزیر مسؤل ایران خیلی دیر اعلام گردید ولی در همین اعتراف هم بی‌اعتمادی و سوءنیت نهفته و پنهان است.

تمام سیاست‌هایی که از سال ۱۹۵۳ به اینطرف در ایران اجرا گردید ایران را به راه عدم توسعه، و وابستگی به کشورهای خارج سوق داد تا منافع سیستمی را حفظ کند که با کلمه شاهنشاهی آغاز و به ایسم ختم می‌گردد. مسلماً هویدا با سوءنیت آنرا اجرا می‌کرد و عجب‌ا که همین شخص در محاکمه خود در دادگاه انقلاب، سیستم را مقصر می‌دانست. متتها شاید واقعاً شرکت‌های چند ملیتی و واشینگتن این امتیاز را به شاه و دوستان او داده بودند که با سرعتی دوار انگیز و گیج‌کننده خط‌مشی‌های آنان را عمل و اجرا کنند. نتیجه اجرای این سیاست‌ها به سکوت طولانی و غافلگیرانه‌ای از طرف مردم ایران منجر گردید که ناگهان چون کوه آتشفشان منفجر گردید و نارضائی‌های خود را با تظاهرات خیابانی و اعتصابات پی‌درپی اعلام داشتند و افکار بین‌المللی را با ارائه حقایق ایرانی غافلگیر کردند. مردم ایران که بمناسبت وقایع و پیشامدهای روزگار حکایات و داستانهای شیرین و دلکشی ابداع میکنند و حقایق را ضمن آن می‌گویند داستان زیر را بهمین مناسبت ابتکار کرده‌اند:

صحنه این داستان در افغانستان کشور همسایه ایران اجرا می‌شود که ساکنین بی‌اندازه فقیر آن نسبت به اتباع شاه دلشان به رحم می‌آید:

«سگی ایرانی که چاق و چله بود و چشمان درخشان و پشمی براق داشت به افغانستان رفت. بزحمت مرز را طی کرده بود که سگهای مفلوج و لنگ و لاغرو

خشکیده افغانی با صدای دورگه و خشن خود، او را مورد خطاب قرار دادند و با تعجب گفتند تو دیگر چرا به کشور فقیر ما آمده‌ای؟

سگ ایرانی گفت می‌خواهید بدانید چرا اینجا آمده‌ام؟ آمده‌ام تا صدای خود را درآورم و عوعو کنم.»

توده‌های انبوه مردم ایران با انقلابی که کردند صدای نارضایتی خود را به گوش جهانیان رسانیدند.

بدون شک بعضی از ایرانیان مجبور شدند در طول ربع قرن زادبوم خود را ترک گویند و در کشورهای بیگانه بحال تبعیدی بسربرند ولی در این انقلاب مردم ایران بودند که قیام کردند و صدای بلند خویش را از درون مرزهای خویش به گوش جهانیان رسانیدند؛ با اینهمه باید قبول کرد که شاه‌دستگاهی مخوف داشت که مدتی طولانی این صدا را خفه می‌کرد.





## فصل چهارم

### ارتشی ساخت آمریکا

اگر همبستگی اقتصاد ایران با بازار جهانی، امروز عملی انجام یافته است این کار جز به کمک وابستگی رژیم پهلوی به دستگاه نظامی آمریکا انجام پذیر نبوده است. تجسم و شکل گیری اقتصاد ایران در خارج، بموازات قدرت سیاسی شاه پیشرفته است در حقیقت، انهدام بنیادی دستگاه تولیدی غیر نفتی این کشور، وابستگی درآمدها به دلارهای نفتی و تقویت اقتصاد آمریکا با واردات مواد غذایی و مصرفی که اکنون برای مردم ایران جنبه حیاتی پیدا کرده است، نفوذ آمریکا را در عمق قدرت سیاسی ایران پابرجا ساخته است.

برای انجام این برنامه ها، سازمان نظارت و کنترلی در تمام رده های اجتماع لازم بود زیرا از زمان سقوط مصدق، این سازمان نظارت و کنترل نه تنها باید محمدرضا پهلوی را رهبری کند بلکه همچنین شبکه قدرت او باید بر تمام فعالیت های کشور تسلط یابد تا مثل تار عنکبوت استراتژی سیاسی مخصوص خود را در برگیرد. برای انجام این کار ارتش شاهنشاهی برگزیده شد. بلافاصله پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بمحض اینکه محمدرضا بر تخت سلطنت استقرار یافت حکومت آیزنهاور، شاه را وادار کرد تسلط خود را بردستگاه اداری حکومت گسترده تر کند و تصمیمات سیاسی را در دستگاه نظامی که در مقابل او مسؤول هستند اتخاذ کند. اگر قدرت مطلقه سلطنت و نظامی کردن جامعه هدفهائی باشد که بایستی به آن نایل شد، ارتش باید اولین قدرت نیرومند کشور شود و شاه به این ارتش نیرومند متکی شود و دولتی در دولت بوجود بیاورد که البته وابسته به آمریکا باشد. برای رسیدن به این هدف، سیاستی تعقیب شد که در ضمن اولویت بر این قرار گرفت که نیروهای مختلف ارتش را به تبعیت خود درآورند.

### خرید اسلحه از آمریکا عامل وابستگی بود

اجرای سیاست وابستگی به این ترتیب شروع شد که در آغاز آمریکا وامهائی با

بهره کم برای رژیم ایران اختصاص داد تا به مصرف خرید اسلحه از امریکا برساند. هنوز یک ماه از استقرار قدرت شاه نگذشته بود که اولین اعتبار خرید اسلحه به میزان ۴۰ میلیون دلار از طرف حکومت آیزنهاور تصویب شد و در اختیار دولت ایران گذاشته شد تا منحصراً بمصرف نیازمندیهای ارتش ایران برسد. در سال مالی ۱۹۵۴ دولت امریکا در بودجه کمک‌های خارجی خود ۱۳۰ میلیون دلار برای ایران تصویب کرد که قسمت اعظم آن باید به مصرف ارتش برسد. هرچند این بزرگترین کمک مالی امریکا به رژیم پهلوی تا این تاریخ بود ولی از ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۳ نزدیک به ۵۰۰ میلیون دلار تصویب شد و بعنوان کمک نظامی در اختیار دولت ایران قرار گرفت.

کمک‌های نظامی امریکا به ایران، رئیس ستاد ارتش را وادار کرد، در سال ۱۹۶۲ به سناتور امریکائی هوبرت همفری این چنین توصیه و تلقین کند: «شما به ما آنقدر مهمات داده‌اید که بتوانیم شورشهای داخلی را بخوابانیم. حالا باید آنرا زیادتر کنید تا بتوانیم با روسها هم بجنگیم.»<sup>۳۰</sup> ولی کابوس یک حمله فرضی از طرف شورویها به ایران موضوعی بود که شاه هیاهوی آنرا به پا کرد تا امریکائیها پی‌درپی تحویل اسلحه و مهمات خود را به ایران افزایش دهند.

شش سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ والتر لیمین مفسر سیاسی و روزنامه‌نگار معروف امریکائی به این موضوع توجه کرد و در طی تفسیر مستندی گفت: «در ایران کمک‌های نظامی ما برای مقابله با بلوک شرق نیست بلکه این سلاح‌ها را برای خواباندن شورشهای داخلی بکار می‌برند، درباره این کمک‌ها نه نقشه استراتژیکی است و نه تاکتیکی رعایت می‌شود بلکه آنرا برای پیشبرد سیاستهای داخلی بکار می‌گیرند. این ادعا که ما مجبوریم در ایران نیروی نظامی ایجاد کنیم تا جلو حمله روسها را بگیرد حرفی بی‌معنی است و چیزی است که می‌خواهد اعضاء کنگره را تحت فشار قرار دهد تا آنها با کمک‌های خارجی به شاه ایران موافقت کنند. دلیل اصلی پشتیبانی ما از ایران اهمیت استراتژیکی این کشور در یک جنگ جهانی نیست بلکه هدف استقرار حکومت شاه است تا موافق ما باشد و در سلک دوستان باوفای ما قرار گیرد.»<sup>۳۱</sup>

معدلک اگر کسی گول نخورد می‌داند که دستگاه اجرائی امریکا می‌تواند متوسل به تهدید شوروی بر ایران شود تا تحویل مهمات جنگی را به نیروهای

۳۵. گفته سناتور همفری هنگام نطق در سنای امریکا درباره برنامه کمک‌های خارجی از روزنامه نیویورک تایمز، مورخ بیست و چهارم اوت ۱۹۶۲ نقل شده است.

۳۶. روزنامه نیویورک هرالد تریبون، شماره‌های ۱۷ و ۱۶ دسامبر ۱۹۵۹.

مسلح شاه در مقابل کنگره و سنا توجیه کند. اگر شاه تاکنون هیچوقت، بهاء، کمیت و کیفیت مهمات امریکائی را که دریافت داشته فاش نساخته است ولی امریکائیان برعکس آنچه را از طرف خود مخفی می کردند در اثر فشار افکار عمومی فاش ساختند.

در سال ۱۹۷۵ و در سال ۱۹۷۶ بازجوئیهای که بوسیله کنگره و سنای امریکا در این موضوع بعمل آمده است. کاملاً متمایز و در عین حال خودسانسور بوده است ولی مطالبی که فاش گردیده است از جهتی مشخصات ابعاد وابستگی ارتش ایران را به دستگاه نظامی امریکا هویدا می سازد. از چند سال به اینطرف که در اثر بازجوئی نمایندگان کنگره و سنای امریکا بعضی اطلاعات انتشار یافت نخست می توان بهای سلاحهای را که از زمان سقوط مصدق تا ۱۹۶۴ شاه از امریکا خریده است تخمین زد.

طبق بررسی آژانس کنترل و خلع سلاح امریکا که به یکی از کمیسیونهای تحقیق کنگره امریکا در ژوئن ۱۹۷۵ تسلیم کرده است خرید مهمات و سلاحهای جنگی از طرف ایران در بازارهای اسلحه بین المللی از ۱۹۶۴ به این شرح خلاصه شده است:

## جدول ۱

خرید سلاحهای جنگی خارجی بوسیله ایران از ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۳  
(به میلیون دلار)

۱۳۱۰	۱. کشورهای متحده امریکای شمالی
۴۳۸	۲. کشورهای جماهیر شوروی
۱۲۹	۳. دولت پادشاهی انگلستان
۹	۴. جمهوری فدرال آلمان غربی
۱	۵. جمهوری فرانسه
۱۵۷	۶. سایر کشورها
۲,۰۴۴	جمع

جدول یک بوضوح ثابت می کند که امریکا در مقام بازرگانی اسلحه مقام اول را اهراز کرده است و در تهیه و تحویل سلاحهای جنگی به ایران در مقام مقایسه

با سایر کشورها بطور چشمگیری پیشی جسته است. بعلاوه، طبق گزارش بررسی و بازجوئی سناتورهای امریکائی که در ژوئن ۱۹۷۵ منتشر گردیده است مجموع خریده‌ها و سفارشهای ایران برای مهمات و سلاحهای نظامی از امریکا به شرح زیر بوده است:

## جدول ۲

مبلغ خریدها و سفارشهای ایران برای سلاحهای جنگی امریکائی از سال ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۵ (به میلیون دلار)

سال	مبلغ
۱۹۶۵	۶۹
۱۹۶۶	۱۲۴
۱۹۶۷	۱۴۸
۱۹۶۸	۶۹
۱۹۶۹	۲۳۶
۱۹۷۰	۱۱۳
۱۹۷۱	۳۹۷
۱۹۷۲	۵۲۸
۱۹۷۳	۲۱۰۹
جمع از ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۳	۳۷۹۳ میلیون دلار

سنای امریکا حساب نهائی را کرده و جمع خریدها و سفارشهای ایران را دربارهٔ وسائل و مهمات نظامی امریکا بعد از سقوط مصدق در سال ۱۹۵۳ به این شرح ترتیب داده است:

## جدول ۳

مبلغ کلی خریدها و سفارشهای ایران برای سلاحهای جنگی امریکائی از ۱۹۵۳ تا ۱۹۷۳ به میلیون دلار

۱۲۸۵	۱۹۵۳-۱۹۶۴
۳۷۹۳	۱۹۶۵-۱۹۷۳
۵۰۷۸	..... ۱۹۵۳-۱۹۷۳

در طول بیست سال، شاه بیش از پنج میلیارد دلار فقط برای خرید اسلحه مصرف کرده است.

تجزیه و تحلیل تابلوهانشان می دهد که از سال ۱۹۵۳، تا ورود ریچارد نیکسون به کاخ سفید در سال ۱۹۶۸، تحویل سلاحهای جنگی امریکا به ایران با وجود اهمیتی که داشته است نسبتاً متوقف شده و از این تاریخ به بعد افزایش یافته است. با سه برابر و بعد چهار برابر شدن بهای نفت در سال ۱۹۷۳ خرید و تحویل این سلاحهای جنگی نیز ده برابر شده است.

در ژوئن سال ۱۹۷۵، کنگره امریکا از حکومت جرالدفورد سؤال کرد که علت افزایش ناگهانی مهمات امریکائی به شاه ایران چه بوده است؟ سخنگوی دولت امریکا برای توجیه آن متوسل به اقامه دو دلیل گردید: دلیل اول اقتصادی است. همانطور که قبلاً گفتیم ایران از امریکا بابت بهره بسیار کمی وام گرفته است تا بمصرف خرید سلاحهای جنگی برساند و حکومت واشینگتن در برنامه کمکهای نظامی اعتباراتی به این منظور به تصویب رسانیده است و چنانکه روشن است برنامه کمکهای نظامی اختصاص به کشور متحد امریکا دارد. از سال ۱۹۵۳ تا سال ۱۹۶۷ برنامه کمکهای نظامی یک میلیارد دلار مساعدده به ایران پرداخت که از سال اول حکومت نیکسون دولت ایران دیگر از اعتبارات استفاده نکرد و پول خرید مهمات و سلاحهای جنگی را نقداً پرداخت.

از سال ۱۹۶۸ شاه تعهد کرد، بهای سلاحهای را که سفارش می دهد قبلاً پردازد. برای صنایع اسلحه سازی امریکا بسیار مغتنم بود که شاه ایران قبل از تحویل مهمات و سلاحها پول آنها پردازد زیرا باین وسیله چرخ ماشین اسلحه سازی امریکا بیشتر گردش می کرد و با این سرمایه گذاری قیمت سلاحها در سطح پائینی نگهداشته می شد و این تزریق پولی به این صنایع در زمان تورم از اهمیت خاصی برخوردار بود.

دومین علت افزایش تحویل مهمات و سلاحهای جنگی ساخت امریکا به ایران که حکومت جرالدفورد آنها توجیه کرد این بود که طبق تئوری نیکسون کشورهای که با امریکا متحد شده اند باید خود شخصاً مسلح و آماده گردند تا امریکا درگیر ویتنام دیگری نیفتد. بنابراین هر کشوری که متحد امریکاست وسائل نظامی کافی را از امریکا دریافت کرده و در مقابل هر حمله احتمالی کمونیستها از خود دفاع می کند بدون اینکه نیازی باشد امریکا از نیم کره باختری پرواز کند و در جنگ شرکت جوید. ترس از حمله شورویها به ایران که دستاویزی برای توجیه تحویل مهمات و سلاحهای جنگی مهمی به شاه بود اکنون این وسوسه را برانگیخته بود که شورویها می خواهند به آبهای گرم خلیج

فارس و اقیانوس هند و در نتیجه به منابع نفتی اعراب در خاورمیانه دسترسی یابند. شاه که نگهبان ایران بود تشویق شد، ژاندارم خلیج فارس هم باشد و مسلم است که هر قدر میدان دفاع وسیعتر شود بهمان اندازه لوازم و وسائل دفاعی باید بیشتر و فراوانتر باشد. بهمین علت است که از اکتبر سال ۱۹۷۳ که تاریخ چهاربرابر شدن بهای نفت است شاه اولین مشتری سلاحها و مهمات جنگی امریکا شد که جدول زیر نمایانگر آن است<sup>۳۷</sup>:

## جدول ۴

سهمیه ایران در کل مبلغ فروش اسلحه امریکا به خارج از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ به میلیارد دلار

سال	کل فروش اسلحه به خارج	کل فروش اسلحه امریکائی به ایران
۱۹۷۴	۱۰/۸	۴/۰
۱۹۷۵	۹/۵	۲/۵
۱۹۷۶	۱۱/۳	۵/۵
۱۹۷۷	۱۱/۲	۵/۸
۱۹۷۸	۱۳/۶	۲/۶
۱۹۷۴-۱۹۷۸	۵۶/۴	۲۰/۴

از سال ۱۹۷۴ به بعد، شاه اولین مشتری سلاحهای امریکا است که بیش از سی و پنج درصد کل صادرات صنایع نظامی امریکا را به خود اختصاص داده است. اولین مشتری خارجی امریکا است که به نسبت درآمدش بیش از هر کشوری در دنیا برای تسلیحات خرج می کند. در حقیقت، بودجه ارتش ایران که در زمان مصدق به حداقل رسیده بود ده سال بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چهار برابر شد و با سرعتی دوارانگیز رویه افزایش گذاشت. ارقام بهترین بیانگر این موضوع هستند: هزینه های نظامی بطور متوسط هر سال ۲۶ درصد اضافه می شود و این افزایش دوبرابر تولید ناخالص ملی است، در نتیجه هزینه های نظامی که در

۳۷. منبع این خبر آمار فروش اسلحه امریکا در سالهای ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ می باشد که وزارت دفاع امریکا آنرا منتشر ساخته است.

زمان مصدق - یعنی در سالهای ۱۹۵۱ تا ۱۹۵۳ - بیش از ۲/۱ درصد تولید ناخالص ملی نبود در سال ۱۹۶۷ به ۷/۷۵ درصد و در سال ۱۹۷۱ به ۱۱/۲۵ درصد افزایش یافت.

بعلاوه، از تاریخ افزایش بهای نفت هزینه‌های نظامی توسعه و گسترش تازه‌ای یافت. طبق آماری که بوسیله سنای امریکا در سال ۱۹۷۶ تهیه شده است در همین سال هزینه‌های نظامی ایران بیش از بیست درصد تولید ناخالص ملی افزایش یافته است، بعنوان مقایسه باید بگوئیم که سهم ایران در مخارج نظامی نسبت به تولید ناخالص ملی بطور متوسط سه برابر بیشتر از امریکا یا اتحاد جماهیر شوروی است و شش برابر بیشتر از فرانسه یا انگلستان می‌باشد.

از سال ۱۹۷۳، بودجه ارتش ایران پنج برابر شد و از دو میلیارد دلار به ده میلیارد دلار در سال ۱۹۷۵ افزایش یافت و این افزایش در سالهای ۱۹۷۶ و ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ نیز ادامه یافت. بطور متوسط، شاه در هر سال سی درصد بودجه دولت را بمصرف نیروهای مسلح می‌رساند و از وقتی که پول نفت افزایش یافته است بودجه ارتش شاهنشاهی ایران یکی از قوی‌ترین بودجه‌های نظامی دنیاست. از نظر آماری که قبلاً ذکر کردیم مخارج نظامی ایران اختصاص به خریدهای هنگفت رژیم ایران از امریکا دارد و ایران اولین مشتری صنعت اسلحه‌سازی این کشور شده است. نیروهای مسلح رژیم ایران یکی از بنیان استراتژی‌ای هستند که واشینگتن آنها از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به اینطرف در برنامه آژانس «سیا»ی خود پیاده کرده است و خطمشی ایران زیر کنترل قوای مسلح شاه است. بهمین علت است که نیروهای مسلح ایران مجبورند سلاحهای امریکائی را بخرند و بکار ببرند و برای تحصیل آن قسمت بزرگی از بودجه ملی را مصرف کنند. از آنجا که قسمت مهمی از تقسیم تولید ناخالص ملی نصیب ارتش می‌گردد قوای مسلح ایران کنترل خود را در هدایت اقتصاد کشور در دست دارد. در حقیقت، چون هزینه‌های نظامی بطور دائم هر سال در افزایش هستند اجباراً سهمیه دیگر بخش‌ها را که به آن وابستگی ندارد تنزل می‌دهد. افزایش همیشگی بودجه ارتش عملی نمی‌شود مگر اینکه فشار منظمی بر آنتهای وارد شود که ارتباطی با او ندارند. از هنگام سقوط مصدق به اینطرف بیشتر دلارهای نفتی بمصرف خرید سلاحهای جنگی امریکائی و تکمیل نظامی شدن دولت ایران گردید. ولی اگر هدف امریکا این باشد که ارتش شاه را بشکل تنها قدرت کشور درآورد باید یک کنترل دائمی بر آن داشته باشد. پس باید این ارتش از نظر



سازمانی هم بسته به او باشد تا دستگاه خطرناکی نشود و این ممکن نیست مگر اینکه از نظر اقتصادی وابسته به آن باشد. اینجاست که خریدهای هنگفت سلاحهای امریکائی، نیروی محرکه، هزینه‌های نظامی ایران است و نقش مؤثر و حساسی را بازی می‌کند و بواسطه ابعاد گسترده‌ای که پیدا کرده است عامل اصلی درهم‌ریختگی اقتصاد ایران و وابستگی کامل آن به بازار جهانی مخصوصاً بازار امریکاست. این خلاصه‌ای است از تحقیق بنی‌صدر که قبلاً تحت عنوان «ارتش وابسته ایران» از آن نام بردیم. بنی‌صدر در بررسی خود در این باره می‌نویسد: «خریدهای نظامی دو قسمند: آنچه ارتش مستقیماً در خارج انجام می‌دهد و آنچه بوسیله واردکنندگان عمل می‌کند. اهمیت این خریدها تنها بخاطر وابستگی اقتصادی نیست که حجم واردات را زیاد می‌کند بلکه همچنین بخاطر تمرکز آنست. تا آنجا که مربوط به قسمت اول است، مجموع هزینه‌های نظامی از ظرفیت پس‌انداز اقتصاد ایران تجاوز می‌کند و این موجب می‌شود که اقتصاد ملی مجبور به وام‌گرفتن از خارج شده و به سرمایه‌های خارجی تسلیم شود و نیز افزایش صادرات نفت و دیگر مواد خام را آسان و سریع سازد و منابع طبیعی دیگر کشور را پیش‌فروش کند.

هزینه‌های ساختمان، تأسیسات و حمل و نقل لازم و ضروری برای افزایش ظرفیت جذب واردات و هزینه‌های دولتی در قلب دو اقتصاد مختلف را، مملکت ناچار باید بعهده بگیرد و در نتیجه اقتصاد صنعتی غربی، اقتصاد ایرانی را وابسته به خویش می‌سازد. دولت ارزهای — ذخیره خویش را برای خرید کالاهای ساخته شده، اسلحه و چیزهای دیگر باید بمصرف برساند و قسمتی از این ارز و دیگر درآمدهای خود را بصورت پول ملی برای خرید خدمات بمصرف رساند. عاقبت و نتیجه این کار چه می‌شود؟

اقتصاد صنعتی مسلط، از تمام آثار این هزینه‌های متمرکز، استفاده میکند در حالیکه اقتصاد ایران با صدور سرمایه‌ها و آثار آن، محصولات و خدمات را از خارج وارد کرده و بیش از پیش اقتصادی غیرمستقل و وابسته به‌مبدأ خواهد شد.

اما آنچه مربوط به تمرکز این هزینه‌هاست: هزینه‌های داخلی بوسیله دولت متمرکز شده و در چهارچوب سیاست اقتصادی محدودی بمصرف می‌رسد. دستمزدها، حقوق و بهای کالاهای خریداری در تقسیم منافع تأثیر کرده و بین طبقات مسلط اجتماع، طبقاتی با درآمدهای خیلی بالا بوجود می‌آورد. این طبقات مفتون و شیفته «راه امریکائی در زندگی» خواستار کالاهای و خدماتی می‌شوند که اقتصاد ایران از تولید و انجام آن بر نمی‌آید. افزایش هزینه‌های دولتی که در اثر

تمرکز و تشدید، درآمدهای دولت را بسرعت می‌کاهد، و مصرف مسیرخود را بیش از پیش بسوی کالاها و خدمات وارداتی تغییر می‌دهد. نظری اجمالی بر تغییرات حاصله در اصول مصرف خانواده‌های شهروند ایرانی در بیست و پنج سال اخیر وسعت و سرعت این تغییرات را به‌ما نشان می‌دهد. فشار تقاضا، دولت را مجبور می‌کند که دروازه‌های کشور را به‌روی واردات بگشاید و تورم با تاخت و تاز وارد می‌شود و ورود آن به کشور اجتناب‌ناپذیر می‌گردد. نتیجه نهائی این است که خریدهای اسلحه شاه در یک استراتژی وابسته جهانی جذب می‌گردد که بعضی از اقتصاددانان غربی بایان فصیحی به آن «بازگشت مجدد دلارهای نفتی» نام نهاده‌اند. بازگشت مجدد دلارهای نفتی بواسطه خرجهای دولت ایران در بازار امریکا است که تخلیه دائمی منابع مالی ایران را بسوی بانکهای امریکا در بردارد. وانگهی، امریکائیان بازی خود را پنهان نمی‌کنند. نیکلاگاژ روزنامه نویس امریکائی می‌نویسد: درآمدهای که از راه خرید اسلحه بوسیله شاه ایران بدست می‌آید و تکنولوژی نظامی امریکائی که ایران بدینوسیله تحصیل می‌کند موجب می‌شود که از هر دو دلاری که از این راه بدست می‌آید یک دلار آن مجدداً برای خرید نفت به ایران بازگردد.

روزنامه نگار امریکائی در مقاله خود نتیجه‌گیری می‌کند که کشورهای دیگر جهان سوم باید از این همکاری دوجانبه استفاده کنند تا روابط متقابل مستحکم‌تر گردد!

### ماهیت سلاحهای امریکائی عامل وابستگی و اتحاد نظامی است

اگر میل سرمایه‌های هنگفت تولید داخلی، بسوی واردات اسلحه، وابستگی خارجی اقتصاد ایران را تقویت می‌کند بر روی دستگاه و سازمان ارتش ایران نیز همین اثر را می‌گذارد. در حقیقت بعد از سقوط مصدق، نهادهای سیاسی، اقتصادی و فنی ارتش ایران رفته‌رفته مقرر خود را بسوی امریکا تغییر مکان داد و قسمت مهمی از این تغییر موضع مربوط به ماهیت سلاحهای امریکائی است که به‌شاه فروختند و عامل اصلی وابستگی و اتحاد نظامی را بوجود آوردند. از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باینطرف، حکومت امریکا متعهد شد که وسائل نظامی ایران را یک شکل و نوساخته کند، حال آنکه وسائل و مهماتی که تا این تاریخ در ارتش ایران معمول بود روی هدفهای سیاسی «پهلوی»، اول از دولتهای اروپائی بدست آمده بود.

در حقیقت بعد از ایجاد رایش سوم، پدر محمدرضا از علاقه‌مندان آثار هیتلری بود و ارتش خود را به‌لباسی درآورد که از لباس ارتش آلمان الهام

گرفته بود و سربازان را بهره‌رئهائی واداشت. که طی آن قدمهای بلندی به سبک سربازان آلمانی برمی داشتند ولی همین ارتش با این اوصاف در سوم شهریور ۱۳۲۰ که در معرض حمله ناگهانی سربازان روس و انگلیس قرار گرفت برخلاف انتظار بانی آن، در اندک زمانی تارومار گردید. در پایان جنگ دوم جهانی و اشغال ایران بوسیله متفقین، ارتش ایران به مهماتی دست یافت که از جنگ افزارهای قدیمی ساخت بریتانیا بود که در میدانهای جنگ کبره بدست امریکائیها افتاده بود. همه این سلاحها قدیمی و متروک و درهم و برهم و عجیب و غریب بود. معذک، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باینطرف تمام این سلاحها و مهمات عجیب و غریب بوسیله امریکائیها به سلاحهای مدرن و نو تبدیل گردید. حتی سلاحهای به ایران دادند که در خود ارتش امریکا معروف به سلاحهای سری و محرمانه بود ولی استیضاح نمایندگان سنا و کنگره و مطبوعات امریکا قسمتی از این اسرار را فاش و علنی ساخت و معلوم کرد که امریکا چه نوع اسلحه‌ای از ۱۹۵۳ باینطرف به شاه ایران فروخته است. سه دوره مشخص در تحویل اسلحه و بازاریابی آن در ایران وجود دارد:

دوره‌ای که از سقوط مصدق تا روی کار آمدن نیکسون به ریاست جمهوری است؛ دوره‌ای که نیکسون ریاست جمهوری امریکا را به عهده داشت و در پی آن درآمدهای نفتی ایران چهار برابر گردید؛ و دوره‌ای که بعد ادامه یافت. طبق بازرجویی‌ها و بررسی‌هایی که از طرف اعضای کنگره امریکا بعمل آمده است دوره اول مصروف نوسازی مهمات ارتش ایران گردیده است و امریکا اولین فروشنده اسلحه به ارتش شاه ایران بوده است و این فروش در وسط سالهای ۱۹۶۰ افزایش و توسعه یافته است. از سال ۱۹۵۳ تا ورود نیکسون به کاخ سفید ماهیت سلاحهای جنگی امریکا که به ایران تحویل گردیده است در مقام مقایسه با خریدهایی که از کشورهای دیگر شده است بشرح زیر می‌باشد:

### سلاحهای امریکائی:

نیروی هوائی: هواپیمای باری مدل سی-۷۷ و سی-۱۳۰، هواپیمای شکاری اف-۸۴ و اف-۸۶ و هواپیمای سوپرسونیک اف-۴. هواپیمای مشقی و حمل و نقل مخصوصاً مدل دی-سی-۳ و همچنین تعداد کمی هلی کوپتر. نیروی دریائی: کشتی‌های زیردریائی و زره‌شکن و کشتی‌های باری و مسافری. وسائل جنگی و توپخانه: مسلسل‌های خودکار، تانک و توپ با کالیبرهای مختلف. موشک: موشک برای دفاع هوائی، موشک‌های هوا به هوا و موشک‌های ضد تانک

و زره پوش.

نیروی زمینی: لباس و وسائل جنگی برای سربازان و سلاحهای سبک، سلاحهای خودکار و مهمات.

### اسلحه کشورهای دیگر

بعد از امریکا، شوروی و انگلستان در صف اول کشورهای که اسلحه به ایران فروخته اند قرار دارند. از شوروی، ایران تجهیزات غیر استراتژیک خریده است که عبارت از وسائل نقلیه نفربر و کشتی و انواع کاسیون می باشد. سفارش ایران برای خرید مهمات از انگلستان بیشتر در مورد وسائل و لوازم مربوط به نیروی دریائی بوده است مثل هوورکرافت و موشکهای دفاع هوائی و موشکهای زمین به هوا. فرانسه هم بنوبت خود موشکهای ضد تانک به ایران فروخته و ایتالیا هلی کوپترهایی با اجازه نامه استفاده از حق اختراع امریکائی آن که در ایتالیا ساخته شده است به ایران فروخته است. تجزیه و بررسی ماهیت سلاحهایی که در طول دوره اول به ایران فروخته شده است دارای دو نکته اساسی است:

نکته اول آنکه واضح است که تقریباً تمامی وسائل نظامی را که امریکا به ارتش ایران فروخته است دارای مشخصات انحصاری است، مخصوصاً آنچه به نیروی هوائی و واحدهای زرهی مربوط است.

امریکا بناحق، انحصار فروش تجهیزات جنگی را که به ایران تحویل داده بود به خود اختصاص داد و بدینوسیله بر امکانات استراتژیک ارتش شاه تسلط یافت. در ثانی توصیف مختصر نوع سلاحهای جنگی که ارتش ایران در سالهای آخر ۱۹۶۰ به آن دست یافت ثابت می کند که افزایش نیروی جنگی شاه واقعاً برضد اتحاد جماهیر شوروی نبوده بلکه فقط جوابگوی نیازهای امنیت داخلی کشور است و این مطلبی بود که بعضی از دولتهای امریکا در این دوره کوشش داشتند آنرا بقبولانند.

در حقیقت با چنین اسلحه هائی شاه نمی توانست اتحاد جماهیر شوروی را از حمله به کشورش منصرف سازد و یا در یک حمله احتمالی بمقابله آن برود زیرا مثلاً هواپیمای سوپرسونیک اف-۴ که امریکا در سال ۱۹۶۵ به ایران داده بود فقط برای تحویل به کشورهای درحال توسعه فروخته می شد و این مطلبی است که کارشناسان امریکائی آنرا فاش کردند و گفتند که قطعات ساختمانی این هواپیما بقدری نامرغوب است که نیروی هوائی ارتش امریکا آنرا هرگز وارد رده های خود نکرده است. محققاً تنها طریقه انصراف شوروی از حمله به ایران در

تقویت و قدرت نظامی ایران نیست بلکه مربوط به عکس‌العملی است که امریکائی‌ها در مقابل چنین حمله‌ای از خود نشان دهند و هدف آنها هم حفظ منابع نفتی در این منطقه برای غرب است که اهمیت حیاتی دارد. با وجود این، وقتی در سال ۱۹۶۸ نیکسون رئیس‌جمهور امریکا شد تحویل اسلحه امریکائی به شاه ایران، ابعاد گسترده تازه‌ای به خود گرفت، بنظر می‌رسد که سه‌علت اساسی باعث افزایش ناگهانی سطح فنی و سائل جنگی امریکا که به ایران می‌فروخت، گردید.

دو علت آنرا که در گذشته شرح دادیم این بود که در آخر سالهای شصت شاه پول اسلحه‌هایی را که از امریکا می‌خرید حساب کرده و می‌پرداخت و در این دوره نظریه نیکسون بر این قرار گرفته بود که هر کشور متفق با امریکا باید وسائل کافی و مهمات جنگی را بدست آورد و خود را در مقابل حمله شوروی مجهز و آماده سازد. و این علت سومی بود که از دو علت دیگر ناشی می‌شد. بعد از وقایع کوبا در سال ۱۹۶۲ که در طی آن از یک درگیری امریکا و شوروی بطور عاقلانه جلوگیری شد قرار بر این شد که بمنظور ترک مخاصمه، از برخورد مستقیم بین دو ابرقدرت خودداری گردد. ولی پس از این واقعه متفقین این دو ابرقدرت در آسیا و در خاور نزدیک، مخصوصاً در همسایگی نزدیک ایران، درگیری پیدا کردند. همچنین بعقیده منابع امریکائی، نخست جریان جنگ هند و پاکستان در سال ۱۹۶۵ شروع شد که هندوستان بوسیله شوروی و پاکستان از طرف امریکا مجهز گردیدند و در اینوقت امریکا متوجه شد که قوای دفاعی ایران ضعیف است. وبخصوص تحویل اسلحه هنگفت از طرف شوروی به عراق روابط بعضی‌های عراق را با شاه ایران در این قسمت تیره ساخت. این مخاصمه و رقابت که منشاء آن ایدئولوژیکی است باعث تیرگی سریع روابط سیاسی شد و تهران به کردهای عراقی که علیه بغداد می‌جنگیدند کمک‌های زیادی کرد و ساحل اروندرود را در خاک ایران با نیروی نظامی خویش اشغال نمود و این موضوعی بود که باعث اختلاف دائمی بین ایران و عراق بود. بعلاوه اعلام هارولد ویلسون در سال ۱۹۶۸ مبنی بر عزیمت سربازان انگلیسی از خلیج فارس و موج شورش چریکهای مارکسیست در ایالت ظفار امیرنشین عمان، عواملی را بوجود آورد که باعث شد امریکا در سیاست فروش اسلحه به ایران تجدید نظر کند و تازه‌ترین و پیشرفته‌ترین سلاحهای خود را به شاه ایران بفروشد.

نیکسون رئیس‌جمهور جدید امریکا تصمیم گرفت حفظ امنیت منابع نفتی غرب را به عهده نیروهای ارتش ایران بگذارد. جنگ شاه با کمونیست‌ها در خلیج فارس توجیه تازه‌ای شد تا سلاحهای تازه‌ای از امریکا برای شاه ارسال شود و شاه درصاف اول دفاع از هجوم شوروی قرار بگیرد— در سال ۱۹۶۸ نیکسون

اجازه داد که هواپیماهای شکاری و بمب افکن اف-۴ دی که معروف به فانتوم بود بوسیله کارخانه هواپیماسازی مکدونالد دوگلاس به نیروی هوایی ایران فروخته شود و ایران در آخر سال ۱۹۷۱ این هواپیماها را تحویل گرفت.

کارشناسان عقیده داشتند که اف-۴ دی از آخرین مدل‌های هواپیماهای جنگی امریکاست که در نوع خود بی نظیر است و می‌تواند عملیات مختلفی را انجام دهد، دارای سلاح وحشتناکی است سرعتی دوبرابر سرعت صوت دارد در شعاع ۱۴۰۰ کیلومتر پرواز می‌کند و تا بیست هزار متر ارتفاع می‌گیرد.

هواپیماهای فانتوم نه تنها به شاه اجازه می‌دهد که با هواپیماهای میگ ۱۵ و ۱۷ که شورویها به عراق داده‌اند مقابله کند بلکه از پس هواپیماهای میگ ۲۱ که عراق از سال ۱۹۶۳ آنرا دارا شده است نیز برمی‌آید.

در اینجا باید تصریح کنیم که تحویل هواپیماهای فانتوم به ایران از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد زیرا سفارش شاه برای خرید این هواپیماها اولین سفارش خارجی خرید و صدور آن از امریکا به خارج بوده بعلاوه سه چهار سال طول کشید تا ارتش امریکا از فانتوم در نیروی هوایی خود استفاده کرد و حال آنکه ایران زودتر از امریکا به این هواپیما دست یافته بود. در اکتبر سال ۱۹۷۰ شاه سفارش تازه‌ای به کارخانه‌های هواپیماسازی مکدونالد دوگلاس داد: و این بار هواپیمای اف-۴ ای را خواست که نمونه تکمیلی از هواپیمای اف-۴ دی یا فانتوم است و این نوع هواپیما منحصرأ برای استفاده نیروی هوایی امریکا ساخته شده بود.

در نتیجه در فاصله بین هواپیماهای اف-۴ که در زمان حکومت جانسون و هواپیمای فانتوم که بوسیله نیکسون بایران تحویل داده شده بود شاه قرارداد هائی با امریکا امضاء کرد که طبق آن وسائل و مهمات نظامی از جمله آخرین مدل هواپیمای فانتوم را که مخصوص ارتش امریکا بود خرید و در نتیجه دومین مشتری هواپیماهای جنگی امریکا بعد از نیروی هوایی امریکا گردید.

در آغاز سال ۱۹۷۳ خرید هواپیماهای فانتوم اف-۴ بودجه نظامی ایران را به خود جذب کرد زیرا در حقیقت هر هواپیمای فانتوم که کارخانه مکدونالد دوگلاس به شاه می‌فروخت پنج میلیون دلار قیمت داشت و چون شاه سفارش ساختن ۱۸۰ هواپیمای فانتوم را داده بود پول آن نزدیک به یک میلیارد دلار می‌شد و بودجه نظامی ایران به زحمت به دو میلیارد دلار می‌رسید که نصف بودجه نظامی بمصرف خرید هواپیماهای بمب افکن رسیده بود.

با وجود این، مطبوعات امریکا در آغاز سال ۱۹۷۳ فاش کردند که شاه ایران متعهد شده است بیش از دو میلیارد دلار به نفع صنایع هواپیماسازی امریکا خرج کند و لیستی منتشر کردند که طبق آن لیست، شاه ایران، صدها هواپیمای

فانتوم از مدل اف-۵ ای را که کارشناسان آنرا تکمیل شده می‌دانستند سفارش داده است تا هوانوردان و خلبانان ایرانی بتوانند با هواپیماهای وحشتناک میگ-۳۲ که شوروی به عراق تحویل داده است به‌مقابله برخیزند.

بعقیده امریکائیها افزایش قدرت نیروی هوایی ارتش شاه، مخصوصاً بزرگترین مرحله مسلح ساختن ایران است که وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) تاکنون به آن دست نزده بود.<sup>۳۸</sup>

روزنامه نیویورک تایمز در این باره اضافه می‌کند که وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا صرفنظر از اهمیت سیاسی و نظامی، به این کار از این نظر اهمیت می‌دهند که صنایع اسلحه‌سازی امریکا که از پایان جنگ ویتنام دچار سستی و کاهلی شده بود دوباره بکار می‌افتد و موازنه‌ای در کسر پرداخت‌ها پیدا می‌شود. از طرف دیگر در طول تابستان ۱۹۷۳ نیکسون موافقت کرد. تا شاه ایران هواپیمای فانتوم اف-۴ را که یکی از بزرگترین و پیشرفته‌ترین هواپیماهای جهان بود بدست آورد. هر دستگاه از این هواپیما سی میلیون دلار ارزش داشت که درست شش برابر فانتوم است در اینوقت بودجه نظامی ایران که سی درصد بودجه کل کشور را می‌بلعید نمی‌توانست افزایش یابد مگر اینکه بحران اقتصادی شدیدی را در داخل کشور ایجاد کند. اگر شاه تضمین دولت امریکا را برای تحصیل هواپیماهای اف-۴-۱ تحصیل کند باید بودجه مالی آنرا هم در اختیار داشته باشد. در اکتبر سال ۱۹۷۳، چهار برابر شدن بهاء نفت این بودجه را تأمین کرد و ایران در عصری وارد شد که افزایش دوارانگیز درآمدهای نفتی اش به شاه اجازه داد با اشتهای سیری‌ناپذیر خود سلاحهای نظامی بسیار پیشرفته را خریداری کند. همچنین در ژانویه ۱۹۷۴، شاه که از ثروت تازه‌خود قوی و نیرومند شده بود، سی هواپیمای اف-۴-۱ دیگر را سفارش داد که معروف به «تام‌کت» بود و کمپانی گرومان آنرا می‌ساخت. در ژوئن همان سال مجدداً شاه با این کمپانی قراردادی امضاء کرد تا پنجاه دستگاه اضافی بسازد.

هواپیمای اف-۴-۱ که طرح ساختمانی آنرا کمپانی گرومان برای نیازهای نیروی دریائی امریکا ریخته بود یک هواپیمای جنگی شکاری است که دارای دوموتور باندازه‌های مختلف است. بالهای آن در حال سرعت زیاد، در تنه هواپیما می‌رود و بلند و کوتاه می‌شود، دارای سیستم موشکی فونیکس است که هدایت آن بسیار پیشرفته است و از فاصله صد و شصت کیلومتری می‌تواند هواپیماهای دشمن را هدف قرار دهد. هواپیمای تام‌کت، مثل هواپیماهای

فانتوم، سه سال قبل از اینکه در ارتش آمریکا معمول گردد در اختیار شاه قرار گرفت و جهش بزرگی به صنایع هواپیماسازی آمریکا بخشید، در حالیکه اولین هواپیمای فانتوم زمانی، به ایران داده شد که نیروی هوایی آمریکا آنرا تحویل گرفته و بکار انداخته بود. این بار تصمیم گرفته شد که سفارش شاه را بسیار احترام گذارند و همزمان با تحویل تام کت به نیروی دریایی آمریکا - یعنی از ژانویه ۱۹۷۶ - هواپیماهای تام کت سفارش ایران را هم تحویل دهند. در نتیجه یک سال قبل از این تاریخ نیروی دریایی آمریکا اعلام داشت که موافقت دارد تاریخ تحویل هواپیماها بتأخیر افتد تا نیروی هوایی ایران بتواند از اولویت مساوی با نیروی دریایی آمریکا استفاده کند.

همچنین عمل بیسابقه‌ای در تاریخ صنایع نظامی آمریکا بوقوع پیوست و آن این بود که یک دولت خارجی اجازه یافت فروش ماهانه تولید هواپیماهای جنگی را به نسبت مساوی با نیروی دریایی آمریکا بین خود تقسیم کند. پیش از آن تنها دولت اسرائیل بود که تحت شرایطی می‌توانست از اولویت برخوردار شود و موشکهای SSM را که ارتش آمریکا قبلاً تحویل گرفته و در انبار تسلیحات خود داشت تحویل بگیرد.

چرا چنین امتیازی که به ایران دادند به اسرائیل داده نشد؟ اگر شرایط مربوط به مخاصمه اسرائیل و اعراب را کنار بگذاریم که تسلیح یک طرف، تسلیح طرف دیگر را دربردارد، دولت اسرائیل در وزارت دفاع آمریکا در صنایع نظامی آن کشور اعتبار مالی شاه ایران را نداشت و تنها شاه ایران بود که با خریدهای نظامی میلیاردها دلار نفتی را دوباره به آمریکا برگشت می‌داد. بهترین مثال در این مورد تقسیم هواپیماهای اف ۱۴ است که نیروی دریایی آمریکا آنرا با نیروی هوایی ایران به نسبت مساوی تقسیم کرد تا جانب‌شاه را نگهدارد. در حقیقت مبلغ اولین قرارداد خرید که نهصد میلیون دلار برای خرید سی هواپیمای اف ۱۴ بود ناظرین را از نظر وسعت دامنه و عظمت ابعاد آن به تعجب و شگفتی انداخت؛ یکی از کارشناسان می‌نویسد:<sup>۳۹</sup> «هر هواپیمای اف ۱۴ برای نیروی دریایی آمریکا بیست میلیون دلار تمام می‌شود حال آنکه همین هواپیما را به نیروی هوایی ایران سی میلیون دلار می‌فروشند و این پنجاه درصد افزایش قیمت غیرعادی است زیرا کالای صادراتی است باید برای تشویق صادرات از کالاهای داخلی ارزانتر باشد چه از بسیاری عوارض، معاف است و بعلاوه از تخفیف صادرات استفاده می‌کند؛ خلاصه، فاش شده است که قرارداد آمریکا و ایران



تنها برای خرید و تحویل سی دستگاه هواپیمای اف-۱۰ «تامکت» نیست بلکه تعلیم و تربیت خلبانان و مکانیسین های ایرانی در امریکا و ذخیره قطعات یدکی مهم این هواپیما را نیز در بردارد. بعلاوه ایران متعهد شده است که هزینه های بررسی و تحقیقات عملی این هواپیماها را با نیروهای مسلح امریکا تقسیم کند و هریک از طرفین سهمیه ای بپردازند.»

محافل صنعتی امریکا عقیده دارند شرکت ایران در این هزینه ها و خرید سیصد و سیزده فروند هواپیمای اف-۱۰ از شرکت گرومان و در نتیجه بدست آوردن عنوان اولین مشتری خارجی موجب می شود نیروی دریائی امریکا برای هردستگاه از این هواپیماها ششصد میلیون دلار صرفه جوئی کند. وقتی پی می بریم که نیروی دریائی امریکا در مجموع می خواهد هفتصد هواپیمای اف-۱۰ را برای واحدهای خود به کمپانی گرومان سفارش دهد معلوم می شود که قرارداد ایران چه منافع و مزایای غیرمستقیمی داشته است، مسلم است که عقد این قرارداد منافع سرشاری به جیب کارخانه های هواپیماسازی و وزارت دفاع امریکا سرازیر کرده است. بعد از شرکت مالی شاه، در تعقیب تحصیل هواپیماهای فانتوم که در زمان ریاست جمهوری نیکسون موافقت شد، این موافقت نه تنها در حکومت جerald فورد بلکه در حکومت جیمی کارتر نیز تقویت و پشتیبانی گردید.

در ژانویه ۱۹۷۵، نیروی هوائی امریکا اعلام کرد که تصمیم گرفته است هواپیماهای شکاری بمب افکن جدید اف-۱۰ را وارد رده های خود کند این هواپیماها ساخت کارخانه نورثروپ بود و پیش بینی می شد که در آخر سال ۱۹۷۹ بکار افتد. در اینوقت، وزارت دفاع امریکا بعلت قیمت سرسام آور این هواپیما داشت از خرید آن منصرف می شد زیرا قیمت این هواپیمای جدید را بیست و شش میلیون دلار تعیین کرده بودند ولی همینکه شاه ایران به کارخانه نورثروپ ۱۰۰ فروند از آنها سفارش داد، که بهاء کل آن ۳ میلیارد و هشتصد میلیون دلار می شد و قسمتی از بهای آنها هم شاه ایران نقداً به کارخانه پرداخت تا تحقیقاتی که درباره ساختمان این هواپیما شروع شده بود تکمیل شود و باتمام رسد، دولت امریکا هم خریداران آن شد. در شانزدهم سپتامبر ۱۹۷۶ روبرت الزورث که در این زمان وزیر دفاع کابینه جerald فورد رئیس جمهور امریکا بود در مقابل سنای امریکا از تصمیم شاه ایران مبنی بر خرید ۱۰۰ هواپیمای اف-۱۰ دفاع کرد و گفت: این فروش، در برنامه خرید نیروی هوائی امریکا نوعی حسن تصادف است زیرا تحصیل این هواپیماهای اف-۱۰ بوسیله دولت ایران قیمتی را که ما باید بدیم پائین می آورد و نسبت سرمایه گذاری ای را که مادر تحقیقات و تکمیل این نوع هواپیماها صرف کرده ایم تخفیف می دهد. همین سناریو از نو تجدید

شد ولی این بار موضوع آن نروی دریائی بود در حقیقت، در ماه مه ۱۹۷۵ بود که نیروی دریائی امریکا شدیداً علاقه‌مند گردید که هواپیماهای اف-۱۸ نورثروپ را که شکاری بمب‌افکن و دارای موتور جت بود بخدمت واحد خود درآورد. کمپانی نورثروپ پیشنهاد کرده بود که تولید این هواپیمای جدید از سال ۱۹۸۲ آغاز شود ولی وزارت دفاع امریکا بعلت گرانی قیمت، در خرید آن تردید داشت.

در دوازدهم سپتامبر ۱۹۷۶، سپهبدطوفانیان معاون وزارت جنگ ایران با عجله، نامه‌ای برای دونالد رامسفلد، وزیر دفاع کابینه جرالدفورد فرستاد و اطلاع داد که دولت ایران می‌خواهد ۲۵۰ فروند از هواپیماهای اف-۱۸ را خریداری و آنرا جانشین هواپیماهای فانتوم کند که پنج سال پیش در زمان نیکسون خریده است.

ولی این بار چون انتخابات ریاست جمهوری شروع شده و دوماه کار داشت سنای امریکا اعلام داشت که ترجیح می‌دهد انجام این کار را به نتیجه قطعی انتخابات موکول کند تا بطور قطع نتیجه سیاست فروش اسلحه معلوم شود زیرا سیل سفارشات خرید اسلحه و مهمات از طرف دولت ایران در زمان حکومت نیکسون وفورده بطور جدی باعث نگرانی بعضی از اعضای سنای امریکا گردیده است. در نوامبر ۱۹۷۶، کارتر به ریاست جمهوری امریکا انتخاب شد و وعده داد که در سیاست فروش سلاحهای جنگی به کشورهای جهان سوم تجدیدنظر کند و آنرا تحت ضوابط جدیدی با رعایت اجرای حقوق بشر درآورد. سایروس ونس وزیر امور خارجه جدید امریکا نیز اعلام کرد که اجرای حقوق بشر یکی از عناصر اصلی سیاست خارجی امریکاست؛ معذک جیمی کارتر با عجله به شاه ایران اطمینان داد که این سیاست در مورد رژیم او اجراء نخواهد شد.

همچنین در سیزدهم مه ۱۹۷۷ که در حدود چهارماه از استقرار جیمی کارتر در کاخ سفید گذشته بود، سایروس ونس وزیر امور خارجه امریکا در تهران با غیظ و نفرت موضوع ارتباط بین فروش سلاحهای امریکائی و حقوق بشر در ایران را رد کرد.

فردای روزی که سایروس ونس از ایران رفت شاه در مصاحبه‌ای به مطبوعات گفت که در موضوع ادامه تحویل سازوبرگ نظامی بوسیله امریکا به ارتش ایران هیچگونه نگرانی ندارد. وانگهی در این موضوع هیچ جای نگرانی برای شاه باقی نماند زیرا سخنگوی کاخ سفید دو هفته پیش اعلام کرده بود که جیمی کارتر فروش هفت هواپیمای آواکس را به شاه مورد موافقت قرارداد داده است که کل بهای آن یک میلیارد و دویست و بیست میلیون دلار است.

به عقیده کارشناسان، هواپیمای آواکس که به آن «رادارپرنده» نام نهاده‌اند

یک هواپیمای چهارموتوره بوئینگ ۷۰۷ است که آنرا تغییر شکل داده‌اند بشکل گنبدی با قطر نه متر ساخته‌اند و دارای رادار مخصوصی است که هواپیمای در ارتفاع زیاد یا کم تعقیب و بازرسی می‌کند. از مشخصات این رادار اینست هدف‌ها را در ارتفاع کم تشخیص می‌دهد و می‌تواند هواپیماها و موشک‌ها هدفهای روی زمین را تعیین کند و برعکس رادارهای موجود که با امواج پراکنده از زمین از کار می‌افتند این رادار با وجود موج پراکنی از زمین کار خود انجام می‌دهد. حوزه دید هواپیماهای آواکس تا سیصد هزار کیلومتر می‌رسد بهمین علت است که این رادار پرنده هواپیمای جاسوسی الکترونیکی است کاملترین نوع خود در دنیاست و همچنین خیلی گران است؛ یعنی هر دسته هواپیمای آواکس ۱۸۰ میلیون دلار می‌ارزد!

باید در اینجا تصریح کنیم که شاه با بدست آوردن هفت هواپیمای آواکس خرید اسلحه‌های پیچیده و پیشرفته به موفقیت و پیشروی تازه‌ای دست یافت ز هواپیمای آواکس به نیروی هوایی امریکا و نیروهای ناتو (سازمان پیمان‌اتلانتیک شمالی) اختصاص داده شده بود که شاه ایران هم به آن دسترسی یافت. واشینگتن با تحویل هواپیماهای آواکس به ایران، ارتش این کشور را در صف او قدرتهای غیرانمی درآورد. خلاصه، کارشناسان نظامی پیش‌بینی می‌کردند اگر تسلیح ارتش ایران بر این روند پیش‌رود این ارتش تا سال ۱۹۸۲ مجهز از نیروهای متفقین در اروپا (ناتو) خواهد بود و فقط نیروهای امریکا و آلمان غربی خواهندگرفت و این چیزی بود که در سال ۱۹۷۷ شروع شد و خواست شاه بود. در نوامبر سال ۱۹۷۷ شاه به امریکا رفت و رئیس‌جمهور جدید را ملاقات کرد و او را وادار کرد که امریکا فروش سلاحهای خود را به ایران افزایش دهد در دنبال این گفتگوها شاه اعلام کرد که سه هواپیمای آواکس اضافی ۱۴۰ هواپیمای اف-۱۶ را علاوه بر ۱۶۰ هواپیمای قبلی که گرفته است از کا، درخواست کرده است و همچنین برای تهیه ۲۵۰ فروند اف-۱۸ که یک سه پیش تقاضا کرده بود موافقت کارتر را جلب کرده است.

از طرف دیگر، مطبوعات امریکا فاش کردند که شاه علاوه بر سفارش خرید کشتی‌هایش برای نیروی دریائی ایران موشک و زره‌شکن برای واحدهای تانک و زره‌پوش تقاضا کرده است. در اینجا باید یادآوری کنیم که اگر نیروی هوای ایران شماره عظیمی از سلاحهای پیشرفته امریکا را دریافت داشته است تحویل این سلاحها برای سهامات نیروی دریائی و زمینی هیچگونه تخفیف قیمتی را نداشته است. مخصوصاً از هنگامیکه درآمد نفت چهار برابر گردید خرید اسلحه امریکا قسمت مهمی از بودجه نظامی کشور را بلعید.

نیروی دریائی ایران در آغاز سالهای هفتاد از اعضای فقیر خانواده نیروهای مسلح ایران بود. در زمان حکومت مصدق، یکی از روزنامه نگاران درباره فقر نیروی دریائی ایران مقاله ای نوشته و با لحن مسخره آمیزی گفته بود درجاتی که بر روی شانه دریا سالار ایرانی وجود دارد بیش از شماره کشتی هائی است که نیروی دریائی شاهنشاهی ایران داراست!

نیروی دریائی ایران از ناوهای تشکیل شده بود که امریکائیها و انگلیسی ها به بهای ارزانی فروخته بودند و دلیل ارزانی هم کهنگی و خارج شدن از خدمت بود و در واقع این ناوها را به ایران قالب کرده بودند. در این زمان امنیت خلیج فارس بوسیله نیروی دریائی پادشاهی انگلستان تأمین می شد ولی هنگامی که در سال ۱۹۶۸ لندن تصمیم خود را دائر به ترک نیروهای خویش از خاورسویز اعلام داشت شاه، ایران فوراً و با عجله نیروی دریائی ایران را افزایش داد و نوسازی کرد.

در طول ده سال، شاه، نیروی دریائی ایران را با بزرگترین کشتی های جدید طوری تجهیز کرد که به او اجازه می داد سرعت، نیروهای خود را در سواحل خلیج فارس، پیاده کند. ناوهای گشتی مجهز به موشک های دفاعی ساحلی، هواپیماهای پد ۳۶ مخصوص شناسائی کشتی ها و سه زیردریائی، شاه را قادر ساخت که دائماً عمان را تحت نظارت خویش درآورد و مخصوصاً وجود شش ناوشکن تندرو اسپروئنس که آخرین نوع کشتی های جنگی امریکائی بود به شاه اجازه می داد که حضور فعال خود را در دریا های آسیای جنوبی و افریقای شرقی ثابت نگهدارد.

طبق بررسی های وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) بدست آوردن این زیردریائی ها نیروی دریائی ایران را قادر ساخت که از نیروی دریائی محدود خلیج فارس به صورت نیروی دریائی آبهای عمیق تغییر شکل یابد و بتواند در اقیانوس هند به عملیات دریائی پردازد.

تا آنجا که مربوط به نیروی زمینی است، کوشش شد که این نیرو نوسازی شود و مخصوصاً تجهیزات تانکها و زره پوشها مدرن شود و بتواند در دفاع ضد هوایی نقش مؤثری بازی کند. طبق تجزیه و تحلیل نظامیان امریکائی، در عرض ده سال، امریکا ارتش شاه را بصورت یک نیروی مکانیزه سنگین درآورده است که می تواند علاوه بر حفظ امنیت داخلی کشور با هر شورش و ناآرامی در منطقه وارد عمل شود و آنرا آرام کند.

طبق بررسی های نظامی امریکا اهمیت تانکهای سنگین و زره پوشهائی که دارای مسلسل های خودکار هستند و همچنین خرید هلی کوپترها ارتش ایران را

قادر ساخته است نیروی متحرکی را بوجود آورد تا درحمله واقعی وارد عمل شود. با احتراز از ذکر فهرست کسالت‌آور سلاحهای نظامی که فقط مورد علاقه کارشناسان نظامی است بطور خلاصه می‌گوئیم که واحدهای زره‌پوش ارتش ایران مجهز به وسائلی هستند که هفتاد درصد آن امریکائی و سی درصد آن انگلیسی است. از زمانیکه بهای نفت افزایش یافت شاه از امریکا تقاضا کرد که ششصد تانک ام-۷۷ که طرح امریکائی دارد به او بفروشند و بعد هم مدلهای ام-۶۰ را خرید. شاه از انگلستان نخست دوست و پنجاه تانک از نوع اسکورپیون و بعد ۷۶ تانک چیفتن خرید که بهای آن بیش از ششصد میلیون دلار شد.

در سال ۱۹۷۷ شاه سفارش جدیدی به کارخانه تانک‌سازی ویکرز-آرسترانگ داد تا هزار و دوست دستگاه تانک چیفتن را که تکمیل شده بود بنام «شیرایران» برای او بسازند؛ شماره تانکهائی که صنایع اسلحه‌سازی انگلستان به ارتش ایران فروخت بیش از تعدادی است که به ارتش انگلستان فروخته است.

افزایش تحرک ارتش ایران مربوط است به تجاری که در ویتنام بدست آمد و مشاوران نظامی امریکا را در ایران متقاعد ساخت که ارتش این کشور باید نوسازی شود تا بتواند در جنگهای تهاجمی برق‌آسا در داخل حوزه عمل نظامی خود دخالت کند. در نتیجه کوشش برای تجهیز این ارتش در درجه اول باید برای تحصیل هلی‌کوپتر باشد تا بتواند واحدهای ارتشی را از جایی به جای دیگر انتقال دهد و بهمین علت است که باید ارتش هوانیروز که مخصوص حمله و گشت هوائی است توسعه یابد.

از سال ۱۹۷۴ وزیر جنگ و تسلیحات ارتش ایران اولین خرید بیش از پانصد هلی‌کوپتر مخصوص حمل و نقل و حمله را به کمپانی هلی‌کوپترسازی «بل» سفارش داد و در پی آن سفارشهای عدیده دیگری مخصوصاً برای خرید هلی-کوپترهای AH-1J داده شد. این هلی‌کوپترها برای عملیات شبانه مناسبند و چون در تاریکی قابل رؤیت نیستند می‌توانند وارد عمل شوند. وجود این هلی‌کوپترها، ارتش شاه را بصورت یکی از ارتشهای هلی‌کوپتری جنگی درآورد که در دنیا بسیار اهمیت داشت و هزینه آن به یک میلیارد دلار بالغ می‌شد.

بعلاوه، از نوامبر سال ۱۹۷۷، پرزیدنت کارتر نشان داد که در انجام سفارشهای شاه برای خرید اسلحه شتاب و عجله‌ای ندارد و شاه برعکس اصرار داشت که سلاحهای جدیدی به ذخیره اسلحه‌اش افزوده شود. البته تعلل کارتر در تحویل اسلحه به شاه ایران بخاطر عدم موافقت او نبود بلکه برعکس او موافق بود ولی موافقت او با مقاومت و مخالفت روزافزون کنگره و سنای امریکا برخورد کرده بود. در حقیقت، کنگره امریکا بعد از اینکه فروش هفت هواپیمای آواکس

را به ایران در ماه ژوئیه رد کرد بالاخره در ماه سپتامبر تحویل آنرا تصویب نمود و تسلیم کاخ سفید شد ولی بشرطی که جیمی کارتر محدودیتی برای تحویل سلاحهای پیشرفته آمریکائی به شاه ایران قائل شود.

همچنین در اوت ۱۹۷۸، کارتر خود را مجبور دید از تحویل ۳۱ دستگاه افدع جی که فقط نیروی هوائی آمریکا به آن مجهز است به ایران خودداری کند و در تحویل هواپیماهای اف-۱۶ و اف-۱۸ که در فردای روز انتخاب خود به ریاست جمهوری با آن موافقت کرده بود تعلل ورزد و تحویل آنرا به تعویق اندازد.

در اینجا باید توضیح دهیم که اختلاف و خصومت نمایندگان پارلمان آمریکا برای افزایش فروش سلاحهای پیشرفته به شاه ابدآ از جهت اخلاقی و تجاوز به حقوق بشر نبود بلکه مربوط به سه علت اساسی بود که بر سیاست حقیقت‌جوئی آمریکا غلبه می‌کرد: ۱. خطر عدم موازنه نیروها در خاور نزدیک ۲. امکانات روبه‌افزایش سرویس‌های جاسوسی شوروی که بر سیستم‌های دفاعی محرمانه تسلط یابند ۳. لزوم اعزام هزاران کارشناس آمریکائی به ایران تا سلاحهای را که تحویل می‌دهند در آنجا بکار اندازند. نکته سوم موضوعی است که کلید دستگاه پیوستگی ارتش ایران را در سازمان نظامی آمریکا در دست دارد. در حقیقت، این امر که آمریکا باید فروشنده اسلحه به ایران باشد دو نتیجه در برداشت اول وابستگی تکنولوژی و تجهیزات نظامی ایران به آمریکا که یک کمسیون تحقیق سنا در اوت ۱۹۷۶ آنرا فاش کرده است: ارتش ایران امروز نمی‌تواند بدون حمایت روزانه آمریکا وارد جنگ گردد.<sup>۴۰</sup>

نتیجه دوم این بود که سلاحهای که به ایران تحویل می‌شد چنان ماهیت پیچیده و پیشرفته‌ای داشت که نه تنها نظامیان ایران مهارت فنی آنرا نداشتند آنرا بکار اندازند بلکه گاهی خود آمریکائیان هم نمی‌توانستند از عهده بکار انداختن آن برآیند!

به کار انداختن این تجهیزات و مهمات مافوق کامل، مانند هواپیمای اف-۱۴، مجهز به سیستم موشک‌های فونیکس و رادار پرنده آواکس و هلی کوپتر AH-II تخصص فوق‌العاده فنی لازم داشت و در نتیجه لازم بود برای بکار انداختن آن هزاران مهندس و کارشناس بسیار متخصص آمریکائی به ایران بیایند. تحقیقات سنای آمریکا روشن ساخت که علاوه بر متخصص فنی برای بکار

۴۰. صورت مجلس‌های کمیته روابط خارجی مجلس سنای آمریکا مورخ دوم اوت ۱۹۷۶ در موضوع «فروش سلاحهای آمریکائی به ایران».

انداختن سلاحهای پیشرفته باید مشاورانی دولتی در ارتش ایران استخدام شوند تا به خرید سلاحها و اداره امور مالی آن و اداره و سازمان افسران اشتغال ورزند. این تحقیقات همچنین ثابت کرد که ارتش ایران باید تا ده سال دیگر و شاید بیشتر وابسته به هزاران امریکائی باشد تا بتوان از آن نیروی قابل اطمینانی بوجود آورد. بعلاوه، این تحقیق سنای امریکا قسمتی از حقیقت را هویدا ساخت و آن این بود که حضور این هزاران امریکائی بعنوان مستشار نظامی در ایران در قلب منابع نفتی که مایع حیاتی گرانبھائی برای گردش ماشین عظیم غرب در دو قدمی مرزهای شوروی است، جهت دیگری دارد که آنهم حفاظت این منابع نفتی است.

### مستشاران نظامی امریکائی عامل کنترل

امروز هم برای ما مشکل است که با قاطعیت شماره واقعی امریکائیان را که بحساب نیروهای مسلح شاه در ایران کار می کردند تعیین کنیم. در این باره تهران و واشینگتن سعی داشتند این امر را بحساب اسرار محرمانه بگذارند و چیزی از آنها فاش نکنند. تحقیقات سنای امریکا، شماره امریکائیان را که در نیروهای مسلح شاه کار می کردند - اعم از نظامی و غیر نظامی - در سال ۱۹۷۵ به - شانزده هزار نفر و در سال ۱۹۷۶ به بیست و چهار هزار نفر برآورد کرده بود و تخمین زده بود که این تعداد در سال ۱۹۸۰ از شصت هزار نفر تجاوز خواهد کرد یعنی تقریباً هر سال ده هزار نفر برعهده امریکائیان در ایران اضافه می شد. البته در این آمار افراد خانواده امریکائیان هم حساب شده بود. باوجود این عده زیاد، در گزارش تحقیقی سنای امریکا از افراد نظامی امریکائی که به عنوان مأموریت موقت محدود به ایران می آیند ذکری نشده بود و اگر این عده را هم به آن اضافه کنیم تعداد واقعی، بسیار زیادتر از عده ای است که در گزارش سنای امریکا از آن یاد شده است. بنابراین، چنین نتیجه می گیریم که ایران کشوری بود که بزرگترین تعداد امریکائیان در آنجا اقامت داشتند و در خدمت یک دولت خارجی کار می کردند. در سال ۱۹۷۵، امریکائیان که در ایران کار می کردند به ترتیب زیر تقسیم شده بودند: ۲,۲۰۰ کارمند کشوری از وزارت دفاع ملی امریکا؛ ۱,۱۰۰ نفر نظامی با اونیفورم مخصوص؛ ۴۰۰ نفر از کارمندان سایر وزارتخانه ها؛ ۵۰۰ نفر از کارمندان قراردادی وزارت دفاع امریکا؛ و سیزده هزار نفر در بخش خصوصی که جمع کل آنها شانزده هزار و هفتصد نفر بود.<sup>۴۱</sup>

۴۱. این اطلاعات از اظهارات جوزف سیسکو معاون وزارت امور خارجه امریکا

از سال ۱۹۷۵ به بعد این عده در بعضی از بخشها ده برابر شده است. مجموع آنچه را که مربوط به کارمندان کشوری وزارت دفاع امریکا و نظامیان اونیفورم پوش بود MAAG می گفتند که مخفف (گروه کمک و مشاوره نظامی) است. کار رسمی آنها عبارت بود از: «مشاوره با نیروهای مسلح شاهنشاهی ایران در باره مسائل مربوط به دفاع و سازمان آن و همچنین برنامه ریزی و طبقه بندی و اجرای برنامه کمک های نظامی به ایران.»<sup>۴۲</sup>

این قسمت را هم اضافه کنیم که گروه کمک و مشاوره نظامی امریکا در ایران به نیروی ژاندارمری و پلیس هم همین کمک ها را می کرد چنانکه در همان جوابیه وزارت دفاع امریکا آمده است: «میسوین نظامی امریکا در ایران وظیفه دارد با وزیر کشور ایران در موضوعات مربوط به سازمان، تعلیم و تربیت، اختیارات واحدهائی که وابسته به وزارت کشور است و همچنین استعمال مهماتی که برای آنها تهیه می شود و در مسائل دیگر مربوطه مشورت و راهنمایی کند.» برای اولین بار حکومت امریکا بطور رسمی مطلع گردید که نظامیان امریکائی در ایران نه تنها در سازمان سرکوبی ارتش شرکت دارند بلکه همچنین مستقیماً در عملیات پلیس، ژاندارمری و دیگر سازمانهای شبه نظامی ایرانی که کار اصلی آن مربوط به نگهداری نظام شاهنشاهی و ریشه کن کردن هرگونه مخالفت با شاه است مداخله می کنند.

تا آنجا که مربوط به کارشناسان نظامی امریکا وابسته به وزارت دفاع ملی است، بیشتر آنها از جنگجویان سابق جنگ ویتنام یا از افسرانی بودند که از خدمت نظامی مرخص شده بودند و فعالیت آنها منحصر بود به تعلیم و تربیت سربازان ایرانی، خلبانی هلی کوپترها، هواپیماها، تانکها و زره پوشها و آموزش - مخابراتی و نگهداری ساز و برگ فنی. لازم به یادآوری است که تعداد آنها در سال ۱۹۷۵ پانصد و سی نفر بود اما در سال ۱۹۷۸ شماره آنان را به هشت هزار نفر تخمین می زدند.<sup>۴۳</sup>

امریکائیان دیگری در بخشهای خصوصی کار می کردند تعداد زیادی بودند که شرکتهائی که برای تهیه مهمات قرارداد بسته بودند آنها را به ایران

→

بدست آمده است که در تاریخ دوم ژوئن ۱۹۷۵ در سو کمیسیون تحقیقات کمیته روابط بین المللی کنگره ایراد کرده است.

۴۳. جواب کتبی وزارت دفاع امریکا به سؤال کتبی مورخ بیستم ژوئن ۱۹۷۵ لی. ه. هامیلتون که در آن زمان رئیس سو کمیسیون تحقیقات سنای امریکا بود.

۴۴. اینترنشنال، هالدتربیون، ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۸.



اعزام می‌داشتند وظیفه آنها هم تعلیم و تربیت سربازان ایرانی و مراقبت در نگهداری مهمات و سلاحهائی بود که به ایران فروخته بودند. تعداد این امریکائیان در سال ۱۹۷۵ سیزده هزار نفر بود که در سال ۱۹۷۸ از سی و دو هزار نفر تجاوز کرد.<sup>۴۴</sup>

روزنامه اینترنشنال هرالدفربیبون که حساب نهائی را کرده، عقیده دارد که در اوت ۱۹۷۸ تعداد امریکائییانی که در ایران برای ارتش شاه کار می‌کردند در حدود چهل هزار نفر بود. در اینجا باید یادآوری کنیم که این عده در سال ۱۹۷۵ شانزده هزار و هفتصد نفر بودند. از طرف دیگر اگر افراد خانواده این تکنیسین‌ها و نظامیان امریکائی را هم در نظر بگیریم که به ایران یعنی اقامتگاه جدید خود آمده‌اند عده آنها از شصت هزار نفری که سنای امریکا برای سال ۱۹۸۰ پیش‌بینی و حساب کرده بود بمراتب زیادتر می‌شود و با این حساب اگر مقدار سلاحهائی را که شاه تا سال ۱۹۸۰ می‌خرید با تعداد نظامیان امریکائی مقایسه کنیم بدون شک در سال ۱۹۸۰ صد هزار امریکائی در ایران سکونت می‌کردند. در سال ۱۹۷۸ که تظاهرات مردم برضد شاه آغاز گردید امریکائییانی که در ایران بودند در محاصره قرار گرفتند. دوازده هزار نفر امریکائی که برای شرکت هلی‌کوپترسازی بل‌کار می‌کردند مجبور بودند در شهرکی به مساحت سی هکتار در نزدیکی اصفهان زندگی کنند. یک روزنامه‌نگار امریکائی گزارش جالبی درباره این جامعه امریکائی که چون یهودیان ملزم به اقامت در این شهرک شده‌اند تهیه کرده است.<sup>۴۵</sup> این روزنامه‌نگار امریکائی در گزارش خود چنین می‌نویسد: «یکی از اعضای اداره کارگزینی شرکت بل‌کسانی را که شرکت وی به ایران آورده است چنین توصیف کرد: اینهائی که شما در اینجا می‌بینید، نظامیان و شاغلین سابق ارتش امریکا هستند و افرادی هستند که سایگون را دوست دارند، از سربازان قدیمی هستند که نمی‌دانند چگونه روزی خود را تأمین کنند ولی از وقتی به اینجا آمده‌اند حقوق‌های خوبی به آنها پرداخت می‌شود، یکی از دوستان او اضافه کرد: و من نمی‌دانم چرا ما اینقدر کارمندان خود را از زندانهای تکراس و تنسی انتخاب و استخدام کرده‌ایم؟ اینها یک مشت آدم سنگدل و بیرحم هستند که از افراد دائم‌الخمیر و ناراحت تشکیل شده‌اند و اغلب سابقه بازداشت دارند زیرا زد و خورد و دعوا کرده‌اند و در ملاءعام دزدی و شرارت نموده‌اند.

۴۴. اینترنشنال هرالدفربیبون، چهاردهم ژوئیه ۱۹۷۸.

۴۵. گزارش ریچارادت. سیل در واشینگتن پست، ۱۲ مه ۱۹۷۸، تحت عنوان «امریکائیان شاه».

یک دیپلمات امریکائی گفت: و آنها با موتورسیکلت وارد مسجد شاه می‌شوند و چنانکه می‌دانید این مسجد یکی از مراکز مقدس مسلمانان شهر است، کار آنها مثل اینست که کسی رادیوی ترانزیستوری خود را باز کند و در همان حال به حضور چاپ برود؛ شبی یکی از خلبانان امریکائی در قرارگاه هوائی، چانه یک دختر آلمانی را که تازه با او ازدواج کرده بود بضرط مشت شکست و همان شب او را خفه کرد. یک استاد زبان که برای یکی از شعب شرکت بل کار می‌کند مشکلات خود را باین شرح خلاصه می‌کند: و اغلب اینها ولگرد هستند، اینان از فضولات سفید پوستان فقیرند که به یک علت باینجا آمده‌اند پول زیاد جمع کنند.»

ولی این سفید پوستان فقیر برای خود مزایائی دارند: «امریکائینی که به ایران آمده‌اند هیچ زحمتی برای خوردن غذاهای محلی به خود نمی‌دهند. آنها غذاهای بسته‌بندی شده را در مغازه‌های مخصوص محل سکونت خویش به قیمت ارزانی می‌خرند که بحساب کارفرمای آنها گذاشته می‌شود. آنها دور از مردم محلی زندگی می‌کنند، برای بچه‌های خود مدارس مخصوص دارند و جز خودشان با دیگران آمدررفت و معاشرت نمی‌کنند.» وزارت دفاع، امریکائیان را از مصرف لبنیات محلی منع کرده است زیرا این محصولات از نظر پاستوریزه کردن در سطحی نیست که در امریکا عمل می‌شود. با پروازهای مخصوصی هواپیمای باری سی. ۱۳۰ هر روز چندین تن شیر، تخم مرغ و کره با «کیفیت قابل قبول» وارد می‌شود و در دسترس این جامعه امریکائی در ایران گذاشته می‌شود.

یکی از دانش آموزان تهران در این باره می‌گوید: «امریکائی‌ها از هر جهت به همه چیز ماتوهین می‌کنند. آنها لبنیات ما را نمی‌خورند و حال آنکه ما آنرا می‌خوریم و می‌بینید که مریض هم نمی‌شویم.» روزنامه‌نگار امریکائی در اتومبیل یکی از مهندسین بل نشسته بود و از خیابانی عبور می‌کرد. ناگهان یک تاکسی جلو آنها با سرعت به چپ و راست رفت و بدون اینکه علامت بدهد ایستاد و مهندس راننده را مجبور کرد ترمز ناگهانی کند. مهندس بل، وقتی این وضع را دید با عصبانیت صدای خود را بلند کرد و گفت: «چگونه می‌خواهید نظمی به این باند میمون‌ها بدهید؟» رفتار تحقیرآمیز امریکائیان در ایران، خصومت ایرانیان را نسبت به مهمانان خود افزایش می‌دهد و این یکی از موضوعاتی است که باعث نگرانی و اضطراب بعضی از سناتورهای امریکائی را فراهم می‌آورد. یک کمیسیون تحقیق در سنا تحت ریاست سناتور ایگلتون در پایان سال ۱۹۷۶ به ایران آمد و اوضاع را از نزدیک بازدید کرد و بعد عقیده خود را چنین اعلام داشت:

«همان علائم مربوط به یک درگیری ناسالم فرهنگ امریکائی با فرهنگ

ویتنامی در ایران هم احساس می‌گردد. همان دسته‌ای که در سایگون نماینده سیاست رسمی واشینگتن بودند و نمی‌دانند که مخالفت‌گوئیه‌ها و دست‌های داخلی مخالف چه عواقبی بار می‌آورد بجای اینکه کار خود را در مدتی کوتاه پایان دهند چون حریص منافع بیشتری هستند مدتی طولانی می‌خواهند بهره‌گیری کنند، اگر ما در این موضوع پافشاری کنیم نه به نفع امریکائیهاست و نه به نفع ایرانیان.»<sup>۴۶</sup>

به عقیده واشینگتن پست، تحقیر ارتش ایران که امریکائیان مشاوران نظامی-اش شده‌اند و مهارت‌های فنی آن را به نظر حقارت می‌نگرند در بین افراد کشوری وزارت دفاع و سربازان امریکائی نیز تعمیم یافته است. یکی از خلبانان هلی-کوپتر شرکت سیکورسکی اعلام داشت: «ایرانیان در مقابل یک مسئله پیش-بینی نشده نمی‌دانند چگونه رفتار کنند و فوراً برای آن چاره‌اندیشی نمایند، وی می‌گوید: «ایران پنج هلی کوپتر بزرگ مدل ۲۱۲ را که ضدگلوله بود از دست داد زیرا هیچکس تصمیم نگرفته بود که چه کسی باید خلبانی این هواپیماها را به عهده بگیرد هر یک از این هلی کوپترهای ۲۱۲ سه میلیون دلار ارزش داشت که قطعات یدکی آنهم دو میلیون دلار می‌ارزید. یکی از افسران امریکائی گفته است: ایرانیان خیلی از هواپیماها را خراب می‌کنند و یا آنها بزمین می‌زنند! یکی از مشاورین شرکت نورثروپ اضافه می‌کند: و اینجا هم درست مثل ویتنام است. در آغاز این هواپیماها را به آنها بیفروشنند، بعد می‌بینند که نمی‌توانند آنها را مثل ما بکار اندازند بالاخره خودمان آنها را به پرواز درمی‌آوریم.» این جمله آخری خیلی خوب هدف دقیق سیاست نظامی امریکارا در ایران خلاصه کرده است و آن اینست که صرف‌نظر از منافع هنگفتی که بازار اسلحه امریکا از سفارش‌های خرید اسلحه شاه بدست می‌آورد، زرادخانه کاملی از سلاح‌های پیشرفته را در دسترس هزاران نظامی امریکا در ایران قرار می‌دهد. آخرین تحقیقاتی که بعمل آمده است اعلام می‌دارد:<sup>۴۷</sup> «استنباط قاطع این است که هیئت مشاورین و نظامیان امریکا که با ایران قرارداد بسته‌اند، در عملیات نظامی ایران متعهد شده‌اند. وزارت دفاع امریکا (پنتاگون) این گفته‌ها را نفی نکرده و به بررسی اخیر سنای امریکا درباره فروش اسلحه به ایران استناد کرده نتیجه می‌گیرد که هیچ امریکائی هرگز در جنگی که بحساب ایران بوده است متعهد نبوده است. بعلاوه، یکی از کارمندان بلندپایه کمیته اطلاعات کنگره اظهار

۴۶. اظهارات سناتور ایگلتون در سنای امریکا جلسه مورخ بیست و چهارم مه ۱۹۷۷

۴۷. واشینگتن پست، ۳۱ ژوئن ۱۹۷۷.

می‌دارد که وقتی از او می‌خواهند که این گفته را تفسیر کند می‌گوید: «من دلیلی ندارم ولی مجاز هم نیستم آنها را به شما بگویم و بعلاوه من فکر می‌کنم که نباید آنها را به آگاهی شما برسانم.»

یک تحقیق دیگر سنای امریکا تأیید می‌کند که پنجاه مأمور سیا به ایران فرستاده شده‌اند و نزدیک به صد مأمور متخصص اطلاعات که بازنشسته شده‌اند اکنون بحساب کمپانیهای امریکائی که قراردادهائی برای ایجاد پایگاههای استراق سمع و جاسوسی با ایران بسته‌اند کار می‌کنند.

یک دیپلمات اروپائی مقاله‌ای در هرالدتربیون نوشته و طی آن چنین می‌گوید: «دیپلماتهای غربی می‌پرسند در چه شرایطی این صد نفر متخصص اطلاعاتی بازنشسته شده‌اند؟ و چگونه ممکن است یک مأمور کشوری در یک ایستگاه «رله» در قله کوهی در ده کیلومتری مرز شوروی بدون دوست و همدم و خانواده بتواند یک سال دوام بیاورد؟»<sup>۴۸</sup>

باوجود این، دستگاههای تبلیغاتی شاه، تبلیغ می‌کنند که این نظامیان امریکائی بعنوان مهاجم با ایران نیامده‌اند بلکه به دعوت شاه آمده‌اند و ایران کشور مستقلی است که اینان را بعنوان مستخدم و مشاور بکار گرفته است و از هر حیث تابع مقررات ایران می‌باشند و از فرماندهی کل قوا تبعیت می‌نمایند و هر وقت فرمانده کل قوا خواست می‌تواند آنها را مرخص کند همانطور که انورسادات رئیس - جمهوری مصر مشاوران نظامی شوروی را در مصر مرخص کرد.

برای توجیه چنین دلائلی سه تفسیر پیش می‌آید: اول آنکه در هیچ یک از تصویبنامه‌ها و مقررات باستثنای مأمورین رسمی ماگ (گروه کمک و مشاوران نظامی) که تعداد آنان در سال ۱۹۷۵ سه هزار و پانصد نفر بود دیگر مشاوران امریکائی حق استفاده از مزایای آنان را ندارند.

بعلاوه اینها بعنوان کارمندان رسمی شناخته نشده‌اند و هیچ سازمان دولتی ایران حاضر نیست کمترین آماری درباره آنان تهیه کند و همچنین سفارت امریکا در تهران نیز مثل وزارت دفاع امریکا در واشینگتن نمی‌تواند در این موضوع مداخله کند و فقط تحقیق سنای امریکاست که بطور رسمی اطلاعاتی را که سازمانهای رسمی ندارند بدست آورده و به اطلاع عموم می‌رساند. دوم آنکه این مشاوران نظامی امریکا که تعهدی نسبت به ارتش و دولت ایران ندارند مشمول قانونی هستند که در سال ۱۹۶۳ به تصویب رسید و به این امریکائیان مصونیت سیاسی بخشید. این قانون که به آن «قانون کاپیتولاسیون» می‌گویند مورد مخالفت

و اعتراض شدید وطن پرستان قرارگرفت و تمام احزاب و دسته های سیاسی مخالف شاه آنرا مورد انتقاد سخت قرار دادند حتی آیه الله خمینی در آنوقت در مدرسه فیضیه قم با این قانون به مخالفت برخاست و شاه را شدیداً مورد انتقاد قرار داد و همین مخالفت آیه الله موجب بازداشت و تبعید او به ترکیه و عراق گردید. برطبق مقررات مربوط به این قانون پرسنل نظامی امریکا در ایران در مقابل کارفرمای خود که ارتش امریکاست مسؤولند و اگر یکی از این امریکائیان در ایران مرتکب جرمی شود محاکم ایران نمی توانند او را بازداشت و یا محاکمه کنند و مقامات امریکائی باید تدابیری که لازم می دانند اتخاذ کنند. بنابراین با تصویب این قانون مقایسه ای که با مصر می شد قیاس مع الفارق است زیرا انورسادات چنین قانونی را نداشت و هروقت تصمیم می گرفت می توانست مستشاران روسی را در مصر اخراج کند ولی در ایران تنها انقلاب اسلامی ایران بود که آنان را از کشور اخراج کرد و قانون مصونیت سیاسی امریکائیان را هم لغو کرد.

## فصل پنجم

### چشم و گوش شاه<sup>۴۹</sup>

در سال ۱۹۵۶، یعنی سه سال بعد از سقوط مصدق، طایفه‌ای از کردهای جوانرود که در شمال کرمانشاه و نزدیک مرز عراق هستند سربه تمرد برداشتند و برای خود یک نوع خودمختاری برقرار کردند. ارتش شاه به آنان حمله کرد و هزاران سرباز در پناه تانک و زره پوش و حمله هواییها قلعه معروف جوانرود را با خاک یکسان ساختند و صدها کشته و هزاران مجروح بجای گذاشتند. در این جنگ از هرده نفر افراد طایفه، یک نفر کشته شد.

در آغاز سال ۱۹۶۰ در جنوب کشور، طایفه قوی و نیرومند قشقایی که چراگاههای سنتی خود را در معرض نابودی می‌دید برضد ارتش شاه سربه‌طغیان و شورش برداشت و پنج سال جنگ و گریز ادامه داشت تا آنکه ارتش با تجهیزات کامل وارد میدان کارزار شد و هواییها با بمباران شورشیان این طایفه، بالاخره بطور قطع شورش را در سال ۱۹۶۵ شکست داد و این طایفه دیگر سربه شورش برنداشت. این دو مورد، مثالی بود از موارد دیگر... از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد نقش اساسی ارتش این بود که شورشهای دامنه‌دار را سرکوبی و دفع کند و با هر سازمان نظامی متخاصمی مقابله کند، زیرا دستگاه نظامی ایران برای این ایجاد نشده بود که مردم شهرها و روستاها و قبائل را کنترل کند و وقوع شورشها را پیش‌بینی و پیش‌گیری کند و این کارها محققاً باید بوسیله سازمان دیگری که وابسته به ارتش باشد انجام گیرد و اینچنین بود که سازمان اطلاعات و امنیت کشور که نام مخفف آن «ساواک» بود بوجود آمد. ساواک بعد از اینکه در ایران بوجود آمد یکی از سازمانهای مقتدر دولتی گردید که در کار تمام سازمانهای دیگر دخالت می‌کرد و در حقیقت دولتی در دولت بود، سازمان اطلاعات و امنیت

۴۹. دکتر سنجابی در مصاحبه اخیر خود درباره ساواک گفت: دستگاه ساواک شاه، چشم و گوش او بود ولی در واقع چشم کور و گوش کری بود که واقعیات را تشخیص نمی‌داد. -م.

کشور بموجب قانون بیستم مارس ۱۹۵۷ برای حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه ضد منافع عمومی بوجود آمد. وظیفه ساواک عبارت بود از تحصیل و جمع آوری اطلاعات لازم برای حفظ امنیت کشور، تعقیب عمال جاسوسی به نفع کشورهای خارجی و اعمالی که بر ضد استقلال و تمامیت ارضی باشد. ساواک همچنین وظیفه داشت از فعالیت دسته‌هایی که ایجاد و تأسیس آن غیر قانونی است جلوگیری کند و از ایجاد و تأسیس دسته‌هایی که هدف و عمل آنها ضدیت با قانون اساسی و دسیسه و توطئه چینی علیه امنیت کشور است جلوگیری کند. خلاصه، ساواک با قدرتی که در جلوگیری و سرکوبی داشت بصورت دستگاه مهیبی درآمد که اجازه داشت جاسوسی کند و هروقت مقتضی بداند هر کس را تحت بازداشت درآورد و از او بازجویی کند. بعلاوه، مأموران ساواک از حیث طرز تعقیب بزه‌های مذکور در این قانون و انجام وظائف، در زمره ضابطین نظامی محسوب می‌شدند و از این حیث دارای کلیه اختیارات و وظائف ضابطین نظامی بودند و باین ترتیب از تمام اختیارات استفاده می‌کردند و مجازاتی نداشتند و بالاخره در کشوری مثل ایران که ساواک اینگونه قدرت و اختیار یافته بود کی جرأت داشت و کی جرأت خواهد یافت از پلیس مضاعف یا پلیس نظامی شکایت کند؟

بعلاوه، طبق قانون اساسی «جرائم و جنحه‌های سیاسی» در صلاحیت دادگاههای دادگستری است که با حضور هیئت منصفه باید رسیدگی شود ولی مدتها این اصل قانون اساسی موقوف و بلااجرا ماند و با ایجاد ساواک تعقیب و رسیدگی این جرائم در صلاحیت ساواک و دادگاههای دادرسی ارتش قرار گرفته بود، چنانکه در ماده سوم قانون سازمان امنیت چنین آمده است: «از تاریخ تصویب این قانون، رسیدگی به تمام جرائم و بزه‌هایی که ذکر شد در صلاحیت دادگاههای دائمی نظامی خواهد بود.» بدین ترتیب حلقه‌ای در حلقه افتاد: ارتش زیرپوشش ساواک بازجویی می‌کند، بازداشت می‌کند، زندانی می‌کند، محاکمه و محکوم می‌کند و باین اعمال و تجاوز مکرر خویش، قوانین اساسی ایران را تحقیر کرده و به باد تمسخر می‌گیرد. ساواک از شاه دستور می‌گیرد و در مقابل هیچ مقامی جز شاه مسئولیت ندارد. با اینهمه اگر این سازمان بخواهد «چشم و گوش شاه» باشد<sup>۵۰</sup> مغز آن بدون هیچ انکاری اسیرکائی خواهد بود.

۵۰. در زمان سلطنت داریوش اول که ۵۵۲ تا ۴۷۶ سال قبل از مهلاد سلطنت کرد اداره امپراتوری زیر نظارت بازرسانی بود که دارای اختیارات وسیع بودند و بنام «چشمان و گوشهای شاهنشاه بزرگ» نامیده می‌شدند، این بازرسان شبکه

## نقش سیا

در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سرویس‌های اطلاعاتی موجود در ایران مثل اداره کل آگاهی شهربانی و رکن دوم ستاد ارتش مورد تجدیدنظر و تجدید سازمان قرار گرفتند. تا آن وقت اداره آگاهی تحت نظارت شهربانی و اداره رکن دوم تحت اداره ارتش بود. اما در این زمان زیر پوشش سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) قرار گرفت و تأسیس، سازمان، اداره و تربیت کارمندان آن به «سی. آی. ا.» سپرده شد.

از سال ۱۹۵۵ عده بیشماری از افسران ارتش ایران به ممالک متحده آمریکا گسیل شدند تا در مرکز نیروی دریائی واقع در کوآنتیکو در ایالت ویرجینیا روش‌های ضد شورشی بیاموزند.

عده دیگری از همین افسران به ستاد «سی. آی. ا.» در لنگلی رفتند تا اطلاعات خود را در «برنامه‌های جهت‌یابی» تکمیل کنند. بعضی از این کارآموزان به کمک برنامه‌های مخصوصی که با کمک آمریکا اجرا می‌شد دروس تکمیلی فراگرفتند که آژانس بین‌المللی‌گسترش هزینه آنرا می‌پرداخت و بیش از دو میلیون دلار برای تقویت امنیت عمومی در ایران به مصرف می‌رسانید. از سال ۱۹۷۰ به بعد سالانه در حدود دویست و پنجاه افسر ایرانی برای مطالعه به مراکز نظامی آمریکا اعزام می‌شدند تا رموز و علوم و فنون مقابله با شورشی را طبق آخرین متدها یاد بگیرند و این روش‌ها آخرین متدی بود که «سی. آی. ا.» آنرا ابتکار و اجرا می‌کرد.

در پایان دهه ۱۹۵۰ نظامیان و اشخاص کشوری ایران هم به اسرائیل اعزام شدند تا از تجارب موساد که سازمان اطلاعاتی اسرائیل بود استفاده برند. تربیت این افراد لشکری و کشوری ایران، در اسرائیل برای این بود که آنها نه تنها موظف به انجام کارهایی در ایران بشوند بلکه همان، اعمال را در کشورهای عربی انجام دهند و باین ترتیب روابط بین «موساد» و «ساواک» برقرار و محکم گردید.<sup>۱۰</sup> و

→

جاسوسی بی‌نظیری در عصر باستان بنا نهاده بودند که از رفتار ساده‌ترین رعایا تا افراد خاندان پادشاهی آگاه می‌شدند و آنرا به اطلاع پادشاه می‌رسانیدند.

۵۱. مجله نیوزویک، مورخ چهاردهم اکتبر ۱۹۷۴ می‌نویسد: «اسرائیل هیچوقت انکار نمی‌کند که نقش مهمی در تربیت پرسنل ساواک و تعلیم آنها داشته است ولی پس از جنگ اسرائیل و اعراب در ۱۹۷۳ بارها مقامات اسرائیلی

←



این دو سازمان، مخصوصاً در زمان جنگ یمن، علیه مصرناصری با یکدیگر همکاری می‌کردند و همچنین در لبنان و سوریه و عراق به نفع کردها عملیات متفقانه‌ای انجام دادند؛ وانگهی از سال ۱۹۶۰، اردن مرکز عملیات ساواک برای کشورهای خاورمیانه عربی گردید. با وجود کمک اسرائیلی‌ها، فعالیت سرویس اطلاعاتی شاه وابسته به سی.آی.ا بود. شماره کسانی که سی.آی.ا بایران می‌فرستاد، تا امروز هم یکی از اسرار نهفته است ولی طبق گفته بعضی منابع، «سی.آی.ا» پنجاه مأمور رسمی در ایران داشت ولی صدها نفر دیگر که بیشتر تکنیسین بودند بطور قراردادی به نفع سازمان اطلاعات امریکا کار می‌کردند. برای این امریکائی‌ها، موضوع مهم در درجه اول این بود که نیروهای امنیتی شاه را کمک کنند تا امنیت داخلی کشور حفظ گردد. بهمین علت اطلاعاتی بدست آمد که امریکا برای مقابله با تظاهرات شورشی سال ۱۹۷۸ برای همین یک سال ۵۰ هزار بمب اشک‌آور و ۳۰۶ هزار ماسک ضدگاز و چهارهزارو سیصد طپانچه به ایران تحویل داده است.<sup>۵۲</sup>

از طرف دیگر، مقامات امریکائی خودشان می‌دانستند که کارشناسان آنها در ایران اند و کارمند رسمی ایران هستند و نیروهای مسلح شاه را برای حفظ امنیت با سلاحهائی که به آنها فروخته‌اند تعلیم می‌دهند و به متدهائی که باید در مقابل شورشیان بکار برند آشنا می‌سازند تا شورشیان را سرکوب سازند و این متدها از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اجرا و عمل می‌شود و از این جهت جای هیچگونه تعجبی نبود زیرا گروه کمک و مشاوران نظامی امریکا در ایران علاوه بر نیروهای ارتش، ژاندارمری و پلیس را هم تحت تعلیم خود داشتند و به آنها روش‌های مقابله با شورش می‌آموختند. علاوه بر سرکوبی افراد شورشی غیرنظامی، نظارت «سی.آی.ا» بر نیروهای ارتش شاه نیز گسترش داشت و این بازرسی بوسیله غیرمستقیم هزاران مشاور نظامی امریکائی بعمل می‌آمد که تعلیم و تربیت افراد وابسته به قدرت شاه را به عهده داشتند.

طبق اخباری که گاه به‌گاه در مطبوعات امریکائی درز پیدا کرده و منتشر می‌شود «سی.آی.ا» نتیجه‌گیری کرده است که افسران عالیرتبه و اسرای لشکر از درجه سرتیپ به بالا یکپارچه معتقد به شاه بوده و شاه پرست هستند ولی افسران جوان و

انکار کرده‌اند که «موساد» دخالتی در عملیات ساواک داشته و گفته‌اند فقط مبادله اطلاعات بین دو سازمان ادامه دارد. شاه هم چندی پیش در یکی از مصاحبه‌های خویش صریحاً گفت: ما با اسرائیل همکاری امنیتی و نظامی داریم.»

۵۲. روزنامه اینترنت‌نشال هوالدتریبیون، مورخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۷۸

درجه داران و سربازان، اعتقاد به شاه ندارند و روزبروز موج مخالفت آنان با شاه افزایش می‌یابد و در باب نظارت و کنترل نیروهای مسلح ارتش، «سی.آی.ا.» با رکن دوم که مأمور اطلاعات نظامی است روابط نزدیکی دارد.

در اینجا باید تصریح کنیم که رکن دوم ارتش، دانشگاه تربیت رهبران ساواک بوده است و همه رؤسای امنیت از بختیارو پاکروان و نصیری گرفته تا مقدم که آخرین آنها بود قبلاً رئیس رکن دوم ارتش بوده‌اند و در امریکا تعلیم یافته‌اند و بعد از این مقام، به ریاست سازمان امنیت رسیده‌اند و جملگی هم کشته شده‌اند. چنانکه بختیار اولین رئیس سازمان امنیت در عراق بدست ساواک کشته شد و سه نفر اخیر هم پس از پیروزی انقلاب ایران، در دادگاه انقلاب اسلامی محاکمه و به جوخه اعدام سپرده شدند.

کنترل افراد کشوری و لشکری امریکائیان بوسیله دستگاه نظارتی است که «سی.آی.ا.» آنرا بکار می‌برد و آن وسائل عجیب بازرسی الکترونیکی است که شاه تأسیسات آنرا خریده و بکار انداخته است. در حقیقت، از سال ۱۹۷۴ نیروهای مسلح و سرویس‌های امنیتی، خود را مجهز به چندین شبکه الکترونیکی تکمیلی کرد که عبارتند از:

۱. سیکستری: مجموعه رادارهایی که مخصوص دفاع هوایی است.<sup>۵۳</sup>
۲. سیک سویچ: سیستمی از ارتباط کشوری و لشکری است که چندین میلیارد دلار قیمت آنست.

۵۳. عباس امیرانتظام معاون نخست‌وزیر و سخنگوی دولت روز شنبه بیست و هشتم فروردین ۱۳۵۸ در مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگاران داخلی و خارجی اعلام کرد. که «رژیم سابق بهترین و کاملترین سیستم کنترل رادر دست داشت ما وقتی به نخست‌وزیری آمدیم از متخصصین خواستیم که وسائل کنترل را پیدا کرده و جمع‌آوری نمایند. بدنیال این کار تنها از اطاق خود من ۷ دستگاه گیرنده که به کابل برق وصل بود کشف کردند. بوسیله این دستگاهها که طول موج‌های مختلفی داشته، می‌توانستند از دورترین نقطه کشور مکالمات ما را کنترل کنند. از اینرو کاوش برای ردیابی دستگاههای گیرنده دیگر را در سایر وزارتخانه‌ها آغاز کرده‌ایم و متخصصانی به وزارتخانه‌ها فرستاده‌ایم تا دستگاههای گیرنده را پیدا کنند. اما وجود این دستگاه دلیل این نیست که اکنون در کشور «سازمان کنترل امنیتی» وجود دارد بلکه با اعتقاد من این کار بیشتر جنبه فضولی دارد... کنترل این گیرنده‌ها احتیاجی به مرکز ندارد بلکه دستگاههای گیرنده‌ای مورد استفاده قرار گرفته که با طول موجهای مختلفی که دارند در هر نقطه کشور قابل استفاده هستند و فقط لازم است آنرا به شعله برق سراسری کشور وصل کنند.»-۲.

و همچنین یک سیستم وسیع بازرسی الکترونیکی کامل که نام کد آن آیبکس IBEX است. مشخصات این دستگاه و طرز عمل و استفاده آن جزء اسرار نهفته است و تاکنون اطلاعاتی درباره ماهیت و عمل آن منتشر نگردیده است.

شبکه کنترل آیبکس در سال ۱۹۷۵ بوسیله کمپانی امریکائی راکول اینترنشنال که مؤسسه‌ای متخصص در تجهیزات نظامی است در ایران استقرار یافت و مخارج اولیه آن پانصد میلیون دلار بود. در سوم ژوئن ۱۹۷۵ یکی از مخنگویان دولتی اظهار داشت که این شبکه کنترل می‌تواند تمام صحبت‌های کشوری و لشگری را که با بیسیم در حوزه خلیج فارس انجام می‌شود استراق‌سمع کند. در ژوئن ۱۹۷۵، نیویورک تایمز فاش کرد که سیستم کنترل آیبکس دارای تجهیزات کنترل زمینی و هوایی است که ریچارد هلمز سفیر امریکا در تهران و رئیس سابق «سی. آی. ا.» نقش مؤثری در عقد قرارداد آن داشته و شخصاً برای پیش‌بینی تهیه وسائل مورد نیاز ایران از نظر امنیتی مشارکت داشته است. طبق اطلاعاتی که بعداً بدست آمد معلوم شد که شرکت راکول اینترنشنال از طرف اعضاء قدیمی، آژانس ملی امنیت امریکا و سرویس‌های امنیتی نیروی هوایی امریکا مأمور بکار انداختن شبکه آیبکس شده است که در حال حاضر مستقیماً، بوسیله سازمان «سی. آی. ا.» اداره می‌شود.

سازمان «سی. آی. ا.» روابط نزدیکی با ساواک دارد - مخصوصاً وقتی بخواهند عملیاتی در کشورهای هم‌مرز ایران، مثل اتحاد جماهیر شوروی، افغانستان، پاکستان انجام دهند زیرا دولت‌های پاکستان و افغانستان حکومتی متزلزل و ناپایدار دارند که همیشه موجب نگرانی تهران و واشینگتن بوده است. با وجود این، به عقیده منابع امریکائی، کارشناسان «سی. آی. ا.» اعتقادی به سازمان اطلاعات و امنیت کشور ایران ندارند زیرا با اعتقاد آنها این سازمان بصورت ماشین هیولائی درآمدی است که فاقد مهارت و کارائی است. این کارشناسان عقیده دارند ساواک با تحقیری که نسبت به حقوق بشر می‌کند و شکنجه‌های غیرانسانی و کشتاری که درباره زندانیان و اشخاص تحت تعقیب بکار می‌برد بصورت یکی از سازمان‌های تروریستی دنیا درآمدی است.

### دستگاه کنترل و تعقیب

سازمان اطلاعات و امنیت کشور که با نام مخفف «ساواک» معروف شده است کشور را زیر پوشش شبکه جاسوسان و سخن‌چینان خود گرفته و سال بسال تارهای عنکبوتی خود را بر زندگانی ایرانیان گسترده‌تر می‌تند! تا سال ۱۳۵۷ که

قانون انحلال این سازمان بوسیلهٔ بختیار نخست وزیر وقت به تصویب مجلس نرسیده بود تعداد مأمورین ساواک را بطور رسمی نمی‌شد حساب کرد. بعقیدهٔ بعضی منابع، از سی تا شصت هزار نفر تمام وقت برای این سازمان کار می‌کردند و اینها در حقیقت هستهٔ مرکزی سازمانی بودند که به عقیدهٔ بعضی از دیپلماتهای مقیم ایران، اعضاء آن کمتر از سه میلیون نفر نبودند. یعنی در حقیقت از هر هشت نفر جمعیت بالغ کشور یک نفر عضو این سازمان بود و بطور اتفاقی اخباری به این سازمان می‌داد.

این مطلب را مجلهٔ نیوزویک در سال ۱۹۷۴ نوشته بود. البته این آمار را بطور تحقیق نمی‌توان تأیید کرد ولی بطور تخمین می‌توان باور کرد و گفت که خود ساواک از نظر تعداد تبلیغ می‌کرد که به همه بفهماند این سازمان در همه جا حاضر است تا تخم ترس و وحشت را در دل مردمی که سالها در زیر فشار پلیس بوده‌اند بیفشاند. در حقیقت از اواخر سالهای پنجاه که جنبش ضد سلطنت پدیدار شد ساواک به اقدامات وحشیانه و جنایتکارانه‌ای مثل کشتار، آدم‌ربائی، زندانی کردن افراد، و شکنجه دادن آنان دست زد و تمام این اعمال جنایتکارانه برای سرکوبی مخالفین رژیم بود.

سپهبد تیمور بختیار، اولین رئیس ساواک که از عموزاده‌های دور ملکه ثریا زن شاه بود، در سنگدلی و بیرحمی نمونه نداشت و معروف بود که قبل از این پست جنایات سنگینی مرتکب شده است.<sup>۵۴</sup>

همچنین در میان بیگانگانی که در این زمان به پلیس سیاسی شاه (ساواک) راهنمائی‌های فنی کردند فریتز کاتسمان بود وی یکی از فرماندهان قدیمی گارد حملهٔ آلمان هیتلری بود که در زمان اشغال «اوکرائین» از طرف نازیها ریاست پلیس شهر لوف را به عهده داشت و مسؤول کشتار یهودیان بسیاری از مردم گالیسی شرقی بود. چنین آدمی روشهای عملی دستگیری و تعقیب و شکنجه را به مأمورین ساواک آموخت. با شبکهٔ اطلاعاتی مهمی که ساواک در دست داشت هیچوقت فکر نمی‌کرد که مردم انقلاب و آشوب کنند.

روز بیست و هفتم ژانویهٔ ۱۹۶۳، مردم ایران از طریق همه‌پرسی (رفراندوم)

۵۴. تیمور بختیار فرجام بدی داشت زیرا پس از اینکه ساواک را تأسیس کرد و مردم شمارهٔ دو ایران گردید مورد سوءظن شاه قرار گرفت و متهم گردید که در صدد تدارک کودتائی برآمده است. بهمین علت از مقامی که داشت طرد و برکنار شد و از ایران تبعید گردید. وی به سوئیس پناهنده شد و بعد به لبنان رفت و در لبنان آگاهی یافت که شاه او را غیباً محکوم به مرگ کرده است. از لبنان به عراق رفت و در عراق بدست دو نفر از مأمورین ساواک کشته شد.

که تقریباً باتفاق آراء بود برنامه اصلاحات را تصویب کردند، این برنامه اصلاحی به «انقلاب سفید» معروف بود، با اعلام انقلاب سفید، روحانیان تشیع، پی بردند که شاه می خواهد از طریق سلطه اقتصادی، کنترل سیاسی خود را بر تمام کشور، تحمیل کند. باین علت زنگ خطر را به صدا درآوردند تا بهر قیمتی شده از سلطه شاه بر حیات اقتصادی و اختناق اجتماع ملی جلوگیری کنند. در اینوقت آیه الله خمینی تنها رهبر شجاع و مخالف، باشاه بود که باسخنان خود مردم را به جنبش درآورد و موجب تظاهرات عظیم روز پنجم ژوئن ۱۹۶۳ در قم و شهرهای دیگر گردید که ساواک را خسته و درمانده کرد. پس از سه روز شورش و تظاهرات وسیع در چهار گوشه کشور که ضمن آن مردم خشم خود را نشان می دادند آیه الله خمینی در روزهای تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۴۲ که دو روز پیش از قیام خونین ۱۵ خرداد بود در اجتماع بزرگی در قم حضور یافت و نطق تاریخی خود را ایراد کرد. ارتش وارد ماجرا شد و نظم را برقرار کرد. بیش از پنج هزار نفر در جنگ و گریز کشته شدند و صدها مخالف دستگیر و بازداشت شدند و پس از محاکمه به زندانهای طولانی محکوم گردیدند و یا، خیلی ساده، کشته شدند.

۵۵. امروز به من خبر دادند که عده ای از وعاظ و خطباء تهران را برده اند سازمان امنیت و تهدید کرده اند که از سه موضوع حرف نزنند؛ ۱. از شاه بدگوئی نکنند ۲. به اسرائیل حمله نکنند ۳. نگویند که اسلام در خطر است و دیگر هر چه می خواهند بگویند آزادند. تمام گرفتاریها و اختلافات ما در همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم اختلافی نداریم و باید دید که اگر ما نکوئیم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر ما نکوئیم شاه چنین و چنان است، آیا آنطور نیست؟ و اصولاً چه ارتباط و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می گوید از شاه صحبت نکنید؟ از اسرائیل نیز صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه یهودی است؟ آقای شاه. شاید اینها می خواهند تورا یهودی معرفی کنند که من بگویم کافری، تا از ایران بیرونت کنند و به تکلیف تو برسند! تو نمی دانی اگر یک روز صدائی در بیاید، ورق برگردد، هیچکدام از اینها که اکنون دور تورا گرفته اند با تو رفیق نیستند، اینها رفیق دلارند، اینها دین ندارند، اینها وفا ندارند، دارند همه چیز را بگردن توی بیچاره می گذارند... من به شما نصیحت می کنم ای آقای شاه! ای جناب شاه! من به تو نصیحت می کنم دست از این اعمال و رویه بردار، من میل ندارم که اگر روزی اربابها بخواهند تو بروی مردم شکرگزار می کنند، من نمی خواهم تو مثل پدرت بشی... (از نطق آیه الله خمینی در خرداد ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه قم) -۴.

ساواک که از شورش مردم در ژوئن ۱۹۶۳ تجربه آموخته بود تغییر عمیقی در سازمان خود داد. این سازمان که در ابتدا برای کسب اطلاع و خبرگیری برای قوه مجریه بوجود آمده بود پس از وقایع خرداد ۱۳۴۲ به دستگاه کنترل و رهبری سیاسی تبدیل گردید و برای انجام این کار، روشنفکران را از بین کسانی که به حزب توده پشت کرده و از آن برگشته بودند از قبیل روزنامه نگاران، اقتصاددانان، حقوقدانان، استادان دانشگاه و مثل آنها، استخدام کرد. بالحاق این طبقه از روشنفکران به ساواک، این سازمان نه تنها نظارت و کنترل کامل دولت را در دست گرفت بلکه برنامه ریز و تئورسین نظام وایدئولوژی پهلوی گردید. با اینهمه، اگر اساس پلیس سیاسی رفته رفته در دست اشخاص کشوری و غیرنظامی قرار گرفت با اینهمه رهبری و اداره آن بشدت در کنترل نظامیان بود. وانگهی با اینکه درهای ساواک کاملاً به روی اشخاص کشوری گشوده شد ولی ارتش تسلط خود را بر مجموعه بخشهای زندگی ایرانی تقویت کرد.

پس از تسلط کامل ساواک بر تمام طبقات اجتماع ایران، اولین طبقه‌ای که در تمام کشور مورد تعقیب و فشار قرار گرفت طبقه روزنامه نگاران بود که از زمان سقوط مصدق به اینطرف نه تنها زیر فشار سرنیزه قرار گرفتند بلکه مجبور شدند باز ژیم همکاری کنند و یا از کار خود دست بکشند و روزنامه نگاری را کنار بگذارند. روزنامه‌ها اجازه نداشتند وقایع و حوادث کشور و جهان را آنطور که اتفاق می افتد تفسیر و بررسی کنند و باین ترتیب روزنامه‌هایی که چاپ و منتشر می شدند «ارگان‌های نیمه رسمی دولت» گردیدند تا ولگردان تملق گوی شاه باشند و برای اینکه از این راه منحرف نگردند، ساواک، روزنامه نگاران مخصوص خود را به مطبوعات تحمیل کرد و آنها تنها بعنوان مأمور سانسور در روزنامه‌ها و مجلات کار نمی کردند بلکه بعنوان سردبیر و مقاله نویس و مفسر اخبار و حوادث و سرمقاله نویس انتخاب شدند تا آنچه را از نظر سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی ایران و دنیا اتفاق می افتاد با قلم مخصوص خود تفسیر کنند، بنویسند و منتشر سازند. از سال ۱۹۶۳ تیراژ مطبوعات ایران روبه انحطاط گذاشت زیرا مردم اقبالی از این مطالب فرمایشی نکردند و در روزنامه‌ها چیزهایی را که خواهان خواندن آن بودند پیدا نمی کردند بدین جهت با مقاومت منفی، تیراژ مطبوعات را بحداقل رسانیدند. این وضع بزودی بقدری فاجعه انگیز شد که شاه دستور داد از شصت روزنامه و مجله‌ای که در آنوقت در ایران منتشر می شد سی و هفت روزنامه و مجله متوقف و ممنوع‌الانتشار گردند. مقامات رسمی دولتی، برای توجیه این اقدام خود اعلام داشتند که روزنامه‌ها و مجله‌هایی که تیراژ آنها کمتر از سه هزار و پنج هزار است صرفه تجارتنی ندارد و صاحبان آن مقروض و در مانده شده‌اند و

نمی‌توانند به کار خود ادامه دهند بنابراین چاپ و انتشار اینگونه مطبوعات ممنوع شد. این تفسیر و توجیه مقامات مربوطه، شگفت‌آور نبود زیرا ساواک با سانسور سختی که نسبت به مطالب منتشره در مطبوعات انجام می‌داد باز هم بعضی از مطبوعات وقایع و حوادث خارجی را منتشر می‌کردند و خوانندگان مطلع و آگاه با خواندن آن به حقایق امور آشنا می‌شدند و از این جهت ساواک به زحمت افتاده بود و احساس ناراحتی می‌کرد. فی‌المثل، ساواک در سال ۱۹۶۸ به تمام روزنامه‌ها و مجلات ایران دستور داد که اخبار حوادث فرانسه را در آن زبان کوتاه و مختصر بنویسند و آنرا اختلافات دانشجویی که محرکین آن چپی‌ها هستند تفسیر کنند. با وجود این روزنامه‌نگاران در بعضی موارد موفق شدند اخبار و تفسیرهایی واقعی منتشر کنند و بدین وسیله مراقبت سانسور چپان را بی‌اثر سازند.

در تمام دوران جنگ ویتنام، بحث و خبر راجع به آن، چیزی بود که مورد نظر رسمی دولت امریکا بود. تظاهرات، راه‌پیمایی‌ها و اعتراضات بر حضور امریکائی‌ها در ویتنام که روز بروز در امریکا و سراسر جهان زیاد می‌شد با نهایت دقت در چند سطر خلاصه و منتشر می‌گردید ولی با وجود این بعضی از روزنامه‌نگاران مطالب و اخبار واقعی را چون داروی تلخی که روی آنرا شیرین کنند و بخورد بیماران بدهند منتشر می‌کردند و بنظر خوانندگان می‌رسانیدند.<sup>۵۶</sup> همچنین برای تمام خبرها و تفسیرهایی که در مطبوعات ایران دربارهٔ محاصرهٔ اعراب و اسرائیل منتشر می‌شد از دو خبرگزاری امریکائی استفاده می‌شد و همان هم موجب ناراحتی و نگرانی شاه می‌گردید.

سازمان آزادی‌بخش فلسطین مرتباً از طرف مقامات رسمی ایران مردود شمرده می‌شد و چون جمعیتی تروریستی تلقی می‌گردید ولی بعضی از روزنامه‌نگاران، گاهی حقیقت فلسطین را از زاویه‌ای که مخالف تبلیغات ساواک نبود نشان می‌دادند. تبلیغات ساواک، خاور نزدیک را چون دریای آشفته‌ای نشان می‌داد که گرفتار طوفان سخت و شدیدی شده است و ایران پهلوی تنها جزیرهٔ آنست که از صلح و آرامش برخوردار است و در سایهٔ سیاست شاه، ثبات و امنیت پردوامی بر آن حکمفرماست. از این تبلیغات، امکاناتی بدست روزنامه‌نگاران می‌افتاد تا از کوچکترین درز حصار که در مدت ربع قرن بدور آنها کشیده شده بود، استفاده کنند و حقایق را

۵۶. مثلاً عکس اعدام يك ویت‌کنک دست بسته به وسیلهٔ ژنرال لون را، به صورت آگهی تجارتي برای کتاب زندگی، جنگ، و دیگر هیچ، در روزنامه‌ها چاپ کردند...م.

در مطبوعات منتشر سازند، باینهمه در این محیط ترور و خفقان، آثار اصیل ادبی و هنری خفه شده بود و حیات روشنفکران در اثر عدم تشویق، روبه‌رکود گذاشته بود. ادبیات ایران که در گذشته شکوفا و پرثمر بود امروز تقریباً وجود نداشت. مؤسسات انتشاراتی برای اینکه به حیات خود ادامه دهند خود را مجبور می‌دیدند به سوی کتابهای خارجی روی آورند و ترجمه فارسی این کتابها زمانی قابل انتشار بود که مأمورین اداره نگارش ساواک آنرا با دقت بررسی کنند و اغلب در این بررسی‌ها چیزهای عجیب و غریبی می‌فهمیدند و می‌گفتند و باین وسیله جلو انتشار اینگونه آثار را هم می‌گرفتند.

انتشار کتاب هم در ایران به سرنوشت مطبوعات گرفتار شد و راه زوال و سقوط را پیمود چنانکه در سال ۱۹۷۰ شماره عناوین کتابهای منتشره در ایران چهارهزار عنوان بود ولی در سال ۱۹۷۵ به هزار عنوان تنزل یافت که اغلب آنها ترجمه فارسی کتابهای خارجی و یا کتابهای تجدید چاپی بود. بعلاوه در سال ۱۹۷۰ ساواک تصمیم گرفت بطور موقت سانسور را ملایم کند تا دام و تله‌ای تعبیه شود که روشنفکران جوان را بگیرند، چون شاه عقیده داشت که برای گرفتن ماهی‌های ته آب باید در روی آب، امواج مصنوعی ایجاد کرد تا آنها به رو آیند و در دام گرفتار شوند. در مدت محدودی، ساواک اجازه داد کتابهای ممنوعه مخصوصاً نوشته‌های هادکس، لنین، تروتسکی و چه‌گوادا به فارسی ترجمه و با آزادی در کتابخانه‌ها و کتابفروشی‌ها فروخته شود. این اجازه حتی برای بعضی از آثار مؤلفین ایرانی که در لیست (ناراضی‌ها) بودند صادر شد تا آثار آنان هم چاپ و منتشر گردد. جوانان بسیاری که از امکانات مطالعه آثار این نویسندگان محروم بودند آنرا خریدند و مطالعه کردند و باین وسیله به ساواک فرصت دادند تا علاقه‌مندان این آثار شناسائی گردند و چندی بعد سانسور دوباره برقرار گردید و کسانی که این کتابها را خریده و خوانده بودند بازداشت شدند و به اتهام داشتن کتابهای کمونیستی تحت تعقیب قرار گرفتند و به‌عنوان مبلغین ایدئولوژیهای مخالف رژیم سلطنت مشروطه، مجرم شناخته شدند و به زندانهای طولانی و سنگین محکوم گردیدند. تعداد این زندانیان چند نفر بود؟ کسی نمی‌دانست و شاه هم در سال ۱۳۵۰ در پاسخ یکی از خبرنگاران خارجی راجع به این موضوع گفته بود که شماره آنها درست به‌تعداد خائنین این کشور است. تنها در اکتبر سال ۱۹۷۸ بود که وزارت دادگستری لیست زندانیان سیاسی را منتشر ساخت که تعداد آنها به ۱۱۶ نفر می‌رسید و بیشتر آنان باین علت محکوم شده بودند که کتابهای کمونیستی را خوانده بودند و این جرمی است که در ایران مجازات آن حداقل سه سال زندان است و جای تأسف فراوان است که



بعضی از این جوانان که باین اتهام زندانی شده بودند زندگی خود را از دست داده و قربانی شده بودند. در این مورد باید از حسن نیک‌داودی نام برد که در سال ۱۹۷۰ بازداشت گردید و به‌اتهام خواندن کتاب به‌زندان قزل‌قلعه افتاد و سخت بیمارگردید و در ژوئن همین سال در بیمارستان شهربانی فوت شد. پزشکیانی که او را معالجه کرده بودند مرگش را در اثر شکنجه‌هایی که در زندان به او داده بودند دانستند. مخصوصاً ضربه‌ای که به‌گردن او وارد کرده بودند نخاع شوکی او را مجروح کرده بود و همان جراحی سبب مرگ او شده بود. آنچه باعث مرگ نیک‌داودی گردید کاری نبود که نتیجه کم‌و‌بیش فجیعی دارد و همیشه قابل تأسف و سرزنش است بلکه تمام کسانی که در چنگ ساواک افتاده‌اند و بعقل سیاسی به‌زندان رفته‌اند می‌توانند بالاتفاق شهادت دهند که ساواک در زندان سلطه ترور و اختناق را بر هزاران زندانی سیاسی اعمال کرده و از انجام هیچگونه شکنجه‌ای درباره آنان خودداری نکرده است.

### شکنجه زندانیان

از سال ۱۹۶۳ حقوق‌دانها و ناظرین خارجی زیادی به ایران آمدند که از طرف سازمانهای بین‌المللی حقوق مثل «کمیسیون بین‌المللی حقوق‌دانان»، «انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات»، «انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان کاتولیک» و یا از طرف سازمانهای بشر دوست مثل «فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر» یا «سازمان عفو بین‌المللی» مأموریت بررسی و بازدید در محل را داشتند و گزارشهایی در این باره تهیه می‌کردند. همه این سازمانهای بین‌المللی درباره یک نکته با گزارش مارتین انالس یکصد موافق بودند. مارتین انالس دبیر کل سازمان عفو بین‌المللی است که پس از بازدید ایران، گزارشی داده و طی آن اعلام داشته بود در هیچ کشوری در دنیا مثل ایران تا این حد به حقوق بشر تجاوز نشده است. ۷۰ شماره زندانیان سیاسی در ایران چند نفر است؟ مخالفان رژیم، تعداد آنها صد هزار نفر می‌دانند در حالیکه شاه هیچوقت آنها بیش از ۳۰۰ نفر نمی‌داند. سازمان عفو بین‌المللی در گزارش خود اعلام می‌دارد که در سال ۱۹۷۷ تعداد زندانیان سیاسی ایران طبق تخمین روزنامه‌نگاران خارجی و ایرانیان تبعیدی رقمی بین ۲۰ تا ۱۰۰ هزار نفر است خلاصه. تعیین شماره دقیق زندانیان سیاسی در ایران بعلت فقدان اطلاعات مطمئن در باره بازداشتها و آزاد کردن آنها امکان ندارد و آنچه قطعی و

یقین است، وجود شکنجه است که در زندانهای شاه عمومیت دارد. سازمان عفو بین‌المللی در گزارشی که در سال ۱۹۷۷ منتشر کرد<sup>۵۸</sup> چنین اعلام می‌دارد: «تمام ناظرینی که در محاکمات دادرسی ارتش ایران از سال ۱۹۶۵ شرکت و حضور داشته‌اند گزارش می‌دهند و تأیید می‌کنند که متهمین، مورد شکنجه قرار گرفته‌اند و این شکنجه بی‌خاطر گرفتن اقرار از آنان بوده است. در سال ۱۹۷۱، رضارضائی که از اعضای کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق ایران بود توانست از زندان اوین فرار کند و به خارجه پناهنده گردد و در آنجا مدارکی را با خود داشت که طبق آن مدارک شکنجه‌های زیادی به او داده بودند و یا خود او شاهد شکنجه‌های دیگران بوده است. رضارضائی می‌گوید<sup>۵۹</sup>: «شکنجه زندانیان سیاسی در ایران دو هدف دارد که یکی ترسانیدن کسانی است که با رژیم مبارزه می‌کنند تا از جهاد مقدس خود دست بردارند و دیگر بحرف آوردن زندانیان سیاسی است تا نام همکاران خود را که مخالف رژیم هستند فاش سازند. مجاهدین وقتی دستگیر شدند در همان بیست و چهار ساعت اولیه بازداشت، تحت شکنجه قرار می‌گیرند و بیشترین شکنجه را می‌بینند. نخست به آنها شلاق می‌زنند: این شلاقها از کابل‌های برق درست شده است. بعد از شلاق، متخصصین کاراته و جودو دور آنها را می‌گیرند و با ضربه‌های مشت و لگد که بشدت و با هدف‌گیری می‌زنند بازداشتی را آزار می‌دهند بطوریکه مضروب از حال می‌رود و در حالت اغماء می‌افتد و معمولاً در اینوقت بینی و دست و پای مضروب خرد می‌شود. سپس مأمورین ساواک تحت عنوان بازجو به سراغ بازداشتی می‌آیند تا از او اقرار بگیرند. اگر بازداشتی اقرار کرد باید زیر آنرا امضاء کند و اعتراف کند که به او شکنجه‌ای نداده‌اند و این اقرارنامه در پرونده دادستانی او بایگانی می‌شود.»

رضارضائی، شکنجه‌ای را که خودش شاهد آن بوده است چنین شرح می‌دهد: «مأمورین ساواک، اصغر بدیع‌زادگان را که مهندس و استادیار دانشگاه صنعتی آریامهر بود، روی نوعی صندلی برقی نشانند و درجه حرارت آنرا بمرور زیاد کردند تا اقرار کند بدیع‌زادگان ساعتها زجر و شکنجه را تحمل کرد ولی اعتراف نکرد تا آنکه بدنش سوخت و بحال اغماء افتاد. ستون فقرات و پشت او سوخته بود و شدت مجروح شده بود و بوی تعفنی از آن می‌آمد که هیچکس نمی‌توانست به سلول او نزدیک شود البته او در اثر این سوزش نمرود ولی مدتها چهار دست و

۵۸. مجموعه اسناد و مدارک عفو بین‌المللی شماره هفتم مورخ فوریه ۱۹۷۷ راجع به ایران.

۵۹. لوموند، شماره دوازدهم فوریه ۱۹۷۲.

پا راه می‌رفت و چند بار عمل جراحی روی بدنش انجام دادند ولی با این حال، در موقع راه رفتن باید دستهایش را به دیوار تکیه می‌داد.

رضارضائى در نوشته‌اش دربارهٔ انواع شکنجه‌هایی که معمول بود چنین می‌نویسد: «شکنجه با عصاب‌برقی خیلی معمول بود و شوک‌های آن هیچ اثری در بدن نمی‌گذاشت ولی بدن را کاملاً فلج می‌کرد. تزریق آمپول کاردیازول یا کشیدن ناخن هم معمول است. زندانی زیر نور پروژکتورهای خیلی قوی قرار می‌گیرد و در همین حال صداهای مافوق صوت به گوش او می‌رسانند و یا شوک‌هایی به سر او وارد می‌آورند که در اثر آن مختل‌المشاعر و دیوانه و یا کور و کر می‌شود. من خودم یک زندانی را دیدم که چون چیزهای سنگینی به آلت تناسلی او بسته بودند نمی‌توانست ادرار کند.» در اینجا باید یادآوری کنیم که کمی پس از انتشار این نامه در روزنامهٔ لوموند، دو برادر رضارضائى بنام احمد و مهدی بوسیلهٔ ساواک کشته شدند. احمد رضائى در بهمن سال ۱۳۵۰ طی زدو خوردی که بین او و مأمورین ساواک در گرفت کشته شد و مهدی رضائى چند ماه بعد دستگیر شد و به مرگ محکوم گردید و حکم اعدام دربارهٔ او اجرا شد. از او هم شواهدی بدست آمده است که در زندان او را شکنجه داده‌اند.<sup>۶۰</sup>

مهدی رضائى در دادگاه نظامی می‌گوید: «خود من، پانزده روز زیر شکنجه وحشیانه‌ای بودم و فشار خونم به پنج رسیده بود و بیست کیلو لاغر شده بودم. برای آماده کردن من بمنظور شرکت در محاکمه و دادگاه یک‌ماه در بیمارستان بستری‌ام کردند زیرا روی اجاق برقی سوزانیدند بطوریکه از راه رفتن عاجز بودم و روی زمین و روی سینهٔ خود حرکت می‌کردم. مأمورین شما (پرویز ثابتی) با آلت خود در دهان من ادرار کردند، آیا شرم نمی‌کنید؟ این ماهیت واقعی رژیم است که ما با آن به مبارزه برخاسته‌ایم...» بعدها اطلاعاتی دربارهٔ رضارضائى بدست آمد و آن اعلامیهٔ کوتاهی بود که در تاریخ ۱۶ ژوئن ۱۹۷۳ از طرف مقامات انتظامی ایران در روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون پخش گردید و طی آن گفته شد که رضارضائى در موقع دستگیریش کشته شد. در این اعلامیه به تاریخ و چگونگی درگیری هیچ اشاره‌ای نشده بود.

شکرالله پاک‌نژاد، جوان روشنفکر دیگری بود سابقاً عضو جبههٔ ملی بود ولی بعداً داخل در دستهٔ چریک‌های فدائی خلق که مرام مارکسیست-لنینیست دارند

۶۰. تلخیص از دفاع مهدی رضائى در دادگاه نظامی که بنام اسناد منتشرهٔ سازمان مجاهدین خلق ایران بطور مخفیانه وزیرزمنی در سال ۱۹۷۳ در اروپا چاپ و منتشر شده است.

وارد شد و در ژانویه ۱۹۶۹ با رفقای دیگرش دستگیر گردید و به اتهام شرکت در یک سازمان ممنوعه، تحت بازجوئی و محاکمه قرار گرفت و برای رسیدگی به ارتکاب این جرائم، یک دادگاه نظامی او را در ژانویه ۱۹۷۱ به حبس دائم با اعمال شاقه محکوم کرد. پاک نژاد موقع دفاع در محکمه چنین گفت:

«پس از دستگیری در تاریخ ۱۸ دیماه ۱۳۴۸ فوراً مرا به سازمان امنیت خرمشهر بردند در آنجا سه نفر مرا به ضرب مشت و لگد، لخت کرده و باصطلاح بازدید بدنی کردند. از ساعت هشت بعد از ظهر تا یک بعد از نیمه شب بازجوئی توأم با مشت و لگد ادامه یافت... فردای آن روز مرا به زندان شهربانی آبادان منتقل کرده و در یکی از مستراحهای آن محبوس کردند یک هفته در این مستراح تنها با یک پتوی سربازی بدون لباس و روزانه با یک وعده غذا گذراندم. روز هشتم با دستهای بسته در یک لندرور سازمان امنیت به زندان اوین منتقل شدم. در بدو ورود به زندان، اولین بازجوئی همراه با شکنجه شروع شد بدین ترتیب که دونفر یکی به نام رضا عطارپور مشهور به دکتر حسین زاده و دیگری بیگلری، مشهور به مهندس یوسفی با چک و مشت و لگد به جان من افتادند و قریب یک ساعت متوالی مرا زدند. بعد مرا پشت میز نشانند و از من خواستند بنویسم که کمونیست هستم و به کار جاسوسی اشتغال دارم و چون امتناع کردم به دستور رضا عطارپور دو درجه دار آمدند و مرا به زور روی زمین خوابانیدند و باشلاق سیمی سیاه رنگی به جان من افتادند و به اتفاق بیگلری بیش از سه ساعت متوالی با شلاق و مشت و لگد مرا می زدند و به ترتیب نوبت عوض کرده رفع خستگی می نمودند. در جریان شلاق خوردن، دوبار بیهوش شدم. تمام بدنم کبود شده و خون از پشتم راه افتاده بود، بازجوئی روز اول بهمین به همین جا خاتمه یافت و روز دوم عیناً تکرار شد، باضافه اینکه چندبار به من دستبند قبانی زدند و مرا روی چهارپایه قرار داده و وادارم کردند یک پایم را روی هوا نگهدارم و هرچند دقیقه یک بار با لگد چهارپایه را از زیر پایم پرت کرده و مرا روی زمین می انداختند. روز سوم در اثر کشیده های محکمی که عطارپور به گوش من می نواخت خون از گوشم راه افتاد و منجر به پاره شدن پرده گوش چپ من شد، چنانکه گوش چپ من بکلی قوه شنوائی خود را از دست داده است. می توانید معاینه کنید. همان روز سوم، ساعت تقریباً ۱۰ بعد از ظهر مرا با چشم بسته از سلول انفرادی زندان وحشتناک اوین بیرون کشیدند و به داخل باغ زندان بردند. در حالیکه چشمهایم همچنان بسته بود مرا به جلو راندند. صدای عطارپور و بیگلری را شنیدم که پچ پچ می کردند و گاهی می شنیدم که درباره من حرف می زنند. قارقار کلاغها و سرمای بهمن ماه، سوزش زخم شلاق، درد گوش چپ و صدای منحوس عطارپور و بیگلری جلادان

ساواک که مرتباً همدیگر را دکتر و مهندس صدا می‌زدند، سخت آزار دهنده بود. مرا به درخت بستند، صدای پای عده‌ای همراه با دستورهای خشکی که صادر می‌شد روشن می‌کرد که جوخه اعدام را صدا کرده‌اند. عطارپور رأی دادگاه را می‌خواند که شکرالله پاک‌نژاد بجرم سوء قصد به جان اعلیحضرت همایونی و ارتباط با دولت خارجی به اتفاق آراء محکوم به اعدام شده است. بعد دستور داد که جوخه آماده باشد و مرتباً یادآوری می‌کرد که تو در کنار مرز عراق دستگیر شده‌ای و کسی از توقیف تو اطلاع ندارد و همه فکر می‌کنند تو به عراق رفته‌ای و هیچکس از اعدام تو اطلاعی نخواهد یافت. پس از چند لحظه پیچ و پیچ عطارپور فریاد زد: این چه وضعی است؟ چرا دستور صادر می‌کنند و بعد لغو می‌کنند؟ مگر مسخره بازی است؟ و با صدای بلند قدری دشنام به من داد. مرا از درخت باز کردند و دوباره به سلول انفرادی برگرداندند. تمام این صحنه سازیهایی برای این بود که من اعترافاتی مطابق میل آنها بکنم. «پاک نژاد در دنباله سخنان خود می‌گوید: «در جریان بازجویی‌های بعدی، ناخن سبابه‌چپ و ناخن کوچک دست راست مرا کشیدند، بارها با فنون کاراته با پا و دست مرا به زمین انداختند. دشنامهایی که این جلادان در تمام مدت بازجویی به من می‌دادند لایق خودشان بود. سه بار و هر بار ۸ ساعت، به من بیخوابی دادند. از شکنجه‌های گرسنگی طولانی و ازدیاد تابش نور که بارها انجام شد سخنی نمی‌گویم. شکنجه من ۱۸ روز طول کشید.»

تی‌یری، مینیون، حقوقدان و وکیل دادگستری فرانسوی که از طرف فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر، بعنوان ناظر قضائی در محاکمه پاک‌نژاد شرکت جسته بود توانست از نزدیک آثار و نشانه‌های عمیق شکنجه را روی بدن پاک‌نژاد و دیگر زندانیان سیاسی بچشم خود ببیند. مسلم است که بیشتر زندانیان سیاسی ایران، هرگز نمی‌توانستند با خارج ارتباط برقرار کنند تا ماجرای شکنجه‌هایی را را که خود دیده‌اند و شکنجه‌هایی را که بررقای آنها وارد می‌شده است به زبان آورند و به اطلاع افراد خارج برسانند. وانگهی، بسیاری از این زندانیان در زیر شکنجه‌های هولناک شکنجه‌گران جان خود را از کف دادند و در زیر خاک خفتند تا اسرارشان فاش نگردد. بنابراین اگر کسانی از این حوادث جان به سلامت دربرند و بتوانند اسرار و ماجرای درون زندانها را فاش سازند داستانهایی تکان دهنده‌ای را بازگو خواهند کرد. یکی از آنها اشرف دهقانی است.<sup>۶۱</sup> اشرف

۶۱. حماسه مقاومت عنوان کتابی است که اشرف دهقانی به فارسی نوشته است و در انگلستان از طرف «کمیته ایرانی» به انگلیسی ترجمه و منتشر گردیده است.

دهقانی در ماه مه ۱۹۷۱ وقتی که بیش از بیست و دو سال نداشت بازداشت گردید. اشرف دهقانی یکی از اعضای سازمان چریکهای فدائی خلق ایران بود و این سازمان دسته‌ای از انقلابیون مارکسیست در ایران بودند که بعداً بتفصیل درباره آن خواهیم گفت: اشرف دهقانی پس از بازداشت تحت شکنجه قرار گرفت و در یک دادگاه نظامی به ده سال زندان محکوم گردید. در مارس ۱۹۷۳ موفق شد مخفیانه از زندان اوین فرار کند. خود او در کتابش، نقشه فرارش را شرح نداده و آنرا بحساب رعایت اصول مخفی کاری گذاشته است و چندی پس از فرارش از زندان شرح کامل دستگیری و ایام بازداشت و کیفیت شکنجه‌هایی که دیده است نوشته و به خارج فرستاده است که بفارسی و انگلیسی چاپ شده و داستان تکان دهنده‌ای از جور و شقاوت از یک طرف و بردباری و مقاومت از طرف دیگر است. دهقانی در شرح ماجرای خود می‌نویسد که چگونه در آوریل ۱۹۷۱ یکی از فدائیان خلق دستگیر شد و تحت شکنجه ساواک درآمد و در اثر این شکنجه‌ها نام چند نفر از فدائیان خلق را فاش کرد و مأمورین ساواک موفق شدند دهقانی را هم دستگیر کنند و به اداره اطلاعات شهربانی تهران بفرستند. در اداره اطلاعات شهربانی اشرف دهقانی را تحت فشار و بازجوئی قرار داده و از او نشانی سایر فدائیان و مخفیگاهشان را خواستند. بعد از اینکه وی حرفی نزد و چیزی در این باره نگفت دوازده نفر پلیس او را زیر کتک گرفتند و بعد به تختی بستند و سرگرد نیک طبع، کف پای او را آنقدر شلاق زد که از شدت درد، او نشانی یکی از فدائیان را جعل و ابراز کرد و در چند لحظه‌ای که پلیس از مراقبت او غفلت کرد تصمیم به خودکشی گرفت و چنگالی را در حلق خود فرو کرد اما فوراً افراد مراقب متوجه او شدند و نگذاشتند خودکشی کند. چند ساعت بعد که مأمورین ساواک پی بردند آدرسی که او داده است جعلی بوده است شکنجه‌ها با شدت بیشتری شروع شد. اشرف دهقانی می‌نویسد: «این بار شوکهای الکتریکی با باطوم برقی بمن دادند مرا کاملاً لخت کردند و کلمات رکیک و خارج از عفت به زبان آوردند و بعد به جاهای حساس بدنم شوک الکتریکی وارد ساختند... بعد سرگرد نیک طبع مرا از شکم به تخت بست و بعد از آنکه شلوار خود را درآورد با من عمل لواط انجام داد... سپس مرا به تخت دیگری بستند و کف پاهایم را تازیانه زدند. این

→

حماسه مقاومت اشرف دهقانی در میان زنان رزمنده ایرانی چهره‌ای استثنائی و تحسین‌انگیز به او بخشیده است چه وی در مقابل سخت‌ترین شکنجه‌ها مقاومت نشان داد و کوچکترین رازی را درباره چریک‌های فدائی خلق افشاء نکرد.

بار ضربه‌های تازیبانه روی زخم‌های پایم می‌خورد و درد آنرا صدها بار شدیدتر از اول می‌کرد.» مأمورین پلیس بعد او را از پشت روی تخت می‌بندند و بازوانش را آویزان می‌کنند، و در حالیکه هردو دست او بوسیله دستبند به تخت بسته شده بود او را تنها می‌گذارند. اشرف دهقانی می‌نویسد: «در حالیکه مرا به این وضع درآورده بودند احساس کردم که استخوان کتف‌هایم روی چوب تخت در فشار است و مثل اینست که سوراخ بزرگی در پشتم رفته‌رفته دهن باز می‌کند، درد شدت می‌کرد و این شکنجه، دردی بدتر از درد تازیانه داشت. ندانستم چگونه وقت سپری شد. شاید هم از حال رفته بودم و چیزی نمی‌فهمیدم... وقتی دوباره بهوش آمدم مأمورین پلیس به من گفتند: این شکنجه‌ای که تو دیدی چیزی نیست؛ ماکه ساواک نیستیم وقتی به زندان اوین رفتی و زیر شکنجه ساواک قرارگرفتی آنوقت نمی‌توانی مثل اینجا خاموش باشی و بحرف خواهی آمد.» همان شب اشرف دهقانی را از زندان مرکز اطلاعات شهربانی به زندان اوین بردند. اشرف دهقانی تازه به زندان اوین وارد شده بود که پرویز ثابتی که مهدی رضائی را شکنجه داده بود از دهقانی خواست تا آدرس و نشانی رفقاییش را به او بگوید ولی اشرف دهقانی آنرا رد کرد. در اینوقت اشرف دهقانی را به یکی از سالنهای شکنجه بردند و بدترین شکنجه‌ها را باو دادند نخست باو شلاق زدند با یک باطوم او را از جلو و عقب مورد تجاوز قرار دادند و باگیره‌ای ناخن او را شکستند و با چیزی شبیه انبر شروع به گازگرفتن گوشت تنش کردند و انگشتانش را لای پرس گذاشتند. ولی او سکوت سنگین خود را نگهداشت و لب به سخن نگوید. اشرف دهقانی وضع روحی و جسمی خود را در این حالت چنین می‌نویسد: «حالت مادری را در موقع وضع حمل داشتم که تا تولد، درد شدیدی متحمل می‌شود، بی‌آنکه چاره‌ای غیر از انتظار تولد طفل داشته باشد و در اینجا تولد طفل فرارسیدن مرگ بود. می‌بایست انتظار آنرا می‌کشیدم.» وقتی شکنجه‌گران همه کار کردند و او لب به حرفی باز نکرد جعبه‌ای پراز مار آوردند و مارها را به‌جان او انداختند ولی باز هم اشرف لب به سخن نگوید و سکوت خود را حفظ کرد. در اینجا بود که بطریها را پراز آب جوش کردند و او را از درد و عذاب وحشتناک آن ترسانیدند و گفتند درد یک بطری آب داغ چندین برابر ضربه شلاق است. او را روی تخت دمر خوابانند، بطریها را نزدیک می‌آوردند و برمی‌داشتند. فحش می‌دادند و از درد بطری حرف می‌زدند، بطری را با تنش تماس دادند، عکس‌العمل نشان نداد و آنها این کار را هم بی‌نتیجه رها کردند. صبح شده بود. باعصابانیت از تخت بازش کردند و بامشت ولگد و سیلی بجانش افتادند. «تمام تنم را دردی سوزان فراگرفته بود. اصلاً قرار نداشتم. احساس می‌کردم که دارم

می‌میرم ولی هنوز زنده بودم. از تحمل خود در شگفت بودم و با خود می‌اندیشیدم: عجب جان سختی دارم! چرا نمی‌میرم؟» هنوز منتظر بودم که بیایند و شکنجه‌ام بدهند. پیش خود می‌گفتم: این بار دیگر می‌میرم یک ساعت دیگر، حداکثر یک ساعت دیگر زنده‌ام...، دیگر از زندان چیزی یادم نمانده است. بیهوش شده بودم.» در زندان اوین، زندانبانان، بدترین تحقیرها را به اشرف روا داشتند و مدفوع او را با قاشق به دهانش گذاشتند. روزی که این اتفاق واقع شد برادر اشرف بنام بهروز دهقانی که یکی از اعضای کمیته مرکزی فدائیان بود بازداشت‌گردید و به زندان اوین منتقل شد و دوازده روز پی‌درپی مورد شکنجه قرار گرفت. که گاهی این شکنجه‌ها را در جلوخواهرش به او روا می‌داشتند، اما بهروز هم چون خواهرش چیزی را فاش نکرد و در زیر شکنجه جان سپرد. اشرف دهقانی می‌نویسد: «بعدها بوسیله یکی از زندانبانها مطلع شدم که شاه هرروز بوسیله تلفن با ساواک و شهربانی صحبت می‌کرد و از نتیجه بازجویی بازداشتی‌ها و زندانیان مطلع می‌شد، وقتی از سرگ بهروز دهقانی آگاهی یافت گفت: «جای تأسف است، بوسیله او می‌توانستید اطلاعات زیادی بدست آورید.» چند هفته بعد، ساواک، اشرف دهقانی را در اختیار شهربانی قرارداد و او در زیر زمین‌های اداره اطلاعات پلیس تهران زندانی شد. رئیس آن افسری بنام شیخاوندی بود که بوسیله موساد اسرائیل تربیت یافته بود. در اینجا، اشرف، چند تن از مجاهدین و فدائیان خلق را ملاقات کرد. آنها نام خود را باو دادند و جملگی تأیید کردند که تحت شکنجه‌های شدیدی قرار گرفته‌اند. اشرف دهقانی از زندان مرکزی شهربانی به زندان قصر انتقال یافت و در بیست‌وششم مارس ۱۹۷۳ با چادری که بسر کرده بود از آنجا فرار کرد.

بعضی عنوان زندانی سیاسی را رد می‌کنند - همانطور که شاه دائماً از زندانیان سیاسی، بعنوان خائنین و خرابکاران نام می‌برد که در نظر دارند با حمله خود رژیم را سرنگون سازند و رژیم هم باید در مقابل آنها همانطور رفتار کند<sup>۶۲</sup> اظهارات شاه راجع به زندانیان سیاسی و اینکه آنها خائن و خرابکار هستند

۶۲. شاه وجود شکنجه‌ها را در زندان انکار نمی‌کرد و اخیراً اظهار داشت از این به بعد شکنجه‌های جسمی در زندانها موقوف گردیده ولی شکنجه‌های روحی بقوت خود باقی است. از این امر مسلم می‌شود که تا این تاریخ در زندانهای شاه شکنجه‌های روحی و جسمی هر دو اجرا می‌شده است و حال آنکه شکنجه در زندان، اعم از روحی و جسمی، برخلاف اصول انسانی است و شاید شکنجه روحی بمراتب دردناکتر و وحشتناکتر از شکنجه جسمی باشد. (اظهارات شاه در لوموند، هشتم اکتبر ۱۹۷۱ و مجله تایمز، هجدهم سپتامبر ۱۹۷۸)



مورد اعتراض شدید بسیاری قرار گرفت که یکی از آنها رضا براهنی است.<sup>۶۳</sup> براهنی استاد دانشگاه تهران و شاعر معروفی است که در سال ۱۹۷۳ به وسیله ساواک در تهران بازداشت شد. علت بازداشت او انتشار کتابی بود بنام تاریخ هذکر که بطور مخفیانه و زیرزمینی منتشر شده و در همان تاریخ انتشار در سال ۱۹۷۲، موفقیت زیادی بدست آورده بود. بعلاوه مقاله‌ای منتشر کرد که عنوان آن «فرهنگ ستمگران و ستم کشیدگان» بود. براهنی در این مقاله از خودمختاری فرهنگی اقلیت‌های ساکن ایران پشتیبانی کرد. و آزادی فرهنگ آنها را خواسته بود. براهنی بعد از بازداشت به یکی از مراکز متعدد ساواک برده شده شب را در سلولی گذراند. وی درباره آن شب می‌گوید: «همه جور صدائی می‌شنیدم، صدای کسانی که فریاد می‌کشیدند، کمک می‌طلبیدند و عده‌ای که قسم می‌خوردند گناهی ندارند. صدای تازیانه و چماق و ناله کسانی را که در زیر این آلات شکنجه، زجر می‌دیدند و به خود می‌لرزیدند بگوش می‌شنیدم صبح فردای آن روز چشمان مرا بستند و به یکی از سالونهای شکنجه بردند. در آنجا صدای خشک و سختی بگوشم رسید که می‌گفت: چشمانش را باز کنید، وقتی چشمانم را باز کردند خود را در محاصره چهار مرد دیدم که پشت سر آنها محافظین دیگری بودند و قیافه جاهلها را داشتند یعنی آدم‌های خشن، قوی جثه و محیل و بی ادب

۶۳. مقاله رضا براهنی تحت عنوان «جلاد شاه» که در جلد اول *Censorship Index on* در سال ۱۹۷۶ در لندن چاپ شده است.

رضا براهنی از دوستان دکتر لطفعلی صورتگر بود ولی چون دکتر صورتگر لقب آریامهر را برای شاه انتخاب کرد و در جشن تاجگذاری قصیده غرائی ساخت مورد لعن و نفرین براهنی قرار گرفت و رشته دوستی را با او گسیخت، رضا براهنی ۴۳ سال دارد، در خانواده‌ای متمصب و کارگر در تبریز متولد شده و پس از فراغ از تحصیل مقدماتی راهی ترکیه شد و در بازگشت دکترای ادبیات تطبیقی را در زبان و ادبیات انگلیسی بدست آورد، کارش را با تدریس در دانشکده ادبیات شروع کرد، نوشتن را در مجله سخن، نگین، راهنمای کتاب، و از همه بیشتر در مجله فردوسی، و روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و آیندگان، ادامه داد. براهنی جلال آل احمد و دیگر یارانش رادر تشکیل کانون نویسندگان یاری داد، به مصر و امریکا رفت و در کنار جنبش‌های دانشجویی قرار گرفت و در بازگشت به زندان ساواک افتاد. زندانی شدن اثر عجیبی در تفکر و زندگی مادی او داشت. پس از رهائی از زندان، براهنی بار دیگر به امریکا رفت و این بار در کنار بابک زهرائی و دیگر فعالان جنبش‌های دانشجویی علیه شاه و رژیم سابق دست به فعالیت زد و (جلاد شاه) را در اینوقت منتشر ساخت...م

وبی اندازه زورمند و چابک که همه‌شان از شدت چاقی، دوچانه و شکم‌گنده بودند و دندانهای زردی داشتند و مشت‌های خود را گره کرده و آماده زدن بودند.»

براهنی در اینجا پی می‌برد که شکنجه‌گران همدیگر را دکتر خطاب می‌کنند که یک عنوان دانشگاهی است و کار آنها شکنجه دانشجویان و دیران و استادان است. پس از آن براهنی به تختی بسته می‌شود و می‌بیند که در اطراف اطاق تخت‌های چندطبقه‌ای گذاشته‌اند که برای سوزاندن پشت زندانیان از آن استفاده می‌کنند، بردیوارها شلاق‌های سیمی باندازه‌های مختلف آویزان است و روی چهارپایه‌ای سوزنهای برقی و آلات ناخن‌کشی را می‌بیند. براهنی در اطاقهای دیگر، آلات شکنجه متعددی می‌بیند که از جمله دستبند قپانی بود که شانه‌ها را در عرض دو ساعت در فشار شدیدی می‌گذاشت و اگر ادامه می‌یافت استخوانهای کتف را می‌شکست. آلت شکنجه جدیدی که در ایران تازگی داشت دستگاه شوک الکتریکی بود و دستگاه دیگری را روی سر می‌گذاشتند و فشار می‌دادند فشار آن بقدری شدید بود که شکنجه شونده احساس می‌کرد هرآن استخوانهای سرش تکه‌تکه خواهد شد و برای خلاصی از عذاب آن آنچه آنها می‌خواستند، می‌گفت و اقرار می‌کرد.

مأمورین ساواک در بازجویی از براهنی خواستند که نام دوستان، نویسندگان و کارگران چاپخانه‌ای که کتاب و مقالات او را بطور مخفیانه چاپ کرده‌اند فاش کند. براهنی مقاومت کرد و چیزی ابراز ننمود و آنها وقتی مخالفت او را دیدند با تازیانه‌ای که از سیم برق بود و سر آن گره‌ای داشت بر کف‌پاهای او زدند. براهنی در این مورد می‌گوید:

«مأمور شکنجه‌ای که شلاق بر کف‌پاهای من می‌زد از شکنجه‌گران حرفه‌ای بود زیرا ضربه‌های تازیانه را با شدت درست بر کف پای من می‌کوبید و هیچکدام از ضربه‌هایش بخطا نمی‌رفت. ضربه‌های شلاق مثل آتش سوزانی بود که روی کف پای من گذاشتند و از کف پا تا ساق پاهایم بشدت می‌سوختند من فریاد و ناله می‌کردم و ناله دیگران را که مثل من شکنجه می‌دیدند می‌شنیدم. شکنجه‌گران بعد از مدتی به کف دستهای من با شلاق چرمی کوتاهی ضربه می‌زدند. شدت درد باندازه‌ای بود که فریاد و ناله من بلند شده بود و در دیوارهای اطاق منعکس می‌شد و دوباره به گوش من می‌رسید. سپس دکتر عضدی، یکی از شکنجه‌گران، چند ضربه به فک و پهلویم زد و من از حال رفتم و بیهوش شدم. وقتی دوباره بیهوش آمدم و چشم باز کردم، عضدی به من گفت: اول زبانت را از دهانت در می‌آورم و بعد انگشتانت را خرد می‌کنم تا دیگر نتوانی چیزی نقل کنی و یا بنویسی؛ و در اینوقت انگشت کوچک دست چپم را گرفت و با فشار آنرا شکست.

بعد شکنجه‌گران دوباره مرا شلاق زدند تا از حال رفتم و بیهوش شدم. وقتی بیهوش آمدم شکنجه‌گران مرا تهدید کردند که اگر اسامی رفقا را نگویم زن و دخترم را بازداشت می‌کنند و در جلو چشمانم آنها را بی‌سیرت می‌سازند ولی باز هم من از افشای نامها خودداری کردم و آنها دوباره ضربه‌های شلاق را به کف پای من وارد آوردند و مخصوصاً سعی داشتند ضربه‌های تازیانه را برجا‌های مجروح کف پایم فرود آورند تا بیشتر زجر و شکنجه بینم بعد مرا از تخت باز کردند و به‌گوشه‌ای اطاق بردند و سرپا نگهداشتند. عضدی در اینوقت طپانچه‌اش را از کمرش باز کرد و گلوله‌ای در آن جای داد و سر طپانچه را روی شقیقه‌ام گذاشت و تمام فحش‌هایی را که یک شکنجه‌گر در قاموس خود دارد نثارم کرد. صورتم منقبض شده بود و پوست‌گونه‌ها و پیشانی‌ام منتظر معجزه‌ای برای نجاتم بودند. بنظرم وضع مسخره‌آمیزی به‌خود گرفته بودم زیرا دیگران از وضع من به‌خنده‌افتاده بودند شکنجه‌گر همانطور که طپانچه را روی شقیقه‌ من گذاشته بود ماشه‌اش را کشید و من احساس کردم که مغزم متلاشی شد چون دیگر چیزی نفهمیدم و از هوش رفتم. وقتی بیهوش آمدم یکی از پاسبانها مرا روی دوش خود گذاشت و از اطاق شکنجه بیرون برد. بعدها یکی از پاسبانها برایم نقل کرد که یکی از شکنجه‌گران صدای ضربه‌ طپانچه را با دهان و دستهایش تقلید کرده است که من نفهمیدم و از هوش رفتم. «ساواک صد و دو روز براهنی را در زندان انفرادی بازداشت می‌کند که در اثر فشار مراجع بین‌المللی، مقامات دولتی ایران مجبور می‌شوند او را آزاد سازند. براهنی در کتاب خود می‌نویسد: «در زندان، کمیته‌ای بنام «کمیته مشترک ضد خرابکاری» تأسیس کرده‌اند. من در مدتی که زندانی بودم هیچ تروریستی را ندیدم و کشف کردم که تحت این نام و با این اتهام بسیاری از دانشجویان، استادان دانشگاه و کارمندان دولت را بازداشت و زندانی ساخته‌اند.»

طبق بررسی مخالفین رژیم از شورش ۱۹۶۳ تا ژانویه ۱۹۷۷، سه هزار و هفتصد و چهل و پنج نفر که اسم آنها معلوم نیست بععل سیاسی تحت بازداشت و زندان رژیم قرار گرفته‌اند. باین ترتیب:

از ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۵ ۱۰ نفر

از ۱۹۶۵ تا ۱۹۶۹ ۳۵۹ نفر

از ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴ ۱۵۲۰ نفر (که چهارصد و هشت نفر آنها در فاصله ژانویه ۱۹۷۳ تا مه ۱۹۷۴ دستگیر و بازداشت شده‌اند)

از ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۷ : ۱۶۴۴ نفر.

این آمار بوضوح ثابت می‌کنند که موج مخالفت با رژیم شاهرو به‌افزایش

گذاشته است مخصوصاً از ۱۹۷۰ به اینطرف نود درصد کسانی که بازداشت شده‌اند از دانشجویان و طبقه روشنفکران بوده‌اند بعلاوه این بررسی ثابت می‌کند که فقط نام ده درصد آنهایی که در این دوره بازداشت شده‌اند در دست است. بعلاوه از بین آنها، صدو هفتاد و چهار نفر در اثر شکنجه از پای درآمده و مرده‌اند و ۱۳۷ نفر هم اعدام شده‌اند.

### «عدل» شاه

بیشتر کسانی که به‌علل سیاسی در ایران بازداشت می‌شوند، مطابق دستور و خواسته ساواک، در دادگاه نظامی محاکمه می‌شوند و میزان محکومیت را ساواک تعیین می‌کند.

متهم وقتی دستگیر شد از دلائلی که برای دستگیری و بازداشت علیه او اقامه شده بی‌خبر است، مگر وقتی که به دادگاه برود و علیه او کیفرخواست خوانده شود. در این مورد هم متهم نمی‌تواند به‌میل و اختیار خود وکیل مدافع انتخاب کند. بنابراین ساواک تنها مرجعی است که بازجوئی می‌کند، پرونده تشکیل می‌دهد و خودش تصمیم می‌گیرد که پرونده کامل است یا ناقص، و سپس متهم را بعنوان بازداشت موقت مدتها زندانی می‌کند که گاهی چندین سال طول می‌کشد. وقتی، زمان دادرسی فرارسید متهم در دادگاه نظامی محاکمه می‌شود. وکیل مدافع او نیز مثل دادستان، از میان نظامیان انتخاب می‌شود. متهم باید وکیلی از بین اسامی‌ای که در لیست دادگاه تعیین شده است انتخاب کند و معمولاً این لیست اسامی، از افسران بازنشسته‌ای است که از مسائل قضائی اندک اطلاعی دارند. اگر تا ده روز به‌وقت محاکمه، متهم از بین این لیست وکیلی برای دفاع از خود انتخاب نکند، دادگاه نظامی رأساً یکی از آن افسران بازنشسته را بعنوان وکیل-مدافع متهم انتخاب می‌کند. محاکمات در دادگاه تقریباً همیشه بطور علنی صورت نمی‌گیرد. اعضای دادگاه از چهار افسر تشکیل می‌شوند که مخالف نص-صریح ماده ۷۹ متمم قانون اساسی ایران است که می‌گوید در مورد جرائم مطبوعاتی و جرائم سیاسی باید هیئت منصفه در دادگاه حضور یابند. در طول این شبهه دادرسی، متهم حق احضار شهود را به محکمه ندارد و نمی‌تواند دلیلی بر رد بازجوئی اقامه کند و تنها شاهد مجاز خود اوست. از طرف دیگر بازجوئیهای ساواک خدشه پذیر نیست و اعترافات که متهم کرده است غیر قابل تردید و انکار و رد می‌باشد ولو اینکه این اعترافات با شکنجه و ناخن کشیدن از او گرفته شده باشد که در بسیاری از موارد چنین عمل شده است. وقتی ختم دادرسی اعلام

گردید و حکم محکمه صادر شد متهم می‌تواند از حکم بدوی که علیه او صادر شده است از دادگاه تجدید نظر نظامی پژوهش بخواهد ولی اغلب متهمین چنین اقدامی نمی‌کنند. زیرا ممکن است در محکمه تجدیدنظر حکم تشدید شود و مجازات سنگین‌تری علیه متهم تعیین گردد. تنها نوشتن یک نامه ندامت‌آمیز و اظهار پشیمانی و توبه از طرف متهم خطاب به شاه، ممکن است مجازات را تقلیل دهد. در رژیم شاه، بسا اتفاق می‌افتد یک زندانی که هنوز دوران زندانش پایان نیافته، آزاد می‌شود و یا برعکس مدت زندانش پایان یافته است ولی باز او را در زندان نگه می‌دارند و آزادی از زندان هم مثل دستگیری و بازداشت و محاکمه سرخود و بدون رعایت هیچ اصولی، انجام می‌دهند. اغلب اشخاص که قبل از محاکمه از زندان آزاد می‌شوند معمولاً کسانی هستند که از اعمال خود در تلویزیون و یا در روزنامه‌ها اظهار ندامت می‌کنند و یا پس از اینکه همکاری با ساواک را پذیرفتند از زندان آزاد می‌گردند<sup>۶۴</sup>

از بیست سال پیش به اینطرف ساواک خود را بصورت وحشتناکی درآورده است و در دل همه مردم ترس و رعبی بجا گذاشته است که هیچکس جرأت مخالفت با رژیم را جز عده‌ای مخالف از جان گذشته در سرخود جای نمی‌دهد. برای انجام این هدف، سازمان امنیت از ابتدای تأسیس خود را موجودی اسرارانگیز جلوه‌گر داد تا در پناه آن بتواند با خبرهای دروغی مربوط به وجود شبکه‌های متعدد جاسوسی و خبرچینی، افکار مردم را به خود مشغول سازد و مسموم کند و در این کار تا اندازه‌ای موفق گردید و تخم نفاق و سوءظن را بین مردم پراکنده ساخت بطوریکه کسی به دیگری اعتماد ندارد، از خبرچینی می‌ترسد و بزودی این ناراحتی همه‌جاگیر می‌شود و شاه می‌تواند مردم را تحت تسلط خود درآورد و سالها آنها را در حالت نفاق و دوبهم زنی نگه دارد. بعلاوه، کسانی که در دام ساواک می‌افتادند و بدام افتادن آنها بیشتر در اثر عملیات محیرالعقول پلیسی بود که تبلیغات زیادی درباره آن راه می‌انداختند اغلب بدون

۶۴. برای اینکه اطلاعات بیشتری بدست آید به نشریات سازمان عفو بین‌المللی در موضوع «ایران» نوشته ویلیام بوتلر و پروفیسور ژرژ لواسور و همچنین کتاب حقوق بشر و سیستم قانونی در ایران که از طرف کمیسیون بین‌المللی حقوقدانان در ژنو در سال ۱۹۷۶ منتشر شده است و همچنین به گزارشهای متعددی که حقوقدانان مأمور از طرف انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات و انجمن بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک منتشر کرده‌اند مراجعه کرد.

اینکه اثری از خود باقی گذارند مفقودالایر می شدند. با سروصدا و همه‌های که درباره این بازداشتها می کردند در پی آن سکوتی غم‌انگیز برپا داشتی و خانواده او مستولی می گشت درست مثل روش گشتاپو که از آن بنام «شب و مه غلیظ» نام می بردند. کسانی که آزاد می شدند دستور داشتند شکنجه‌ای را که دیده‌اند در جانی فاش نکنند و اینچنین بود که ساواک در مدت زمان طولانی با پخش بیم و امید و دروغ و راست، مرگ و عفو بین مردم، بصورت یک طغیان گرمغلوب نشدنی جلوه‌گر شده بود. معذک شهادت‌های عینی درباره پیکار بعضی از زندانیان سیاسی علیه سستی و بیحالی و بیحیائی و وقاحت و بیرحمی و سنگدلی کسانی که مأمور پلیس شاه در تعقیب و دستگیری بودند رفته رفته بین مردم منتشر گردید و مردم اعتقاد یافتند که این بت شکست‌ناپذیر، افسانه‌ای بیش نیست. مقاومت گسترده زندانیان در مقابل این مأمورین سراپاسلح قدرت استبدادی آنها را به تزلزل و نابودی کشانید. در حقیقت، شهامت و جرأت زندانیان سیاسی در مقابل شکنجه‌گران و قدرت و نفوذ اخلاقی آنان بر اوضاع ناگوار زندان سبب شد که مردم هم در مقابل دستگاه پلیس به مبارزه طلبی و ستیزه‌جویی پردازند.

افزایش اختلافات در سال ۱۹۷۷ و میلیونها مردمی که در سال ۱۹۷۸ به خیابانها ریختند و دست به تظاهرات وسیع و گسترده‌ای زدند و سپس به رهبری آیه‌الله خمینی که در خارج کشور اقامت داشت اعتصابات سراسری را در کشور آغاز کردند تا رژیم بیش از پیش منفور و بدخواه را علناً رسوا کنند، سازمان امنیت را به ترس و وحشتی انداخت که تا آن وقت سابقه نداشت و هیچوقت تصور نمی کرد که با وجود قدرت مطلقه اش چنین قیامی از توده مردم برخیزد.

وقتی قیام مردم علیه رژیم شکل گرفت، ساواک به کمک پلیس و ارتش دست به تجاوز علیه مردم زد تا آنها را سرکوب کند ولی این بار ساواک در جنگ روانی شکست خورده بود و جنگ در تاریکی را که به آن اعتقاد داشت نتوانست ادامه دهد و به نتیجه برساند. این شکست کامل، جزای ساواک بود که جز حفظ قدرت شاه در پناه ترس و وظیفه دیگری نداشت.



## فصل ششم

### دولت یعنی من

در زمان شاه وجود سازمانهای ایران بستگی به وجود ارتش و سازمان امنیت (ساواک) داشت.

معدنک برای حفظ ظاهر در مقابل خارجیان، شاه همیشه سعی داشت که رژیم خود را مشروطه دموکرات سنتی معرفی کند آنهم در یک سطح کاملاً ظاهری. کوتاهی این فصل بیانگر عدم وجود سازمانهایی است که از دیکتاتوری و استبداد پهلوی جلوگیری کند.

در حقیقت، دولت ایران به اراده شاه بستگی دارد و در وجود قصد و تصمیم او خلاصه می‌شود، از زمان سقوط مصدق، متن اصلی قانون اساسی مصوب سال ۱۹۰۶ و همچنین متمم قانون اساسی مصوب ۱۹۰۷ که به قوای مقننه، قضائیه، مجریه، استقلال داده و آنها را از هم تفکیک کرده و آزادیهای اجتماعی و انفرادی را تضمین کرده است علناً زیر پا گذاشته شد و لگد کوب گردید. اعمال محمدرضا - پهلوی بطور اصولی فاقد سبنا و اساس قانون اساسی است و شرکت او در رأس دولت نتیجه‌ای غیر قانونی در برمدارد. شاه مخصوصاً از اجرای قانون اساسی برای تشکیل مجامع و دسته‌های سیاسی سرپیچی کرد و از تأسیس احزاب سیاسی و اجرای قانون جلوگیری نمود.

از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۶۴ فقط دو حزب مردم و ملیون می‌توانستند در انتخابات شرکت کنند. حزب مردم در سال ۱۹۵۷ بوسیله اسدالله علم تأسیس شد که وزیر دربار و غلام خانه‌زاد بود و دومین حزب یعنی حزب ملیون بوسیله دکتر اقبال بوجود آمد که یکی از دوستان نزدیک و فدائی شاه بود و همیشه عنوان چاکر جان‌نثار را بکار می‌برد.

روزی اسدالله علم، مؤسس حزب مردم گفت: «رسالت حزب ما، خدمتگزاری بلاشرط به شاهنشاه است.» و آسوزگار یکی از رؤسای حزب ملیون به نوبه خود گفت: «علت وجود حزب ما، اعلیحضرت همایونی است.» مردم ایران هم دیدند که این



احزاب برای این تشکیل شده‌اند که یکی بگوید: البته صحیح است اعلیحضرتا و دیگری ندا در دهد که: اعلیحضرتا صدالبته صحیح است. در سال ۱۹۶۴ شاه تصمیم گرفت سازمان حزب ملیون را بهم زند تا حزب ایران نوین جانشین آن گردد. امیرعباس هویدا نخست‌وزیر سیزده ساله شاه [که اخیراً بجرم جنایات بی‌شمار نسبت به مردم ایران از طرف دادگاه انقلاب اسلامی ایران محکوم به اعدام گردید و در آنوقت دبیرکل حزب ایران نوین بود.م.] درباره حزب ایران نوین نطقی کرد و گفت: «اصول حزب ما، الهام گرفتن از افکار عالیة شاهنشاه است که ماهمه به آن اعتقاد کامل داریم.»

در سال ۱۹۷۵، شاه خواست به این کم‌دی سیاسی خاتمه دهد و اعلام داشت که ایران باید بوسیله یک حزب واحد فراگیر اداره شود. این حزب واحد (رستاخیز) نقش آگاه ساختن فرمانده عالی (شاه) را از نیازمندیهای جامعه ایرانی بعهده دارد و ضرورت‌های سیاسی را در کار انجام اصول انقلاب شاه و مردم پیش بینی می‌کند و در تمام رسته‌های اجتماعی، مردم را راهنمایی و ارشاد می‌کند با اینهمه، در اوت ۱۹۷۸ که سه سال از تأسیس حزب فراگیر رستاخیز گذشته بود شاه در مصاحبه مطبوعاتی خود بالحن معترضانه‌ای چنین گفت:

«این حزب خیلی ناتوان است و گردانندگان آنهم تنبل و تن پرورند ولی چون می‌بینیم چیز دیگری را نمی‌توان جانشین آن کرد اینست که باجبار آنرا نگه داشته‌ایم.»

در نوامبر ۱۹۷۸، شاه بالاخره راه حل را پیدا کرد. حزب رستاخیز را منحل ساخت و رئیس ستاد نیروهای مسلح خود را در رأس دولت گماشت و با این کار نقاب از چهره برگرفت و نیت خود را آنچنان که بود نشان داد و عیان ساخت.

## فصل هفتم

### ملتی در حال مبارزه

در سال ۱۹۷۸، میلیون‌ها ایرانی در پایتخت به راه‌پیمائی و تظاهرات گسترده‌ای پرداختند و سقوط رژیم شاه را خواستار شدند. شورشهای شدیدی که در سرتاسر کشور پدیدار گردید و اعتصابات دسته‌جمعی در این سال اقتصاد ملی را فلج ساخت. با وجود حضور همه‌جانبه ارتش و دستگاه وحشتناک پلیس مخفی ساواک این تظاهرات مخالفت‌انگیز ثابت کرد که از سقوط مصدق تا کنون مخالفین شاه دست از ضدیت با شاه برنداشته‌اند.

با وجود مبارزه‌ای که با مخالفین شیده و کشتاری که ساواک نسبت به مغزهای متفکر جبهه مخالف مرتکب گردیده و آنها را اعدام کرده، به زندان انداخته یا بسیاری از رهبران آنها تبعید نموده نهضت‌های مخالف هرچند عده آنها کاسته گردیده است، دست از فعالیت نکشیده‌اند.

کشتاری که پلیس و ارتش در آخر سال ۱۹۷۸ نسبت به مخالفین نمود درست اثر معکوس بخشید و صف مخالفین سیاسی رژیم را فشرده‌تر ساخت و نیروهای مذهبی متشکل شدند و با وحدت کلمه به تظاهرات مخالفت‌آمیز خود ادامه دادند و رژیم را از پای درآوردند. در حقیقت، از آغاز سال ۱۹۷۸، احزاب و نهضت‌های سیاسی بعلت کمبود عده خود را در مقابل رژیم کافی ندیدند و وقتی تظاهرات مخالفت‌آمیز نسبت به رژیم از طرف تمام طبقات مردم پی‌گیری گردید این دسته‌های سیاسی نیرو و توان تازه‌ای بدست آوردند و در این مبارزه ملی روحانیت و پیروان آنها که شبکه‌ای از روحانیون بودند با مساجد و قدرت مالی و ایمان عمیقی که در قلب پیروان خود ایجاد کرده بودند وارد میدان مبارزه ملی شدند و دست از پیکار نکشیدند تا مخالفین خویش را از پای درآوردند. اگر شیعیان امروز اکثریت قوی و قاطع را در مخالفت با رژیم داشتند در مبارزه‌ای که ادامه دادند تنها نبودند و دو جنبش مبارزه جو که دارای قدرت سیاسی بودند در کنار آنها قرار داشتند که یکی مارکسیست‌ها و دیگری ملیون بودند.

## مارکسیست‌ها

مارکسیست‌ها در ایران به دو دسته متخاصم تقسیم شده‌اند که یکی دسته حزب توده ایران و دیگری دسته مارکسیست-لنینیست‌های انقلابی هستند.

## حزب توده

تاریخ پر حادثه مبارزه کارگران ایرانی همیشه ناشناخته مانده و از بحث ما خارج است با وجود این، خلاصه کوتاهی از جنبش کمونیست‌ها در ایران ذکر می‌شود زیرا هنوز هم حزب توده اعلام می‌دارد که با وجود اختلافات کلی چپ‌گرایان در ایران و مخصوصاً مارکسیست-لنینیست‌ها، حزب توده ایران تنها دستگاه سیاسی مورد قبول برای حفظ و حمایت منافع کارگران در این کشور است. از انقلاب بلشویکی که در سال ۱۹۱۷ اتفاق افتاد، کارگران ایرانی که در منابع نفت خیز آذربایجان روسیه کار می‌کردند و معادن نفت آنجا بوسیله روچیلدو نوبل استخراج می‌شد حزب عدالت را تأسیس کردند که در سال ۱۹۱۹ بعنوان حزب کمونیست ایران تغییر نام داد. حزب کمونیست ایران بزودی شعب خود را در شهرهای شمالی ایران تأسیس کرد و در سال ۱۹۲۰ اولین کنگره خود را در ژوئن ۱۹۲۰ در انزلی تشکیل داد. در آن سال بین گردانندگان حزب، پیشه‌وری هم شرکت داشت که بعدها دبیر کل حزب دموکرات آذربایجان ایران شد و در این ایالت بعد از جنگ دوم جهانی تحت حمایت ارتش سرخ، جمهوری آذربایجان ایران را تشکیل داد.

در اولین کنگره کمونیست‌های شرقی که در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو تحت ریاست زینوویف<sup>۶۵</sup> تشکیل گردید از طرف حزب کمونیست ایران ۱۹۲ نماینده

۶۵. زینوویف یکی از رجال سیاسی روسیه است که در کیروگراد در سال ۱۸۸۳ متولد گردید و بسال ۱۹۳۶ در مسکو چشم از جهان بست. از سال ۱۹۰۱ بلشویک شد و در سازمان حزب در سن پترزبورگ نقش مهمی بازی کرد. با عکس‌العملی که انقلاب نشان داد در سال ۱۹۰۵ به خارج روسیه تبعید گردید و با لنین بسال ۱۹۱۷ به روسیه بازگشت. مخالف شورش مسلحانه بود و موافقت خود را با تشکیل حکومت ائتلافی اعلام داشت. رئیس شورای پتروگراد شد و به عضویت کمیته مرکزی حزب بلشویک انتخاب گردید و رئیس کمیته اجرائی کمینترن گردید و تروتسکی را از مقامش خلع کرد اما بعد به او نزدیک گردید. در سال ۱۹۳۴ متهم به شرکت در قتل کیروف که مخالف تروتسکی بود گردید و بعنوان ضد انقلاب محکوم به مرگ گردید. م.

اعزام داشتند در حالیکه تمام اعضاء کنگره، ۱۸۹۱ نفر بودند و باید در اینجا تصریح کرد که اعضاء ایرانی کنگره باتفاق ترکها قوی ترین نمایندگان کمونیست های شرقی را تشکیل می دادند. بعنوان مثال، چینی ها فقط هشت نماینده و هندیها چهارده و اعراب فقط سه نفر نماینده به این کنگره فرستاده بودند، اهمیت شرکت کمونیست های ایرانی، در کنگره شرقی، باندازه ای مورد توجه شورویها قرار گرفت که آنها سیاست حزب کمونیست ایران را که باید از «حزب سوسیالیسم مادر» پیروی کند تعیین کردند و گفتند: «جنگ علیه روسیه شوروی، جنگ برضد خاور زمین است و در هر جنگ بزرگی که ما درگیری پیدا کنیم ملل مشرق زمین از متفقین باوفای ما خواهند بود. مرحله ای که در راه اتحادیه کامل توده های زحمتکش طی می شود فدراسیون اول شوروی را بوجود می آورد. رفقای نماینده، شعور طبقات را بین توده های ملت گسترش دهید و آنها را در اطراف شوراهای کارگری گرد آورید و سازمان دهید. آنها را به اتحاد با روسیه شوروی دعوت کنید و فکر فدراسیون ملل ستمدیده را بین آنها تبلیغ نمائید»<sup>۶۶</sup>

حزب توده ایران که وارث معنوی حزب کمونیست ایران است تا امروز با دقت این راهنمایی ها را پیروی کرده است، در سال ۱۹۲۹، حزب کمونیست ایران که در دومین کنگره خود علیه دیکتاتوری رضا پهلوی به مخالفت برخاست، غیرقانونی اعلام گردید و در این باره قانونی به تصویب رسید و مرحله اجرا گذاشته شد که طبق مقررات آن هر جمعیت یا دسته ای که هدف آن اشاعه کمونیسم در ایران باشد ممنوع است و اعضای آن محکوم به ده سال حبس می شوند، این قانون هنوز هم بقوت خود باقی است. باوجود این منع قانونی، دسته ای از روشنفکران ایرانی به رهبری دکتر تقی ارانی در سال ۱۹۳۳ مجله دنیا را تأسیس کردند که بعدها یکی از ارگان رسمی حزب توده شد دکتر تقی ارانی استاد دانشگاه تهران وقتی در شهر وایمار در آلمان شرقی تحصیل می کرد به نهضت کمونیست های آلمانی نزدیک شد. در سال ۱۹۳۷ دکتر تقی ارانی و عده زیاد دیگری از روشنفکران که همه آنها کمونیست نبودند بوسیله پلیس مخفی رضاشاه دستگیر و زندانی شدند که بعدها به دسته پنجاه و سه نفر معروف گردیدند. دکتر ارانی و چند نفر دیگر در زندان مردند و بعد از شهریور ۱۳۲۰ عده ای از آنها که هنوز زنده مانده بودند و باز هم با اسم پنجاه و سه نفر معروف بودند از زندان آزاد شدند و حزب توده رادر

۶۶. سخنرانی پاولویچ Pavlovitch در اولین کنگره ملل مشرق زمین که صورت جلسات تندنویسی آنرا مؤسسه انتشارات ماسپرو در سال ۱۹۷۱ منتشر کرده است.

اکتبر سال ۱۹۴۱ تشکیل دادند. این تاریخ مقارن بود با چند هفته بعد از اشغال ایران بوسیله متفقین و تبعید رضا شاه به خارج از کشور در اینجا باید تصریح کنیم که در مدت شانزده سالی که سلطنت پهلوی اول ادامه یافت یک دیکتاتوری نظامی، از رشد و ادامه هرگونه حیات سیاسی دموکراسی در ایران جلوگیری کرد، حقیقت این است که فهم و ادراک رضاشاه در موضوع آزادی اندیشه و بیان در جمله ای خلاصه می شود که روزی در آغاز سلطنتش به صدرالاشراف وزیر دادگستری وقت گفته و تأکید کرده بود: از این به بعد، قانون یعنی من.

هنگامی که رضاشاه از سلطنت کناره گیری کرد، احزاب سیاسی ایران و همچنین سندیکای کارگران و روزنامه نگاران از مخفی کاری خارج شدند و با آزادی تمام در چهارچوب قوانین اسلیمی شروع به آزادی بیان نمودند. در اولین اجتماع که در پائیز ۱۹۴۱ تشکیل شد، حزب توده کمیته مدیران خود را مرکب از پانزده نفر انتخاب کرد که اکثریت آن ترقی خواهان بودند نه کمونیست ها، این کمیته تحت ریاست سلیمان میرزا اسکندری که وابسته به خانواده سلطنتی قاجار بود و همچنین نورالدین الموتی که از معاریف و مسلمانان بودند تشکیل شد. این اجتماع حزب توده، مانوری داد که به صراحت معلوم می کرد از قانون ضد کمونیستی دوری می کند زیرا حزب جدید کمونیست ایران نه تصمیم داشت گناه شورش و انقلاب را مرتکب شود و نه برای دیکتاتوری پرولتاریا، سینه چاک کند و برعکس، حزب توده، از آغاز تأسیس خود اعلام داشت که هدفش دفاع از استقلال کشور و دموکراسی ایرانی و وفاداری به قانون اساسی ایران است. در زمینه اجتماعی، برنامه حزب توده پیش از احزاب دیگر پیش رفته بود و در نظر گرفته بود که تقسیم عادلانه ای از ثروتهای ملی به نفع دهقانان و کارگران باید عمل گردد و آموزش و پرورش برای همه اجباری و مجانی باشد و همه در پرداخت مالیات مساوی باشند و اصلاحات اقتصادی به نفع طبقه محرومان انجام گردد و اراضی که رضاشاه غصب کرده است ملی گردد.

در موضوع ملی شدن اراضی غصبی رضاشاه، اختلاف نظر پیدا شد زیرا در این مورد پیش بینی شده بود زمینهای را که رضاشاه غصب کرده باید ملی گردد و دربند دیگری مقرر داشته بود اراضی ایلات و عشایر که ضبط گردیده است بآنها بازگردد و این موضوع از شوروی الهام گرفته شده بود تا بابرگرداندن اراضی به ایلات و عشایر دوباره آنها را تقویت کرده و قدرت مرکزی دولت را ضعیف و ناتوان سازند. حزب توده با هدف خود در معرض تضاد چشمگیری قرار گرفته بود زیرا از یک طرف ترقی خواه بود و از طرف دیگر گردانندگان آن اعلام می داشتند مسلمانان معتقد و مؤمنی هستند که هیچوقت برخلاف قوانین اسلامی اقدامی

نخواهند کرد. معذک و با ابهاماتی که وجود داشت این حزب موفق شد اکثریت قاطعی از روشنفکران ایرانی را بدور خود جمع کند زیرا بعضی از موضع گیری های این حزب جوابگوی خواسته های عمیق مردم ایران بود.

حزب توده خواستار لغو قوانین شد که در زمان دیکتاتوری رضاشاه به تصویب رسیده بود و خواهان احقاق حقوق سیاسی زنان گردید تا حقوق آنان برسمیت شناخته شود و ساعات کار هم بیش از هشت ساعت در روز نباشد و حقوق سندیکاها طبق قوانین حمایت گردد. در سال ۱۹۴۳ حزب توده به دیگر احزاب و جنبش های ناسیونالیستی توصیه کرد تا برای دفاع از دموکراسی در ایران با یکدیگر متحد شوند و بهمین علت در اوت این سال احزاب با یکدیگر متحد شدند و «جبهه آزادی» را تشکیل دادند تا با نیروهای ارتجاعی که به کمک انگلیسی ها از قوانین جزائی زمان رضاشاه طرفداری می کردند مقابله کنند. ولی وقتی در سپتامبر ۱۹۴۴ حزب توده اعلام داشت که معادن نفت شمال ایران به روسیه اتحاد جماهیر شوروی واگذار گردد ناسیونالیست ها تصمیم گرفتند اتحاد خود را با آن حزب قطع کنند.

چندماه قبل از پایان جنگ، مطبوعات توده ای در ایران، از ارتش، فرهنگ، میستم سیاسی، و روابط بین المللی اتحاد شوروی، به تعریف و ستایش پرداختند. حزب توده ایران مثل تمام احزاب دیگر کمونیست جهان در چرخ دنداندار جنگ سرد قرار گرفت و خود را مجبور دید بدون قید و شرط از موضع گیری شوروی علیه بلوک سرمایه داری، پشتیبانی کند و در این مورد حزب توده، به اتحاد حاصله بین حزب کمونیست ایران و روسیه جماهیر شوروی در سال ۱۹۲۰ بهنگام اولین کنگره ملل مشرق زمین، وفادار ماند. و این پیروی کامل از اراده کرملین، رفته رفته حزب توده را وادار به موضع گیری هایی کرد که در نظر افکار عمومی ایران مردود و غیرقابل دفاع بود. در حقیقت، قبل از اینکه اتحاد جماهیر شوروی از دولت ایران تقاضای امتیاز واگذاری معادن نفت شمال را بکند، موضع حزب توده از نظر مسائل مربوط به امتیاز و واگذاری معادن به بیگانگان این بود که با هر امتیازی به یکی از دولتهای بیگانه مخالف است زیرا عقیده دارد که ایرانیان در سایه کار و سرمایه گذاری شان می توانند خودشان از ثروتهای طبیعی خویش بهره برداری کنند. ولی وقتی در سال ۱۹۴۴ مسکو به تهران اطلاع داد که مایل است امتیاز استخراج و بهره برداری معادن شمال ایران را بدست آورد، حزب توده، ناگهان خود را مجبور دید که از این فکر و خواسته طرفداری کند! همچنین در اکتبر سال ۱۹۴۴ روزنامه دهر ارگان رسمی حزب توده نوشت که «علاقه قلبی ما اینست که استخراج معادن زیرزمینی ایران، منحصرآ باید بوسیله ایرانیان انجام

گردد و آیا با چنین دولتی، ایرانیان واقعاً آن وسائلی را دارند که بتوانند از ثروتهای طبیعی خویش بهره‌برداری کنند؟ محققاً نه! در نتیجه، حزب توده بطور منطقی نمی‌تواند با واگذاری امتیاز معادن نفت شمال که شورویها از دولت ایران خواسته‌اند موافقت نکند.» از این به بعد برای طرفداران حزب توده راهی که باید طی کنند تعیین شده بود. اصل واگذاری امتیاز به شورویها توافق شده و تنها، شرایط عقد قرارداد، مطرح بود. حزب توده تصمیم گرفت به تقاضای شورویها و با حمایت سربازان ارتش سرخ<sup>۶۷</sup> میتینگ بزرگی در تاریخ بیست و پنج اکتبر سال ۱۹۴۴ در تهران ترتیب دهد تا دولت ایران جواب رد خود را در مقابل درخواست شوروی مسترد دارد. چند روز بعد، دکتر محمد مصدق که در آنوقت نماینده مجلس شورای ملی بود بر ضد شورویها که نفت شمال را می‌خواستند و علیه انگلیسیها که نفت جنوب را به خود اختصاص داده بودند قیام کرد و از سیاستی پیروی نمود که ناسیونالیست‌ها به آن «موازنه منفی» نام نهادند، مصدق راه حل روشنی پیدا کرد و گفت که نفت ایران نه مال انگلیسی‌هاست و نه شورویها و تنها مردم ایران هستند که مالک و صاحب اختیار آن می‌باشند. تمام روزنامه‌های ایرانی باستانهای روزنامه‌های وابسته به حزب توده نطق‌های دکتر مصدق را راجع به مالکیت اختیاری ایران بر منابع نفتی خویش بطور کامل چاپ کردند. حمله و اعتراض حزب توده برخلاف انتظار نبود و احسان طبری یکی از اعضای کمیته مرکزی با این جملات به دکتر مصدق پاسخ داد: رد کردن تقاضای امتیاز نفت شمال ایران که شورویها خواسته بودند، تا وقتی انگلستان منابع نفتی جنوب را تحت تسلط خود دارد، تقویت قدرت امپراتوری انگلستان است. از این لحظه بود که حکومت تهران پی برد که انگلستان منافع حیاتی در ایران دارد و اجازه نمی‌دهد به آن لطمه‌ای وارد شود بنابراین باید معتقد شود که اتحاد جماهیر شوروی هم چنین منفعی را در ایران دارد و نمی‌تواند ببیند که به آن خدشه‌ای وارد می‌شود. و این سیاستی است که بعدها ناسیونالیست‌ها به آن سیاست «موازنه مثبت» نام نهادند.

در اینوقت روابط بین ناسیونالیست‌ها و حزب توده ایران قطع نشده ولی به سردی گرائیده بود و در چنین وضع آشفته‌ای بود که موضوع آذربایجان پیش آمد.

در پایان جنگ، شورویها جمهوری دموکراتیک را به ریاست پیشه‌وری در استان آذربایجان که یکی از ایالات ترک زبان شمال غربی ایران است برقرار

کردند. در اینجا باید یادآوری کنیم که اگر حزب توده ظاهراً نقشی در تشکیل این جمهوری نداشت برعکس پی‌درپی در مطبوعات وابسته به خود و در میتینگ‌هایی که می‌دادند از عمل حکومت پیشه‌وری دفاع می‌کردند. در سال ۱۹۴۶ آمریکا روسها را مجبور ساخت که شمال ایران را تخلیه و در نتیجه حمایت سیاسی خود را نسبت به جمهوری آذربایجان قطع کنند. چون روسها زیر فشار امریکائیا این کار را کردند حکومت پیشه‌وری از پشتیبانی و حمایت حکومت مسکو محروم گردید. و چون یخی زیر آب جوش وارفت و در این وقت سپاهیان ایران فاتحانه وارد تبریز شدند و از طرف مردم مورد استقبال و خوشامد-گویی قرار گرفتند.<sup>۶۸</sup>

ناسیونالیست‌ها، هرگز از گناه حزب توده که با سلطه‌جویی شورویها بر آذربایجان موافقت کرده بودند درنگ‌نشدند و روابط این دو صمیمانه نشد. جانبداری حزب توده از سیاست شوروی، به او موضعی ضدسلی بخشیده و بموازات آن از عمل امپریالیسم انگلستان در ایران طرفداری کرده است، در حقیقت از آخر سالهای ۱۹۴۰، جنبش بزرگی شکل می‌گرفت و خواستار ملی کردن صنعت نفت بود و حزب توده که نمی‌خواست شوروی‌ها را از منابع نفت ایران محروم کند با این جنبش مخالف بود. وقتی در بیست‌وهشتم آوریل ۱۹۵۱ احزاب ناسیونالیستی با یکدیگر در دل جبهه ملی بهم پیوستند و دکتر مصدق را در رأس دولت به نخست‌وزیری انتخاب کردند و در اول ماه مه صنایع نفتی ایران رسماً ملی شد، مطبوعات توده‌ای، به دکتر مصدق حمله کردند و او را یک اشرافی‌خواندند که افراد کابینه‌اش را از اشرافیون آزادیخواه تشکیل داده است و پیکاری را که بر ضد شرکت نفت انگلیس آغاز شده، توطئه امریکائی دانستند که امریکا، باین وسیله می‌خواهد ثروتهای طبیعی ایران را غارت کند. کمیته مرکزی حزب توده هم بشدت به جبهه ملی حمله کرد و آنرا حاسی و طرفدار امپریالیسم معرفی نمود. با همه این حملات، اکثریت مردم ایران طرفدار دکتر مصدق بودند.

حزب توده که رفته‌رفته در انزوا قرار می‌گرفت و خود را تنها می‌دید تصمیم گرفت تاکتیک خویش را عوض کند و شعاری در همه‌جا پخش کرد که باید نفت جنوب ملی شود نه نفت سایر نقاط کشور! ولی فرصت‌طلبی حزب توده، تناقض‌گوئی‌ها، طفره و تعلل‌هایش، نتیجه حمایت بلاشرط اتحاد جماهیر شوروی

۶۸. برای کسب اطلاعات بیشتری در این مورد باید به کتاب ایران در برابر نیرنگ تازیخ نوشته مظفر فیروز که در سال ۱۹۷۱ بوسیله مؤسسه انتشارات (هرن Herne) در پاریس انتشار یافته است مراجعه کرد.



بود که در نتیجه آن قسمتی از توده مردم، پشت به حزب توده کردند و در پشت سر مصدق که مشعل نهضت ملی را بدست گرفته و تمام ایران را به شور و هیجان آورده بود براه افتادند. بعلاوه، اگر حزب توده از اعتبار کمی در مقابل توده‌ها برخوردار بود از پشتیبانی محکم افسران توده‌ای ارتش برخوردار گردید که عده آنها مخفیانه، کم یا زیاد بود و طرفدارانی در این گروه داشت. بعلاوه، روش خصمانه‌ای که ارتش نسبت به حکومت دکترا مصدق در پیش گرفته بود یکی از علل اصلی سقوط او بشمار می‌رود. بزرگترین اشتباه ناسیونالیست‌ها این بود که از غیرسیاسی بودن ارتش غفلت کردند و در نتیجه شاه ارتش را تحت تسلط خود داشت و هر وقت اراده می‌کرد آنها علیه رقبای خود بکار می‌برد.

مصدق، در ارتش دست به تصفیه داسنه‌داری زد و عده‌ای از افسران فاسد و کسانی که خود را وابسته به شاه کرده بودند طرد کرد. در نتیجه ارتش دو قسمت شد اکثریت به شاه وفادار ماندند و اقلیتی هم بطرف حزب توده روی آوردند که دسته اخیر بعدها جملگی تهرباران شدند و یا از ارتش اخراج گردیدند.

روز شانزدهم اوت ۱۹۵۳، شاه که بیهوده می‌خواست مصدق را از نخست‌وزیری برکنار کند موفق نشد و به رم فرار کرد. سه روز بعد از آن (سی.آ.ا.) کودتائی براه انداخت که عده‌ای از فواحش و دزدان و لات‌ها و آدم‌های بی‌سروپا که پول گرفته بودند با نظامیان شاه به پایتخت حمله کردند. افسران توده‌ای در پایگاه‌های خود منتظر دستور کمیته مرکزی بودند که اسلحه بگیرند و وارد ماجرا شوند ولی این دستور هیچوقت به آنها داده نشد.

بعدها رهبران حزب توده اعلام داشتند که باین علت در این جنگ وارد نشده‌اند که از قبل، نتیجه آن معلوم بود و شرکت در این پیکار جز فدا کردن و قربانی کردن مردم و افسران و سربازان نتیجه‌ای نداشت. این توضیح، رضایت‌بخش نیست و بطور کلی با نیت کسی که خواسته است حزب توده در دفاع تهران وارد نشود موافق است و دو علت دارد: اول آنکه شوروی علاقه داشت که حکومتی که با آنگلو ساکسونها دشمنی دارد از بین برود تا با امپریالیسم شوروی هم‌وارد مقابله و مخاصمه نگردد دیگر آنکه شوروی نمی‌خواست این فکر را به کناری نهد که تقسیم نواحی نفوذ را که دریالتا با آمریکا به دقت بررسی و توافق کرده بودند فراموش کند و به کناری نهد. البته بعد از سقوط مصدق، تازیانه بزرگی بر پیکر کمونیست‌های ایرانی وارد می‌آمد که از نظر منافع شورویها اهمیتی نداشت زیرا آنها به منافع خاص خود توجه داشتند. در نتیجه بعد از سقوط مصدق، اعضای کمیته مرکزی حزب توده که بخارج نگریخته بودند بلافاصله بازداشت گردیدند. همچنین فدائیان توده و افسران توده‌ای در ارتش دستگیر و زندانی

شدند و تحت محاکمه درآمدند و بسیاری از آنها محکوم به اعدام گردیدند و عده دیگری هم که مانده بودند به زندانهای طولانی محکوم شدند. بین افسران توده‌ای که زندانی شدند بعضی از آنها دوباره لباس نظام پوشیدند و به خدمت شاه درآمدند و عده زیادی از آنها بعداً از امرای ارتش و از خدمتگزاران فدائی رژیم شدند. بهمین علت است که از بیست و سه وزیر غیرنظامی کابینه در سال ۱۹۷۸ شش نفر آنها عضو حزب توده بوده‌اند، این توده‌ای‌های مرتد نادم، در پلیس مخفی هم استخدام شده و ایدئولوژی حزب رستخیز را در دست گرفتند و این همان حزب واحدی است که از سال ۱۹۵۷ تا ۱۹۷۸ بر ایران حکومت می‌کرد، حزب توده بوسیله سرویس‌های مخفی شاه از هم پاشید و بسیاری از طرفداران قدیمی آن اظهار ندامت و پشیمانی کردند و عده‌ای که باقی ماندند به آلمان شرقی گریختند و مرکز حزب توده را در آنجا تشکیل دادند بدون اینکه نفوذی در حوادث سیاسی ایران داشته باشند. اعضای حزب توده خود را در برابر نسلی بی‌اعتبار و بی‌اعتقاد ساختند که معتقد بود توده‌ایها برای شوروی حکم شاه را برای امریکا دارند: یعنی اسب چوبی تروا که در قلب ایران فرورفته است.

#### مارکسیست-لنینیست‌های انقلابی

ده سال، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نهضت مهمی از مارکسیست-لنینیست‌ها که از بقایای حزب توده بودند، بوجود آمد، این جنبش تازه، مخالف تمام امپریالیستها بود و طرفداران آن انقلابی بودند و از جنگ مسلحانه پشتیبانی می‌کردند. در حقیقت، در آخر سالهای ۱۹۵۰ بود که دسته‌های متفکری در مرکز روشنفکران و دانشگاهیان، مخصوصاً بین جوانان مارکسیست دشمن استالینسم و تسلط روسیه شوروی بر حزب توده، جمعیت مارکسیست-لنینیست‌ها را بوجود آوردند. این جوانان کمونیست در علل شکست نهضت ناسیونالیست‌ها مطالعه کردند و معلومات تازه استراتژی امپریالیسم را در عمل رقابت بلوکها بررسی نمودند و با تحقیقاتی که درباره اوضاع ایران از لحاظ اجتماعی و اقتصادی نمودند، ایدئولوژی پرولتاریا را بوجود آوردند. اجرای اصول انقلاب سفید در سال ۱۹۶۳ و تعقیب جنبش ملی که بوسیله شیعیان در مقابل سلطه شاه بر اقتصاد ملی برپا شده بود این جوانان کمونیست را وادار کرد تا در صدد پیدا کردن طرق عملی قابل قبولی برآیند که توده مردم را برضد استعمار نو و ظلم و ستم رژیم به‌قیام وادارد و در این وقت بود که دوگرایش در مرکز نهضت مارکسیستی بوجود آمد، اولین گرایش پیش‌بینی «ثئوری بقاء» را در مقابل رژیمی

که سرشار از دلارهای نفتی بود و ارتشی مقتدر از آن دفاع می‌کرد و بوسیله امپریالیست‌ها پشتیبانی می‌شد چنین در نظر گرفت که باید نخست دسته‌های سیاسی چپی را در روستاها و شهرها سازمان داد و در انتظار بحران اقتصادی که نیم‌رخ خود را نشان داده بود ایستاد تا اختلافات داخلی، رژیم را به انحطاط سوق دهد و وضع مساعدی برای انقلاب پیش آورد. هنگامیکه این وضع پیدا شد فدائیان مارکسیست از تاریکی درآمد و جنبش ملی را رهبری می‌کنند، زیرا آنها از پیش، خود را آماده و متشکل ساخته و خود را برای مقابله با چنین وضعی حاضر کرده‌اند. این نظریه مورد قبول همه نبود، زیرا دو مین‌گرایش این بود که برعکس فکر می‌کردند و می‌گفتند در وضع فعلی ایران، بهترین وسیله برای قیام مردم، برپا کردن جنگ‌های مسلحانه است که باین ترتیب مارکسیست‌ها را در رأس جنبش شورشی جای می‌دهد.

از سال ۱۹۶۳، دسته‌های مارکسیستی، تشکیل شد تا اشکال مختلف عملیات نظامی را در محیط قبائل و عشایر، روستائیان و چریک‌های شهری هماهنگ سازد. بعضی از این دسته‌ها بوسیله ساواک شناسائی شد و تارومار گردید از جمله دسته‌ای بود که بیژن جزنی در آن شرکت داشت. بیژن جزنی یکی از تئوریسین‌های رستخیز کمونیستی در ایران بود و همچنین یکی از اعضای مؤسس سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران بشمار می‌رفت.

در سال ۱۹۶۷ جزنی دستگیر و بازداشت شد و تحت محاکمه قرار گرفت. در اولین محاکمه که در سال ۱۹۶۹ شروع شد با اینکه هیچگونه حمله خشونت‌آمیزی از او سر نزده بود بجرم «شرکت در دسته کمونیستی و اقدام علیه امنیت کشور» به پانزده سال حبس محکوم گردید. در سال ۱۹۷۳ جزنی در زندان درباره شرایط سیاسی جنگ‌های مسلحانه که بعضی از مارکسیست‌ها باید انتخاب کنند تا قیام ملی را که تنها وسیله مبارزه است تسریع نمایند و همچنین روش‌هایی که این جنگجویان باید برای تقویت قیام ملی بپذیرند و استراتژی تعقیب این قیام انقلابی را ادامه دهند تا شورش و انقلاب فراگیر شود مطالعاتی کرد و نتیجه مطالعات خود را مخفیانه از زندان خارج ساخت.<sup>۶۹</sup>

در تجزیه و تحلیلی که بیژن جزنی از اوضاع رهبران ایران در فردای جنگ مسلحانه انقلابی نموده است نتیجه می‌گیرد که در اثر اصلاحات اجتماعی و اقتصادی دهه اخیر طبقه رهبری در بعضی از موارد موفق شده است قسمت

۶۹. مبارزه مسلحانه در ایران، بقلم بیژن جزنی که ترجمه انگلیسی آن بصورت کتابی در انگلستان منتشر گردیده است.

بزرگی از این تناقضات را برطرف کند. «سلطه بورژوازی کمپرادور<sup>۷۰</sup> که عامل تسلط بر بورژوازی ایرانی است و ایجاد یک کاپیتالیسم وابسته که مهمترین منبع تولیدی کشور است باعث رشد اقتصادی در کشور شده است؛ اگر این سیستم در خدمت انحصارات امپریالیست‌ها باشد بالنسبه می‌تواند پیشرفتی اقتصادی ایجاد کند زیرا جلوتر از چیزی است که جانشین آن خواهد شد.»

جزئی ادامه می‌دهد: «در داخل کشور روابط بین رژیم، اتحاد شوروی و کشورهای کمونیستی بسرعت زیاد روبه‌بهبود گذاشته است مخصوصاً در زمینه همکاری اقتصادی که در زمان اجرای اصلاحات وجود نداشت.»

طرفداری امپریالیست‌های سرمایه‌دار و کمونیست‌ها از شاه موجب می‌شود که شاه فرصت پیدا کند تا به کار اصلی خود بپردازد و آن «احتراز از اختلافات شدید بین امپریالیست‌های گوناگون و گرایش‌های مختلف در مرکز طبقه رهبری ایران است. اثر جمع و توده شدن تمام این عوامل به تمرکز قدرت در دست رژیم منتهی می‌شود و این چیزی است که در ده سال اخیر وجود نداشت.»

جزئی همچنین وضع نیروهای مخالف را در فردای شبی که مبارزه مسلحانه آغاز شود بررسی می‌کند و می‌نویسد: «جبهه ملی، مدتی طولانی است به خاموشی گرائیده است و بطور کلی یارای مقابله با طبقه رهبران را ندارد، نهضت مذهبی وحدت عمل را از دست داده است و پس از کشتار ۱۹۶۳ و تبعید رهبر آن آیه‌الله خمینی به ترکیه در معرض ازهم پاشیدگی است، طبقه کارگران و سازمان‌های وابسته بان در هم ریخته و بدون مقام رهبری گشته است، دسته‌ای از طرفداران حزب توده هنوز در مملکت هستند ولی این دسته در حقیقت شاخه‌ای از ساواک می‌باشند. دسته‌های سیای دیگری در لوای مارکسیسم — لنینیسم سیاست شترمرغ را بازی می‌کنند و بررسی و مطالعه خود را ادامه می‌دهند و نتیجه‌ای که آنها از این بررسی و مطالعه بدست می‌آورند چیزی نیست که بدر این عصر بخورد. در حقیقت، قسمت بزرگی از نیروهای ترقی‌خواه در شوم‌ترین آشفتگی‌ها غرق شده و ملت، اعتماد خود را نسبت به سازمان‌های سیاسی از دست داده است.»

جزئی در اینجا نتیجه می‌گیرد که وقتی یک نهضت ملی فراگیر وجود ندارد لازمه آن اینست که طبقه‌ای سرفه از بورژوازی کمپرادور بوجود آید و نیروهای سیاسی مخالف کمبود داشته باشند، مبارزه مسلحانه بی‌تصمیمی و بی‌حالی عمومی

۷۰. کلمه کمپرادور Comprador يك اصطلاح اسپانیولی است بمعنی خریدار ولی در اصطلاح امروز به‌دلالتی گفته می‌شود که تجارت استعماری را انجام

را برطرف ساخته و آنها را به حرکت درمی‌آورد و بالاخره توده‌های مردم را سازمان داده و به صف مبارزین می‌کشاند. برای دست زدن به جنگهای مسلحانه، جزئی توصیه می‌کند که جنبش شورشی در آغاز باید دو هدف را در نظر بگیرد: باید پیشگامانی در طبقه انقلابی بوجود آید و کارگران را با برخورداری از اولویت شرکت دهد و بعد جنگ مسلحانه را بین مردم تعمیم دهد تا جامعه آموزش سیاسی ببیند و مقدمه بسیج توده‌ها گردد. این پیشگامان باید شورش انقلاب را خودشان آغاز کنند، و وقتی شورش آغاز گردید در مرتبه ثانی توده‌های مردم به این پیشگامان ملحق شوند و کمک‌های مادی و معنوی به آن بدهند و باین ترتیب تمام طبقات مردم در جنگ مسلحانه انقلابی وارد می‌شوند و شرکت می‌کنند: نهضت انقلابی باین ترتیب به شکل یک نهضت مردمی با خصلت دموکراتیک تغییر می‌یابد و رهبری ملت را بوجود خواهد آورد.

از سال ۱۹۶۷، بعضی دسته‌های مسلح وارد عمل شدند ولی بی‌تجربگی آنها باعث شد که بیشترشان بدست نیروهای انتظامی کشته شوند و نابود گردند. معذک در فوریه ۱۹۷۱، یک واحد پانزده نفری از دسته جنگل از سازمان چریکهای فدائی خلق به یک پست ژاندارمری در استان گیلان در شمال کشور حمله بردند و ارتش را مجبور ساختند با نفرات زیادی بسیج شود تا با آنها مقابله نماید. چندی بعد که این واحد فدائیان خلق در قرارگاه خود واقع در یکی از جنگلهای انبوه بنام «سیاهکل» در محاصره افتاد و قلع و قمع گردید، آنها که زنده مانده بودند دستگیر و بازداشت شدند و بیشترشان اعدام شدند و یا در زیر شکنجه جان سپردند. جرأت و شهامت این چریکها عکس العمل واقعی در تمام دسته‌های مخالفین داشت و در دل خود به جرأت و شهامت آنها آفرین می‌گفتند و قدرت مطلقه رژیم که افسانه‌ای بود ضربه شدیدی خورد. عمل سیاهکل به دسته‌های مخالفین آموخت که سازمان خود را بازسازی کنند و به صف پیشگامان ارتش انقلابی بپیوندند. از این تاریخ، بسیج دسته‌های چریکی بسرعت شروع شد و در گروههای مارکسیست‌ها پی‌درپی سازمانهایی که هدف اسلامی و ملی‌گرائی داشتند ملحق گردیدند که بعد آنرا شرح می‌دهیم. تمام این دسته‌ها با رژیم نبرد کردند و عرصه را بر نیروهای ضدشورشی که از طرف «سی. آی. ا.» و سرویس‌های مخفی اسرائیل (موساد) تربیت شده بودند تنگ کردند. ولی انقلابیون هم تلفات سنگینی دادند: از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۷ سیصد و هشتاد چریک که نام آنها منتشر شده در طی درگیری و زد و خورد با مأمورین انتظامی ارتش یا ساواک کشته شدند. در فاصله سالهای ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۴ صد و چریک و در فاصله ماه مه ۱۹۷۵ تا ژانویه ۱۹۷۷ دویست و هفتاد نفر از آنها بقتل رسیدند. تلفات نیروی

شاه را دولت در سال ۱۹۷۶ رسماً اعلام داشت که از سال ۱۹۷۱ تاکنون صد و چهل افسر و سرباز و پلیس در جنگ چریکها کشته شده‌اند. ولی این آمار صحیح نیست و بمراتب کمتر از تعداد واقعی است که شاهدان عینی دیده‌اند. طبق منابع مارکسیست‌های مخالف از سال ۱۹۷۱ به اینطرف بیش از ششصد چریک در طی درگیری باقوای نظامی کشته شده‌اند و از قوای انتظامی هم چهارصد نفر که نصف آن افراد پلیس و ژاندارمری و ساواک بوده‌اند در عملیات زدوخورد با چریکها به قتل رسیده‌اند. بعلاوه، هفده نفر از مستشاران نظامی امریکائی در طی این جنگها جان باخته‌اند. در آمار چریکهای که کشته شده‌اند، آمار آنهائیکه بازداشت شده و بلافاصله اعدام گردیده‌اند و یا در زیر زجر و شکنجه جان داده‌اند منظور نگردیده است. بهر حال گورستان بزرگی از این کشت و کشتار بوجود آمده است که تصور آنهم وحشتناک است. در آوریل سال ۱۹۷۵، اعلامیه مختصری بوسیله ساواک منتشر گردید که در آن گفته شده بود بیژن جزنی و هشت نفر از زندانیان سیاسی که قصد داشتند از زندان فرار کنند کشته شدند. طبق شهادت شهودی که بعداً گردآوری شده است جزنی و رفقای او در زندان بوسیله مأمورین ساواک بقتل رسیدند. مرگ جزنی، مارکسیست‌ها را از یک تئورسین روشن بین محروم ساخت. نوشته‌های جزنی نهضت شورش را در ایران زیر نفوذ خود گرفت. مخصوصاً او در نوشته‌هایش درباره عکس‌العمل ملی، در کمرکش راه نبرد مسلحانه، احتمالات واقعی را پیش‌بینی کرده بود. در حقیقت، وقتی عملیات نظامی در سال ۱۹۷۱ بوسیله عده‌ای از انقلابیون شروع شد مردم خیلی زود آنرا قبول کردند و پیکاری درست و شرافتمندانه دانستند و حال آنکه در آغاز هیچکس باور نمی‌کرد که نبرد مسلحانه در مقابل نیروی عظیم دستگاه نظامی شاه اینقدر طولانی شود. ولی با گسترش عملیات چریکی، مردم با کمک‌های معنوی و مادی خویش بیش از پیش از چریکهای فدائی پشتیبانی کردند. از آنجا که نیروهای ضدشورشی شاه ضربه‌های سنگین و پی‌درپی به سازمانهای نظامی انقلابی مارکسیست‌ها وارد می‌آوردند چون پلیس مخفی (ساواک) چریکها را دائماً تحت نظر داشتند و آنها را از جرگه خارج می‌کرد و می‌کشت، آنان بعلل امنیتی در انزوا می‌زیستند و با خودشان آمدررفت داشتند و نمی‌توانستند با مردم در تماس و ارتباط باشند و به هر غریبه‌ای ظنین بودند. پس آنها قادر نبودند که به مردم آموزش سیاسی لازم را بدهند و برنامه توجیهی را بطور کامل اجرا کنند. از سال ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ بسیج همگانی این دسته‌های انقلابی برای نبرد مسلحانه بطور کلی محدود بود ولی در سال ۱۹۷۸ این دسته‌های انقلابی از خفا بیرون آمده و در تظاهرات و راه‌پیمائی بزرگ آن سال شرکت کردند و با وحدت کلمه و عمل با

دسته‌های دیگر انقلابی، رژیم شاه را با همه سازوبرگ و سلاحهای پیشرفته و ارتش مدرنی که داشت از پای درآوردند.

### ناسیونالیست‌ها یا ملی‌گرایان

مشکل بتوان ناسیونالیسمی را که در ایران وجود دارد برای غربیان تعریف کرد زیرا در اروپائی که همه کشورهای با یکدیگر متحد می‌شوند و اشتراک منافع پیدا می‌کنند امروز ایدئولوژی ناسیونالیسم را منشأ جنگها و اختلافاتی می‌دانند که قاره اروپا را در طول این قرن خون‌آلود و جدا از هم ساخته است و این همان اصطلاحی است که امروز به معنی، «است‌گرای افراطی، بی‌زاد از بیگانه و نژادپرست معروف شده است.

ولی در ایران امروز، اصطلاح جاری ناسیونالیست، قسمتی از جنبش مارکسیستی و همچنین کسانی را که برای یک حکومت اسلامی مبارزه می‌کنند در برمی‌گیرد که بعداً آنها به تفصیل شرح خواهیم داد. و بهمین علت است که در اصطلاح ایران، ناسیونالیسم را نباید بعنوان جنبشی با مشخصات مخصوص دانست بلکه برای ایرانیان اصطلاح ناسیونالیسم بمعنای اشخاص مختلفی است که با یکدیگر جمع می‌شوند و گروهی را تشکیل می‌دهند، همانطور که جبهه ملی که یک سازمان سیاسی است، اعلام می‌دارد که ارگان ناسیونالیست‌های ایرانی است.

### جبهه ملی

جبهه ملی اجتماعی از گرایشهای گوناگون است مثل مارکسیست، سوسیالیست لیبرال، اسلامی که با یک تنوع توصیف ناپذیر ایدئولوژی، یک هدف مشترک پیدا کرده‌اند و آن «ایرانیسم» است. از مشخصات اصلی سیاست جبهه ملی، مبارزه با تسلط امپریالیست‌ها بر حکومت مردم است و این همان مبارزه‌ای است که جبهه ملی مصدق در ربع قرن پیش بنا نهاد و او را به ریاست حکومت رسانید. در اوت ۱۹۵۳، بعد از سقوط حکومت ناسیونالیست مصدق، احزاب و سازمانهای سیاسی که جبهه ملی را تشکیل داده بودند عبارت بودند از حزب ایران (رادیکال با گرایش غیر مذهبی) حزب خلق ایران (رادیکال با گرایش مذهبی) سازمان «نیروی سوم» که سوسیالیست بود، حزب ملت ایران (راست‌گرای افراطی)، انجمن بازرگانان و صاحبان صنایع دستی بازار، شورای علمای روحانی تهران و همچنین سازمانهای وابسته به آن، مثل سندیکاها و انجمن ملی روزنامه‌نگاران و نیز

دسته‌ای بنام «نگهبان نهضت ملی ایران» که از نظامیان تشکیل شده بود.<sup>۷۱</sup> این اجتماع درهم‌وبرهم بود ولی در یک هدف اتحاد داشتند و آن حفظ استقلال ملی و آزادی سیاسی بود زیرا از زمان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بلافاصله این احزاب و سازمانها ممنوع گردیدند و رهبران آنها زندانی شدند، تبعید گردیدند یا مجبور شدند مخفیانه فعالیت کنند. چند ماه پس از کودتا، فدائیان ناسیونالیست که مخالف رژیم بودند مخفیانه «نهضت مقاومت ملی» را تشکیل دادند و از پیوستن نیروی سوم به این نهضت، بععل داخلی جلوگیری نمودند و روزنامه‌ای بنام «مصدق» انتشار دادند. در اینوقت رقابت و اختلافات شخصی، شدت تعقیب مقامات انتظامی را افزایش داد؛ در نتیجه، در سال ۱۹۵۶ بسیاری از احزاب از نهضت مقاومت ملی جدا شدند و در نتیجه نهضت، رفته‌رفته به‌راه ضعف و ناتوانی گرائید.

در ژانویه ۱۹۶۱، جان. اف. کندی به ریاست جمهوری امریکا رسید و شاه را مجبور ساخت تا موضع خود را نسبت به جبهه ملی که ضدشاه نبود، انعطاف‌پذیر کند. در ژوئیه همین سال به جبهه ملی اجازه داده شد که یک میتینگ عمومی در تهران برپا کند بشرط آنکه در تظاهرات خود بر ضدشاه سخنی نگویند و تظاهری نکنند و در طی این تظاهرات از مصدق هم نامی برده نشود. باوجود این مضیقه‌ها و محدودیت‌ها، ۱۳۰ هزار نفر در میدان جلالیه جمع شدند و از وزرای پیشین که در حکومت ائتلافی ملی بودند و هشت سال پیش در اثر کودتا برکنار شده بودند قدردانی کردند. این میتینگ به رژیم ثابت کرد که باوجود همه محدودیت‌ها نهضت ملی نیروئی است که نباید آنرا دست‌کم‌گرفت و بحساب نیاورد. جبهه ملی تجدید سازمان یافت ولی این بار به‌حالت نیمه‌مخفی بود و کسانی که آنرا تشکیل دادند از گروههای مختلف مردم بودند و نمایندگان حزب ایران، حزب خلق ایران و حزب ملت ایران، حزب تازه‌ای بنام حزب سوسیالیست ایران را تشکیل دادند. اعضای حزب سوسیالیست ایران از انشعاییون سازمان نیروی سوم بودند و نخست حزب جدیدی بنام جبهه سوسیالیست‌های ایران تشکیل داده بودند. بعلت خصومت‌هایی که بعضی از رهبران این جبهه با جبهه ملی کردند نتوانستند به جبهه ملی وارد شوند این بود که عده‌ای جدا شدند و حزب سوسیالیست ایران را تشکیل دادند. در اینجا باید تصریح کنیم که بازی سیاست

۷۱. دکتر مصدق در رهنمود تاریخی خود درباره جبهه ملی چنین گفته است: «جبهه ملی مرکز احزاب و اجتماعات و دسته‌هایی است که برای خود تشکلهائی دارند و مرامی جز آزادی و استقلال ایران ندارند.»-م.



در ایران، بعثت فقدان اتحاد و بستگی سازمانهای مخالف که از ایدئولوژی خارج می‌شوند و تابع رقابت‌ها، حسادت‌ها، و بیزاریهای شخصی می‌شوند فقط برای متخصصین علوم سیاسی قابل درک است. اگر بخواهیم اختلافات سیاسی را که بین حزب ایران و حزب خلق ایران یا اختلاف نظرهای ایدئولوژیک حزب سوسیالیست‌های ایران را علیه جبهه سوسیالیست‌های ایران شرح دهیم باید به بررسی کارشناسان امریکائی درباره اختلافات حزب دموکرات و حزب جمهوریخواه امریکا نزدیک شویم زیرا منشأ اختلاف نظرها بر اصول روانی و اجتماعی نهاده شده است، نه بر اصول سیاسی.

در دسامبر ۱۹۶۲، جبهه ملی، اولین کنگره خود را در تهران افتتاح کرد. در این کنگره بیش از بیست و پنج هزار عضو از تمام کشور، دویت نماینده انتخاب کرده و به تهران فرستاده بودند. یک کمیته رهبری انتخاب شد و منشوری صادر گردید که طبق آن منشور خواسته شده بود قوانین اساسی کلاً محترم شمرده شود و اجرا گردد و شاه، طبق قانون اساسی، سلطنت کند نه حکومت و سازمان امنیت (ساواک) هم منحل گردد و کسانی که از اجرای قوانین سرپیچی کرده‌اند محاکمه شوند و قرارداد نفتی بین ایران و کنسرسیوم، مصوب سال ۱۹۵۴، لغو گردد. ولی بزودی تفرقه حزبی بین رهبران ناسیونالیست‌ها ظاهر گردید و بعضی که از هدف غیر مذهبی و سوسیالیستی جبهه ملی ناراضی بودند تصمیم گرفتند جبهه ملی را ترک گویند تا حزب نهضت آزادی ایران را تأسیس کنند.

از نظر ناسیونالیست‌های مشروطه‌خواه و ضدامپریالیسم جبهه ملی، حزب نهضت آزادی ایران بعد سیاسی اسلام را هم به هدف خود اضافه کرده بود زیرا مذهب اسلام سیاست را از دین جدا نمی‌داند. حزب نهضت آزادی ایران که رفته رفته با جبهه ملی فاصله گرفت هدف خود را براساس سیاست تشیع ایرانی بنا نهاد و پلی ساخت که روشنفکران چپ‌گرا را به مسلمانان معتقد و مؤمن نزدیک می‌کرد. حزب نهضت آزادی ایران مصممانه مخالف حرکت مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها گردید در حالی که جبهه ملی ایران سعی داشت آنها را بطرف خود جلب کند هرچند در این راه موفقیت چندانی بدست نیاورده بود.

بالاخره، در ژوئن ۱۹۶۳ انفجار عظیمی رخ داد و تظاهرات وسیعی در بیشتر شهرهای مهم کشور واز جمله قم برپا گردید که رژیم با شدت وحشتناکی آنرا سرکوب کرد. آزادی محدودی که در این چند ماهه شاه داده بود ناگهان قطع شد و خفقان سنگینی از نو بر زندگی سیاسی ایرانیان مسلط گردید. جبهه ملی، حزب نهضت آزادی ایران، و جبهه سوسیالیست‌ها، غیرقانونی اعلام شدند و اعضاء آن متفرق و بازداشت گردیدند. بعضی به زندان افتادند و عده زیادی اعدام شدند.

آنها که از بند ساواک آزاد بودند مهرخموشی برلب نهادند و عده‌ای دیگر به خارج از کشور رفتند و بحال تبعیدی زندگی کردند و باین ترتیب بار دیگر سکوت و آرامش گورستان، بر ایران غالب گردید.

### شیعیان انقلابی

رهبر انقلاب اسلامی اخیر ایران که رژیم را فراری ساخت و پس از دوهزاروپانصد سال شاهنشاهی حکومت جمهوری اسلامی را برقرار کرد و دنیا را دچار شگفتی ساخت آیه‌الله روح‌الله خمینی است. آیه‌الله خمینی در نهم آوریل ۱۹۰۰ در خمین پدیا آمد. خمین قصبه کوچکی در نزدیک اصفهان است. آیه‌الله خمینی پسر یکی از علمای بزرگ است که در مبارزه بخاطر مشروطه در سال ۱۹۰۵ درگذشت.

آیه‌الله خمینی بعد از تحصیلات مذهبی در قم مخفیانه وارد فعالیت شد و کتابی نوشت و منتشر کرد که عنوان آن استقلال کشور اسلامی و اساس ترقی ملت قرآن بود. این کتاب در سال ۱۹۴۲ منتشر گردید، در سال ۱۹۶۱، زمانیکه جامعه روحانیون ایران مهر خموشی برلب زده و ساکت بود آیه‌الله خمینی علناً به مخالفت با شاه برخاست و از اصلاحاتی که حکومت امریکائی کندی بر ایران تحمیل کرده بود بسختی انتقاد کرد و صریحاً گفت که این اقدامات زمینه را برای تسلط بیگانه فراهم می‌آورد. در خرداد ۱۳۴۲، به دنبال تظاهرات گسترده و وسیعی که علیه انقلاب سفید شاه، صورت گرفت خمینی بازداشت گردید بازداشت او موجب شد که در سراسر کشور اعتراضات وسیعی بعمل آید که منجر به شورش گردید. آیه‌الله خمینی از زندان آزاد گردید ولی چند ماه بعد علیه قانون مصونیت سیاسی مستشاران امریکائی در ایران اعتراضات شدیدی نمود که به دنبال آن در سال ۱۹۶۴ به ترکیه و بعد به عراق تبعید گردید و در نجف که یکی از مراکز شیعیان جهان است بحال تبعید بسر برد. در سپتامبر ۱۹۷۸ در اثر فشارهای رژیم شاه بر حکومت بغداد، رژیم بعثی عراق آیه‌الله خمینی را مجبور ساخت که سرزمین عراق را ترک گوید و او بناچار در فرانسه اقامت گزید. در اینوقت بود که غرب اهمیت مبارزه اسلامی آیه‌الله خمینی را بعنوان مخالف سلطنت شاه کشف کرد و به قاطعیت پیکار سیاسی مخالفین شاه پی برد. این ماجرا که آیه‌الله خمینی و طرفداران او، آنرا به دنیا نشان دادند از کشتارهای خرداد ۱۳۴۲ آغاز گردید و قوام گرفت و منجر به خلع و خروج شاه از کشور و استقرار جمهوری اسلامی در ایران گردید.

در مقابل عدم امکان آزادی عقاید سیاسی در ایران، چندتن از مجاهدین

مذهبی تصمیم گرفتند مثل رفقای مارکسیست-لنینیست، خود را برای نبرد مسلحانه آماده سازند. در سال ۱۹۶۵، سه تن از فدائیان نهضت آزادی ایران بنامهای: محمدحسین نژاد، علی اصغر بدیع زادگان، و سعید محسن، سازمان مجاهدین خلق ایران را تشکیل دادند و بمرور ایام، هسته مرکزی این سازمان گسترش یافت و عده جدیدی از مجاهدین خلق ایران به اردوگاههای پناهندگان فلسطینی فرستاده شدند تا تا کتیک‌های چریکی را بیاموزند. در اینوقت در گروه مجاهدین خلق ایران نیز مثل گروه چریکهای فدائی خلق مأمورین ساواک داخل شدند و آن را شناسائی کردند و طی عملیات درگیری در سال ۱۹۷۱ بیش از ۷۵ نفر آنها بازداشت گردیدند که بین آنها اولین بنیانگذاران این سازمان از جمله سعید محسن دستگیر شدند. بهنگام دفاع در دادگاه نظامی تهران، سعید محسن بطور خلاصه ایدئولوژی سیاسی سازمان خویش را که خلاصه‌ای از نهضت آیه الله خمینی است چنین تشریح کرد: <sup>۷۲</sup> «جنگ ما، جنگ بین حق و باطل است که در یک جهت آن دشمنان خلق، مجهز به آخرین تکنیک و سلاح در جهت دیگر آن اراده آهنین توده زحمتکش و دست‌پینه‌بسته کارگران و دهقانان قرار گرفته است که هرچه بیشتر در انهدام ما می‌کوشید بیشتر در با تلافی که خود است خود و برای خویش فراهم آورده‌اید فرو می‌روید. ما چه انتظاری از انقلاب داریم؟ در برنامه اقتصادی فکر می‌کنیم که توسعه تولید ممکن نیست مگر با بسیج مردم. بدون اراده مردم، بدون نیروی تولیدی که از آن بوجود می‌آید هیچگونه پیشرفت و ترقی اجتماعی حقیقی بدست نخواهد آمد. در سیستمی که عدالت اجتماعی مادی و معنوی وجود ندارد نمی‌توان به نیازهای همه پاسخ گفت. انسان می‌تواند دنیائی نو بسازد که جوابگوی نیازهای عالی درونی اوست. برای ساختن این دنیا توده ملت‌ها باید بکار افتند و چنین بسیج و حرکتی به دو عامل مهم متکی است: نخستین عامل، لزوم یک همکاری عمیق فکری انسانهاست که سطح وجدان انقلابی را بالا می‌برد. حرکت و تغییری در جامعه ممکن نیست مگر اینکه این تغییر و حرکت از درون خود انسانها منشأ بگیرد. و حس مسؤولیت در قبال انسانهای دیگر و نسلهای بعد ایجاد کند. این دگرگونی در درون، شور خدمت به خلق را که منظور خالق است زنده می‌سازد و به حیات انسان ارزش واقعی می‌بخشد و فرد را از پوسته خودخواهی و خودپرستی که امروز حاکم بر نظام است می‌رهاند و اصل «هر کس

۷۲. جلد اول مدارک مربوط به نهضت انقلابی ایران «سازمان مجاهدین خلق ایران» که بوسیله مؤسسه انتشارات ابوظفار در سال ۱۹۸۷ مخفیانه چاپ و منتشر گردیده است.

برای همه و همه برای هر کس» را تحقق می‌بخشد. دوسین عامل، حرکت و بسیج توده مردم است که باید در جهت منافع توده باشد، نه در جهت تأمین منافع طبقه یا گروهی خاص و سرمایه‌دار و غارتگر، چه در غیر اینصورت حتی توده بسیج شده بیشتر هم استثمار می‌گردد. حال، ما تنها راه تحقق هردو اصل را فقط در انقلاب مسلحانه می‌بینیم زیرا وقتی دشمن به جبر و عنف نیروی کارگر و دهقان را به استخدام خود درمی‌آورد و امکان بهره‌برداری از دسترنج کار را به کارگر نمی‌دهد، وقتی که سیستم سرمایه‌داری برای دفاع از بهره‌کشی، رنجبران را به گلوله می‌بندد، چاره‌ای جز این نیست مگر اینکه ما هم با اسلحه این دزدان را در روز روشن خلع سلاح کنیم چرا که سنت‌های پوسیده و آلودگی و وابستگی‌های غیرانسانی را فقط با یک حرکت انقلابی می‌توان دگرگون ساخت. فقط یک جامعه انقلابی می‌تواند انحطاط‌های اخلاقی را به فضائل و انحرافها را به تعالی اخلاقی مبدل سازد و بالتیجه زیربنای اقتصادی جامعه ما را مستحکم کند. از نظر اقتصادی زیربنای کلیه نابسامانیها معلول استثمار طبقه‌ای از طبقه دیگر و بهره‌کشی انسان از انسان است. ما معتقدیم که هیچ چیز در جهان ارزش واقعی ندارد مگر حیات انسانی، و انسان حیات خود را در کار تولیدی به کالا منتقل می‌سازد. بدین معنی، مقداری از هستی خود را از دست می‌دهد و انرژی و عمرش تلف می‌شود و جوانی و قدرت کارش مضمحل می‌گردد تا کالائی رونق می‌گیرد و صاحب ارزش می‌شود و به خریدار عرضه می‌گردد. اینست که تمام ارزش‌ها را باعتبار کار انسانی ارزشمندند و ارزش کالا معادل حیات انسانی است که در کالا متمرکز گشته است. انسان صاحب و مالک وجود خویش است پس برحیات خویش باید ناظر و مالک باشد. برخلاف شما سرمایه‌داران که کالا را جامد و بی‌جان می‌انگارید ما در هر قطعه تولیدی، وجود حیات انسان را متبلور می‌بینیم. شما اگر به‌قالی دستباف زیر پایتان بصورت یک کالا و یک نقاشی بی‌جان می‌نگرید، ما در لای تاروپود آن و رنگهای زیبایش، خون کارگر و دختر بچگان را دیده‌ایم، نقش و نگارها از دیدگاه ما صاحب حیات انسانی هستند. آری، انسان مقداری از وجود و هستی خویش را در ماده خام موجود در طبیعت متمرکز می‌سازد و بهمان اندازه که به ارزش کالا می‌افزاید حیات خود را از دست می‌دهد اینست که تولید بشر و کار بشری جزو وجود اوست و هیچکس را حق بر آن نیست و بهیچوجه قبول نداریم که بهره‌کار را دیگری تملک نماید. حضرت امیرالمؤمنین می‌فرماید: «چیده‌های دست شما برای دهان دیگران نیست.» این اصل زیربنای تفکر اقتصادی ماست که بر مبنای ایدئولوژی اسلامی و اصالت فرد و اجتماع آنرا پایه مبادله صحیح می‌دانیم و بر این بنای نظامی مورد قبول

است که امکان استفاده از نیروی کار خود انسان را به انسان تخصیص دهد. «در نظام موردنظر ما، به پیروی از مدلها و نمونه‌های تاریخی‌مان حضرت علی را می‌بینیم که با دست پینه‌بسته‌اش برای ارتزاق خود به غرس درخت خرما می‌پردازد. به دست خود چاه می‌کند و درخت آبیاری می‌کند یعنی بالاترین فرد جامعه در کار تولیدی نظیر ساده‌ترین‌شان فعالیت می‌کند و در عین حال از اینکه در اقصی نقاط حکومتش مردی گرسنه بخواهد آرام و قرار ندارد.» سعیدمحسن در پایان دفاعیه خود چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«ما برای نیل به چنین هدفی قیام کرده‌ایم. قیام کرده‌ایم تا جهانی بسازیم که در آن هرگونه بهره‌کشی از انسان را نابود سازد. این هدف‌سکان و زمان‌نمی‌شناسد حیات و مرگ ما و شما متضاد همدیگرند و ما برای انهدام این دشمن، از ساواک گرفته تا سیستم اداری و شخص اولش، مجبوریم به سلسله‌ایمان اتکاء نمائیم زیرا ستمگر و استثمارگر مسلح را فقط با سلاح می‌توان تسلیم کرد، راهی که ملت ما پیموده سرآغاز انقلاب مسلحانه اوست. ما نبردی سهمگین در پیش رو داریم، نبردی درازمدت، و افتخار می‌کنیم که با نثار جان بی‌ارزشمان سربازی ساده باشیم که با نثار خون ناچیزمان جوانه انقلاب را بارور سازیم. در قرآن مجید می‌گوید: کف روی آب از میان می‌رود ولی آنچه به نفع مردم است در زمین ساحل باقی می‌ماند.»

سعیدمحسن، در دادگاه نظامی به اعدام محکوم گردید و در خرداد ۱۹۷۲ تیرباران شد. مجاهدین خلق نیز چون چریکهای فدائی خلق در اثر تعقیب شدید رژیم مجبور شدند سازمان خود را به دسته‌های کوچکی تقسیم کنند و مراقب اوضاع باشند. از این رو آنها هم بععل امنیتی نمی‌توانستند با توده‌های مردم تماس و پیوستگی سیاسی پیدا کنند. از ۱۹۷۳ تا ۱۹۷۷ فعالیت خود را در عملیات نظامی تمرکز دادند و این انزوا آنها را به تجدیدنظر در استراتژی خودشان سوق داد. در مارس ۱۹۷۸ مدیران سازمان مجاهدین، انتقادنامه‌ای از خود منتشر کردند که در آن اعتراف کرده بودند که فکر جنگ مسلحانه سالهای طولانی آنها را از تبلیغ ایدئولوژی‌شان دور کرده بود بهمین علت بود که آنها تصمیم گرفتند موقتاً اسلحه را زمین گذارند و در کارخانه‌ها و مؤسسات وارد شوند تا بطور فعالی در اعتصابات و تظاهرات سال ۱۹۷۸ که بصورت مبارزه ملی مردم برضد شاه بود شرکت جویند. بموازات عملیات نظامی مجاهدین، بعضی از روشنفکران هم طبق تجویز قرآن به نهضت مسلمانان مبارز پیوستند که در این مورد باید مخصوصاً از علی شریعتی نام ببریم که در ۱۹۷۷ در لندن از این جهان درگذشت.

سخنرانیها و نوشته‌های دکتر علی شریعتی ارزش زیادی به‌جنبه انقلابی تشیع بخشید. نهضت مذهبی ایران متشکل از اتحاد دو دسته از روحانیون بود که دسته‌ای روحانیان روشنفکر و دسته دیگر علمای مذهبی سنتی بودند که چهارده قرن است که لدی‌الاعتضا علیه جور و ستم قیام نموده و مبارزه کرده‌اند.

### مقاومت توده‌های مردم

پس از کشتار خرداد ۱۳۴۲ و تبعید آیه‌الله خمینی و قتل و بازداشت رهبران احزاب مخالف و فدائیان آنها، دستگاه‌های سیاسی ایران بهم ریخته شدند و ملت ایران از داشتن یک ستاد فرماندهی که در گذشته برضدشاه فرمان می‌داد محروم گردید. چریکها همانطور که سابقاً گفتیم سستی از فدائیان بودند که در نهایت پنهانکاری فعالیت داشتند. بدین‌سان بود که ایرانیان از داشتن یک رهبر بزرگ روحانی برای مبارزه محروم گردیدند و می‌بایست خودشان این مبارزه را ادامه دهند و این مبارزه محاسن و معایبی داشت. محاسن این مبارزه این بود که تمام طبقات مردم در آن شرکت داشتند و مبارزه یک‌پارچه خود را ادامه می‌دادند و اگر رژیم علیه آنها قیام می‌کرد چون همه مردم یکپارچه بودند رژیم می‌بایست برای مقابله با این مبارزه همه ملت را قربانی کند، اما معایب آن این بود که بدون داشتن مقام رهبری و نقشه حمله و بدون پشتیبانی جوامع بین‌المللی ممکن بود جان بسیاری از مردم فدا شود.

ز همان هنگام تبعید آیه‌الله خمینی در دسامبر ۱۹۶۴، توده‌های مخالف و مبارزه مردم از نو دست به کار شدند. تظاهرات وسیع و گسترده‌ای در تمام اقطار مملکت در روز جشن تولدشاه در سال ۱۹۶۵ ظاهر شد بیش از دویست نفر که بیشتر آنها کارگر بودند بازداشت گردیدند. در ماه دسامبر همان سال نزدیک به دویست نفر از بازرگانان و صاحبان صنایع دستی بازار چون در مغازه‌هایشان عکس آیه‌الله خمینی را آویخته بودند زندانی شدند. در آغاز سال ۱۹۶۶، ۵۵ نفر ز طرفداران آیه‌الله خمینی به زندان ابد محکوم گردیدند. جرم آنها این بود که علناً با رژیم مخالفت کرده بودند. در همان وقت سیزده نفر از علمای روحانی شیعه بازداشت شدند زیرا علیه شاه در مناظر وعظ کرده و خطبه خوانده بودند. در پاییز همان سال نهضت‌های شورشی در جنوب کشور ادامه یافت و با وجود دخالت ارتش تمام نشد. دانشجویان دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بازداشت شدند و باتهام شرکت در شورشهای طوائف جنوب کشور به مجازاتهای سنگینی

زندانی گشتند. در مارس ۱۹۶۷، در ارتش شورش شد و صدها سرباز و افسر دستگیر شده و در دادگاههای صحرائی و نظامی محاکمه شدند، در ماه مه، دانشگاه تبریز برای اعتراض به خفقان رژیم دست به اعتصاب زد و پلیس محل دانشگاه را اشغال کرد. تمام دانشگاههای ایران برای همبستگی با دانشگاه تبریز دست به اعتصاب زدند و بسیاری از دانشجویان بعنوان محرک اعتصاب دستگیر و بازداشت و محکوم به حبس شدند. در اکتبر همان سال برای انجام جشنهای تاج گذاری محمدرضا پهلوی ۱۲ نفر از بازرگانان و صاحبان صنایع دستی بازار و همچنین بیست نفر از علمای شیعه که تلگراف تبریک تاج گذاری شاه را امضاء نکرده بودند دستگیر و زندانی شدند. در نوامبر، مدرسه عالی پلی تکنیک بعثت مخالفت با آموزشهای فاشیستی و امپریالیستی، اعتصاب کردند و با این اعتصاب خود دیگر دانشگاههای ایران را به اعتصاب واداشتند. این اعتصاب دو ماه طول کشید و بسیاری از استادان بعثت همصدائی با دانشجویان بازداشت و یا اخراج گردیدند. در آغاز سال ۱۹۶۸ ورزشکار معروف ایرانی، غلامرضا تختی که در مسابقه های بین المللی ورزش چندین مدال طلا بدست آورده بود طبق مدارک رسمی دولتی خود کشتی کرد. ولی تختی یکی از اعضای فعال جبهه ملی بود که محبوبیت بسیار در قلوب مردم داشت و با شاه مخالف بود و علناً این مخالفت خود را نشان می داد. در مجلس ختم او دویست هزار نفر شرکت کردند. ساواک شرکت این دویست هزار نفر را در ختم تختی بعنوان تظاهرات خصمانه ای علیه شاه تلقی کرد و بیش از پانصد نفر را بازداشت کرد که بسیاری از آنها در دادگاههای نظامی بجرم «فعالیت علیه امنیت کشور» محکوم به زندان شدند. در فوریه همین سال دیران دیرستانها علیه شاه تظاهراتی کردند ولی با شدت تمام تحت تعقیب قرار گرفتند و ساواک بسیاری از دیران را دستگیر و زندانی کرد. از سال ۱۹۶۸ که شکنجه در کلانتریها و مراکز ساواک و زندانها معمول گردید بسیاری از بازداشت شدگان ناپدید شدند و عده زیادی قربانی حوادث رانندگی یا آدم ربائی بوسیله راهزنان شدند. تمام این قربانیان کسانی بودند که علیه رژیم شاه به مخالفت برخاسته بودند. در آخر سال ۱۹۶۸ تصفیه دامنه داری بین کارمندان ادارات دولتی بعمل آمد و بسیاری از کارمندان که مخالف رژیم بودند از کار برکنار و یا بیکار شدند.

این تصفیه منحصر به ادارات دولتی نبود و مؤسسات بخش خصوصی هم مشمول آن شدند و از آن به بعد هر کارفرمائی در بخش خصوصی ملزم گردید قبل از استخدام کارگر یا کارمند موافقت ساواک را درباره او جلب کند.

در مارس ۱۹۶۹ به بهانه اینکه شش نفر از زندانیان می خواسته اند فرار کنند

ولی در اجرای نقشه خود ناکام شده‌اند ساواک دستور داد که در زندانهای ایران نسبت به زندانیان خشونت و سختگیری شود. برای اعتراض باین اقدام خشونت بار ساواک، خانواده زندانیان سیاسی دست به اعتصاب غذایی زدند که پنج هفته طول کشید. در اوت همین سال یک راننده تا کسی برای اعتراض به فشار و تحمیلات رژیم دست به خودسوزی زد. در ماه اکتبر سی تن از کادراتش بازداشت شدند و با اتهام تحریک به شورش در نیروهای مسلح بطرز وحشیانه‌ای زیر شکنجه قرار گرفتند و اعدام شدند. در شمال کشور، شورش دهقانان خفه شد و بعضی از محرکین آنها بازداشت و زندانی گردیدند.

در آخر سال ۱۹۶۹ ساواک کتابخانه کی استوان را غارت کرد مدارکی که در این کتابخانه بدست ساواک افتاد در دنیا منحصر به فرد بود. ولی متأسفانه ساواک بجای نگهداری این اسناد آنها را به یکی از کارخانه‌های مقواسازی داد خمیر کرد و از آن مقوا ساخت.

در دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰، تظاهرات چشمگیری از طرف توده‌های مردم انجام شد که ابعاد گسترده آنرا فاش می‌ساخت و به همه ثابت می‌کرد که موج مخالفت در دل‌های یکایک ایرانیان پدیدار شده است، موجی که از طرف روحانیان مذهبی، دانشجویان و بازرگانان شهرهای بزرگ تقویت می‌شود. رژه‌ها و اعتصابها و شورشها و ناآرامی‌ها، اغلب خصلت دائمی به خود گرفته بود در آغاز سال ۱۹۷۰ افزایش کرایه اتوبوس در تهران موجب تظاهرات مهمی گردید که طی آن تظاهرات، چندین اتوبوس سوزانده شد و تمام وسائل نقلیه عمومی دست از کار کشیدند. در جریان این رویدادها، هشت نفر از تظاهرکنندگان بازداشت گردیدند و صدها نفر در محاکم نظامی به مجازاتهای سنگینی محکوم گردیدند. برای اعتراض به این بازداشتها دو نفر از جوانان خود را در آتش سوزانیدند و این عمل واقعه خودسوزی «ژان پالاش» را که سالی پیش از آن در پراگ واقع شد در خاطره‌ها زنده کرد.

در مارس ۱۹۷۰ رژیم تصمیم گرفت به محافل روشنفکران ضربتی بزند: جلال آل احمد، یکی از نویسندگان بزرگ ایرانی در اوضاع و احوال اسرار آمیزی مرد و بعد از مرگش فروش آثارش ممنوع گردید و دیگر چاپ و منتشر نشد. نویسندگان زیادی کتابهایشان را در بند سانسور یافتند و عده‌ای زیادی از صاحبان قلم به زندان افتادند و یا ممنوع القلم شدند. در مساجد، آیه‌الله سعیدی با وعظ و خطابه صدای اعتراض خود را علیه سیاست اقتصادی شاه و دخول شرکتهای چند ملیتی در بازار ایران بلند کرد و در بهار همان سال بازداشت گردید و زیر شکنجه درگذشت. با مرگ آیه‌الله سعیدی موج وسیعی از اعتراضات برخاست



و به تمام دسته‌های مخالف سرایت کرد و در تمام مساجد مجالس یادبودی بنا شد. شهادت آیه‌الله سعیدی برپا شد. به دنبال این تظاهرات ساواک به توقیف اشخاص زیادی دست زد که بیشتر از محافل روحانی و مذهبی بودند — از جمله آیه‌الله طالقانی که بنام مجاهد کبیر شهرت یافته است.

در سال ۱۹۷۰، دانشگاه‌های ایران در سراسر کشور تظاهراتی را علیه شاه ترتیب دادند و ساواک چندین صد نفر از دانشجویان را بازداشت و زندانی کرد که بعضی در زندان درگذشتند. تأسیس انجمن دوستی ایران و آمریکا در تبریز باعث تظاهرات اعتراض‌آمیزی برضد آمریکا شد و در تبریز صدویست دانشجویی در تظاهرات ضد امریکائی شرکت کرده بودند دستگیر و زندانی شدند در سال ۱۹۷۱، نبرد مسلحانه ساواک که با خشونت همراه بود، فزونی گرفت. تمام طرفداران چریکها، از جمله کسانی که به آنها پناه داده بودند، کشته شدند و همه محلات تهران تحت محاصره و کنترل افراد پلیس درآمد که گاهی حمله می‌کردند و از بین مردم کسانی را شکار می‌کردند یا می‌ربودند.

بمناسبت جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، ۱۲ هزار نفر که مخالفت خود را با این جشن‌ها اعلام کرده بودند دستگیر و زندانی شدند این بازداشتها موجب تظاهرات مهمی گردید. در ماه مارس، چهار هزار و پانصد نفر از اقوام زندانیان سیاسی در برابر زندانهای تهران رژه رفتند و آزادی زندانیان سیاسی را درخواست کردند.

واقعه چشمگیری که با خشونت اتفاق افتاد این بود که چهل افسر ارتش و هفتصد مأمور ساواک بازداشت گردیدند و تحت محاکمه دادگاههای نظامی قرار گرفتند، اتهام آنها این بود که قابل اطمینان نبودند و یا در مقابل تعقیب مخالفین «حجب و حیا و نجابت» نشان داده بودند.

در آوریل ۱۹۷۱، آیه‌الله خمینی جشن‌های دوهزاروپانصد ساله را تحریم کرد و از مردم خواست که علیه جشن‌های تخت‌جمشید اعتراض کنند. به دنبال اعلام تحریم آیه‌الله خمینی در دانشگاه تهران اغتشاشاتی روی داد که پلیس با خشونت تمام وارد عمل شد و بیش از هزار نفر از دانشجویان را دستگیر و زندانی کرد و برای انتقال این همه دانشجویان به زندان ماشین‌های دوطبقه بدانشگاه آوردند و دانشجویان را بازداشت کردند؛ نصف بیشتر این دانشجویان مدتها در زندانهای مختلف بازداشت بودند. توده مردم ایران برای ابراز مخالفت خود با جشن‌های تخت‌جمشید تولد امام دوازدهم را باشکوه و جلال بی‌سابقه‌ای برگزار کردند و به این وسیله به رژیم فهماندند تنها شاهان روحانی استحقاق جشن دارند. در تمام دوره این سال چندین ماه دانشگاهها بسته بودند و اعتصابات

خشونت‌باری توأم با مقاومت منفی در تمام مؤسسات ظاهر می‌شد. در مقابل افزایش خطر، واشینگتن بدست و پافتادو ریچارد هلمز رئیس سابق «سی.آی.ا» را سفیر امریکا در ایران کرد. ولی این چاره‌جوییها بیفایده بود زیرا سوءقصدها با بمب‌گذاری در مرکز فرهنگی امریکا، حمله به بانکها بعلامت مبارزه با مراکز رباخواری، و عملیات خرابکاری در کارخانه‌های چندملیتی افزایش می‌یافت و در همان حال، قتل مستشاران نظامی امریکا و بعضی از افسران عالی‌رتبه ساواک در سراسر کشور روبه‌ازدیاد نهاد. تعقیب بیرحمانه ساواک در تمام بخش‌های زندگی ایرانیان، افزایش نیروی مبارزان را کم نکرد. از ۱۹۷۳ باینطرف مساجد نقش بزرگ و اصیلی در تشویق مبارزات توده مردم به عهده گرفتند: درحقیقت هر اجتماعی از افراد را ساواک مثل میتینگ فریب دهنده‌ای تلقی می‌کرد و از آن جلوگیری می‌نمود ولی اجتماع در مساجد را که مراکز سنتی عبادت مردم است قابل قبول می‌دانست.

علمای مذهبی باین ترتیب در مساجد خود را برای حمله به نیروهای رژیم آماده می‌کردند و نیروهای انتظامی متوجه شدند و یورش خود را شروع کردند و علمای مذهبی زیادی که از طرفداران آیه‌الله خمینی و یا سخنگوی او بودند دستگیر شدند و تحت شکنجه قرار گرفتند که یکی از آنها آیه‌الله آذرشهری بود. آیه‌الله آذرشهری در تابستان سال ۱۹۷۴ بوسیله ساواک دستگیر شد و زیر شکنجه‌های شدیدی قرار گرفت، یکی از شکنجه‌ها این بود که پای او را در روغن جوشان گذاشتند و سرخ کردند. آیه‌الله آذرشهری که مردی شصت و پنج‌ساله بود در زیر شکنجه‌های جلادان خود جان به‌جان آفرین تسلیم کرد.

در آخر سال ۱۹۷۵ زندانهای شاه پر از زندانیان سیاسی بود که زیر شکنجه‌های وحشیانه‌ای قرار می‌گرفتند. در سال ۱۹۷۶ تظاهرات خصمانه‌ای از طرف مردم پدیدار گشت. کارگران در کارخانه‌ها کار نمی‌کردند، اعتصابات شدید بود، و خرابکاریها زیاد می‌شد. این ناآرامی‌ها چنان وسعت گرفت که ساواک در یک سال مجبور شد کارمندان خود را دوبرابر کند ولی هیچ چیز جلو این ناآرامی‌ها را نگرفت. شکنجه، دادگاههای نظامی که پی‌درپی تشکیل می‌شد و بازداشت، زندانی کردن یا اعدام، هیچکدام تظاهرات مخالفت آمیز مردم را برضد شاه خاموش نمی‌ساخت. تورم با تاخت و تاز سی درصد روی آورده بود. فساد و رشوه‌خواری همه‌جاگیر بود بیکاری همه را تهدید می‌کرد ولی استبداد و خودکامگی شاه به آخرین درجه رسید و آن این بود که به نوکران خود دستور داد برای شناختن مخالفین و دستگیری تمام آنها مقاله‌ای توهین آمیز علیه آیه‌الله خمینی بنویسند و در روزنامه اطلاعات منتشر کنند. این مقاله نوشته و منتشر گردید و بمثابه کبریتی بود که

به‌سختی باروت زده شد. یکباره در سراسر مملکت مردم به خیابانها ریختند و با راه‌پیمائی و تظاهرات آرام، انهدام رژیم را خواستند و آنقدر اعلام مخالفت خود را ادامه دادند و کشته شدند تا رژیم شاه سرنگون شد و بجای آن حکومت جمهوری اسلامی برقرار گردید.

\* \* \*

پایان نبردی که ایران را علیه استبداد خاندان پهلوی برانگیخت هرچه باشد این کشور در آغاز سده بیست و یکم از لحاظ سیاسی و اقتصادی بی‌رمق و بی‌خون خواهد شد. غیبت طولانی زندگی دموکراسی در ایران بناچار این فکر را بوجود آورده است که اجرای اصول دموکراسی در ایران که امروز مردم با اتفاق آراء آنرا می‌خواهند - چنانچه قصد زمامداران هم این باشد - در طی دهه‌های آینده بدون تصادم و گرفتاریهای جدی قابل حصول نخواهد بود. آیا ایران در این راه قادر به رفع مشکلات خواهد بود؟

بعلاوه، بعلت خرابی اقتصاد، کشور ناچار خواهد بود برای ادامه حیات خویش در این مورد به یک تغییر اساسی دست زند، غارت منابع طبیعی و وابستگیهای ناشی از آن، ملت را دست‌وپا بسته گرفتار حرص و آرزوهای چند ملیتی ساخته است.

دیگر دوران رؤیاهای عظمت شاهنشاهی بسر رسیده و هنگام آن فرا رسیده است که سیاستی در پیش گرفته شود که بتواند همه نیروهای ملی را برای خدمت به یک اقتصاد متمرکز بسیج کند و حق تقدم و اولویت را به بخش کشاورزی بدهد زیرا بدون گسترش کشاورزی، استقلال ایران امکان ندارد.

با وجود این، کم احتمال دارد که ابرقدرتهای امپریالیست بگذارند ایران، یعنی این مرغ تخم‌طلایی که از هنگام استقرار سلسله پهلوی در چنگشان بوده است از دستشان بدر رود بی‌آنکه واکنشی نشان دهند؛ برعکس، همه قرائن نشان می‌دهد که طرح مجدد منافع اقتصادی و استراتژیکی آنان جز برخلاف اراده‌شان با همه مداخلاتی که این امر ایجاد می‌کند، میسر نیست. بدین ترتیب، ملت ایران در برابر این میراث مصیبت‌بار و درگیردار خصومت فعال دولتهای بزرگ فقط و فقط روی نیروهای خودش می‌تواند حساب کند و بدین جهت است که بسیج همه قشرهای جامعه با شعارهای ملی که خواست حفظ هویت فرهنگی دستخوش تهدید خود، خواست آزادیها و استقرار عدالت اجتماعی و بازیافتن استقلال حراج شده در رأس آنهاست سال ۱۹۷۸ را به صورت سالی بزرگ و سرنوشت‌ساز درآورد.

با وجود این در ورای هدفهای مشترکی که از مخرجی کوچک می‌گذرد

مجهولاتی بزرگ و تفرقه‌هائی آشکار در اندیشه‌های درونی محسوس وجود دارد. وجود اقلیتهای مهم نژادی و بازماندن سیستم قبیله‌ای (گرچه ضعیف شده است)، وسعت سرزمین و داشتن همسایه مقتدر در شمال، عواملی هستند که ممکن است بر روی وحدت کلمه در کشور که رژیم پهلوی به کمک آن طرد شد سنگینی کنند.

تضادهای توانفرسای بالقوه، در میان طبقات مختلف اجتماعی موجود است. دشمنی قشرهای متوسط و بالای جامعه با شاه، این معنی را نمی‌دهد که این قشرها با همه خواسته‌های مساوات‌طلبانه برخی از رهبران تشیع و نیروهای مارکسیستی کاملاً موافق هستند.

سرانجام، فسادى که از دیرباز در اخلاق جامعه ریشه دوانیده طوری نیست که با افسون از بین برود، غریب‌دگی بسیاری از کادرها، ممکن است آنان را به مخالفت با زیاده‌رویهای (معنوی‌گرایانه) یک دولت اسلامی بکشاند، صرف‌نظر از هدهد بسیاری از زنان که نمی‌توانند اصولی را که بعضی از مذهبیبون آنرا نفی و طرد می‌کنند تحمل کنند و پذیرند. پیکر ایران، بدین ترتیب، مانند کسی است که از سرطان فرسوده شده و سخت بیمار است. گرچه نجات او در قطع غده پهلوی بود ولی شفای او در صورتی است که خطر تکثیر سلولهای ویرانگری که به بافت اجتماعی او هجوم آورده‌اند از میان برداشته شود... فقط در این صورت است که می‌توان از دگرگونی اصیل و حقیقی سخن گفت.

## ژاپن بی نقاب

نوشته: الشیرو کاوازاکی.

ترجمه: مهدی نراقی

بوسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده و در تهران و شهرستانها در دسترس  
خواستاران قرارگرفت.

کتاب ژاپن بی نقاب بوضوح نشان می دهد که ملتی در جزایر دورافتاده خاور-  
دور چگونه به جنگ زندگی رفته اند و می کوشند با کار و فعالیت خویش کمبودها  
و نارساییها را جبران کنند.

## ایران برضد شاه

در بهمن سال گذشته اندکی پیش از پیروزی انقلاب کتاب جدیدی دربارهٔ رویدادهای ایران به زبان فرانسه در پاریس منتشر گردید. این کتاب پرفروش‌ترین کتابی است که تا کنون دربارهٔ ایران به زبان فرانسه چاپ شده و ترجمهٔ آن به زبانهای آلمانی و ژاپنی در دست انتشار است و اینک ترجمهٔ فارسی آن منتشر می‌گردد.

احمد فاروقی نویسنده، روزنامه‌نگار و فیلمساز ایرانی است که بیش از سه چهارم عمر خود را در خارج از ایران گذرانده است و از ده سال باین طرف بحال تبعید در فرانسه اقامت داشته است. فاروقی پیش از ترک ایران با روزنامهٔ کیهان اینترنشنال همکاری می‌کرد و در عین حال خبرنگار خارجی رادیو تلویزیون هم بود و در همان دوران بود که فیلم طلوع جدی او برندهٔ دو جایزهٔ فستیوال کان ۱۹۶۴ و نخل طلای فستیوال تونس در ۱۹۶۸ شد و این یکی از نخستین فیلم‌های ایرانی بود که در یک فستیوال معتبر بین‌المللی جایزه می‌برد. فاروقی رویهم در ایران ۳۲ فیلم ساخت که ۲۶ فیلم او سانسور و توقیف شد.

ژان-لو روریه روزنامه‌نگار فرانسوی است که مقالاتش در روزنامهٔ اوفیته که ارگان سوسیالیست‌های فرانسه است، منتشر می‌گردد.

نویسندگان ایران برضد شاه، بزرگی‌طلبی‌های شاه و شکست اصلاحات ارضی و ورشکستگی اقتصاد برنامه‌ریزی ایران روی کاغذ و مبارزات توده‌های مردم را بدرستی تشریح کرده‌اند و در پایان به کمک اسناد و شواهد شیوه‌های پلیس مخفی شاه (ساواک) را بر پایهٔ شکنجه و خبرچینی نشان داده‌اند.

